

# ترجمہ و شرح نہج البلاغہ

تصنیف

علامہ حاج سید علی نقیؒ

ناشر

نور ہدایت فاؤنڈیشن

حسینیہ حضرت غفران مآبؑ، مولانا کلب حسین روڈ، چوک،

لکھنؤ-۲۲۶۰۰۳ (یو۔ پی)۔ انڈیا

**Noor-e-Hidayat Foundation**

Imambara Ghufraanmaab, Maulana Kalbe Husain Road,

Chowk, Lucknow-3 INDIA

Website: [www.noorehidayatfoundation.org](http://www.noorehidayatfoundation.org)

[www.naqeeblucknow.com](http://www.naqeeblucknow.com)

E-mail: [noorehidayat@gmail.com](mailto:noorehidayat@gmail.com), [noorehidayat@yahoo.com](mailto:noorehidayat@yahoo.com)

Ph:0522-2252230 Mob :08736009814,09335996808

-(الف)-

ترجمه و شرح



بقلم

خارج سید علینقی

فیض الاسلام

حق چاپ و تفلید محفوظ است

تهران (مخطوطات خوشنویس) ایران

(در بنگاه گزینش آذربایجان گزینش گزینش) \*



تمثال جوانی حجة الاسلام والسليمان آقا سيد محمد محمد فرزند حاج آقا سيد محمد مهدي \*

\*(امام مجتهد سيدنا (رحمه الله تعالى)\*)

مرحوم پدرم آقا سيد محمد در سال هزار و دويست و هشتاد و شست هجری در سیده اشفيان  
متولد گردید. در روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثاني سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج دنیا را بدرود  
ودر مقابر آل امام شریفه نزدیکی فرزندش مرحوم آقا سيد غیاث الدین دفن گردید.

آقا سيد محمد رحمه الله بعلم و عمل و تقوی و صفات پسندیده شهر بود و در مدت عمر  
بسیار کس از او که چگونگی رنجشی پیدا نکرد و چون در اشفيان علوم دینی را فرا گرفت و در  
زندگانی خود را در سیده (یکی از دوات بزرگ اشفيان) بپایان رسانید و در اسلام و در سیده



تمثال اواخر عروج آله اسلام و السلبین افاستد نجد (رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى)  
 شریف جعفری بسر رساند ، در برای جلوگیری از باغبانی که از حد و در مغفرت اسلام تجاوز کرده بال جان و  
 ناموس مردم دست درازی می نمودند ، لباسن خلک پوست بد و بیشتر دانی گشته بطرد آنان موفق گردید  
 چنانکه نگارنده از زمان کودکی یاد دارم آن بزرگوار و تفنگ بدوش در جلوسیت بسیار برای نافع از بزرگان  
 دیدم ، خلاصه می توان گفت که او نونه ای بود از جدش امیر المومنین علی (علیه السلام) که در هنگام عبادت و  
 بندگی بهترین عبادت کننده گان و در وقت سخن گفتن در راه حق نیکوترین گویندگان و زمان جلوسری  
 از دشمن بے باکترین اشخاص بود ، و همین جهت مومنین کمال انعام و تحفا را با او داشتند و اکنون هم  
 سر قبرش زنده اند و جنت خواهند . رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ





تمثال جوانی زکن الاسلام والمسلمین آقا سید غیاث الدین بامترجم و شایع کتاب

«نهیج البلاغه در سن کورگی»

مرحوم برادر آقا سید غیاث الدین عصر پخشیه ماه ذی الحجه هزار و سیصد و یازدهم تهری در سیده افغان  
بدنیا آمد و در شب پخشیه دو اوردیم ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و نه از دنیا رطت نمود ، و در عابر آل  
امام حمده (در نایب سید جامع) دیده و دفن شد .

آقا سید غیاث الدین (عنه الله) تمام دوره زندگانی را در صفهان طهران مشغول تصدیس بنوی و نجف شریف  
تجلیل و تدریس علوم شرعیه و نشر احکام مبین تصدیس اسلام مذہب شریف جعفری اشتغال داشت برای هدایت  
مردم در جاسس بزرگ که در شهرهای ایران منعقد میشد و با لایزال مظلومان و غلامانی را یاری میداد که بهر دست و پاگان از



✽ تيمال مترجم و شارح كتاب نهج البلاغه ، افاضيد عليهن (فيض الاسلام) ✽

شماره اولي او مخطوط ميشدند . ✽

ما در باره اوجيات سلطان دختر شيخ فاضل آقا محمد صادق آقا باسدي صفهاني در شب هفتم ماه  
 سال يكهزار و دويست و دو و پنج هجري در مدينه دنيا آمد و در روز چهارشنبه سنج ماه جمادى الثانی سال هزار و سصد و سی و  
 شش بر حمت يزدی پيوست در تخت فولاد صفه (گورستان شيراز) در جوار مرحوم شيخ مرتضى يزى دفن گردیده است  
 حيات سلطان درايى بهر تقوى و از علم و دانش بهره مند بود ، بطورى که مرحوم برادر م آقا سيد غياث الدين  
 تعداد علوم دينيه را از آن مرحوم ياد گرفته بود . **اللهم اغفر لحينا و ميتهنا و شاهدينا و غائبنا ،**  
**ذکرنا و انما نا ، صغيرنا و كبيرنا ، و احقنا باوليانك الصالحين** **الحمد لله العظيم الظاهر**



در حقیقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

\* اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُ لَا يَبْلِيْ مِنْ ذِكْرِكَ ، وَلَا يَنْقُصُ مِنْ شِكْرِكَ ، وَلَا يَحِبُّ مِنْ دَعَاكَ ، وَلَا يَقْطَعُ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُوْلِكَ ، اَلْوَبْدُ بِالْقُرْآنِ ، وَالْمُرْسَلُ اِلَى الْاَنْبِيَاءِ وَالْبَرَائِيْنَ ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ . اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ مُّتَمِّكِيْنَ ، وَيُوَلِّيْهِمْ مِنَ الْفَائِزِيْنَ الْاٰمِيْنِيْنَ ، الَّذِيْنَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ .

نهج البلاغه ، کتابی که سید شریف ابوالحسن محمد رضی (رضوان الله تعالی علیه) از سخنان امام الموحّدين ، باب مدينة العلم علی ابن ابي طالب (علیه السلام) گرد آورده بهترین اثر و دانش دین محمد سر اسلام و مذهب شریف جعفری است ، دریای بی پایانی است ، حاوی مسائل علمی ، ادبی ، دینی ، اجتماعی ، اخلاقی ، سیاسی که بهتر و بدیتر از آن سخنان بعد از قرآن کریم و بیانات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در دنیا گویند و بی گفتمانی است ، و آن راهنمای گمراهان و چارو بیچارگان و پناه دهنده و دستگیر در ماندگان است ، پس کسی را که خوانان سعادت همگی و گریزان از ذلت و بدبختی است لازم است که این کتاب را مشق قرار داده از سخنان آن پند گرفته دستور اتش رفتار نماید ، زیرا مفاسد و تباهاکاریها دنیا اصلاح میشود و گروزی که تعلیمات امیر المومنین علی (علیه السلام) در بیان جمیع طبقات مردم علی گردود ، و این سخن بزرگوار گفته نشده ، چون روی دو پایه بران (عقل و علم) استوار است چنانکه از مطالعه این کتاب همگان خواهند دریافت .

هر چند علم و دانش در میان افراد بشر پیشرفت نماید ، فضل و بزرگواری نام علی (علیه السلام)

بیشتر بود ایگرود ، و روزی بیاید که مردم دنیا در مقابل آنحضرت اظهار خضوع و فروتنی نموده برای کافی  
از بدبختی چاره ای نیابند مگر آنکه بکفایت و کردار آن بزرگوار عمل نمایند . ✽

از سالهای دوازده ( بخصوص این سالیان که جنگ بونان عالم را فرا گرفته و مردم بسیاری را  
تباہ ساخت ) این کتاب مقدس مورد مطالعه این بنده بوده ، روز بروز شوقم بخواندن و اندیشه  
در آن زیاد تر میشد ، گو یا چیزی نمیدیدم مگر کتاب پنج بلاغه و سخن نمیشنیدم مگر فرمایشات امیرالمؤمنین  
علی (علیه السلام) و هرگاه با فضلا و دانشمندان ملاقاتی پیش میآمد قبل از شروع به سخن ، در باب  
عظمت و بزرگی پنج بلاغه سخن گفته تا آن یاد آوری می نمودم که سید شریف رضی (رحمۃ اللہ علیہ) یکی از شاگردان  
تأیید را در این کتاب بکار برده ، زیرا با اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کلام غیر فصیح و غیر مبلغ نیست  
در میان کلماتش نیکوترین سخنان انتخاب نموده ، **أَلَا فَضْلُكَ أَلَا فَضْلُكَ وَأَلَا بَلْغُكَ وَأَلَا بَلْغُكَ** را اثبات دین  
نکته را کلام را رعایت کرده است ، و گاهی در بعضی از مجالس سخن میفرموده و از کلمات این کتاب یاد  
و معنی آنرا بیان میکردم ، شنوندگان بشگفت آید میگفتند اگر علماء و رجال این ترجمه فرمایشات امام علی  
(علیه السلام) را در کتاب پنج بلاغه بطوریکه در خود فهم هر فارسی زبان باشد نوشته بودند ، همه از آن بهره  
میشدند ، ولیکن آنفوس که از ترجمه و شرحهایی که در دسترس است چنانکه باید استفاده نمیشود ، بنابر  
این بنگارنده واجب شد که دست از هر کار بردارم (حتی از ترجمه و تفسیر قرآن کریم که از دقتی نوشتن آن  
مشول بوده برای اتمام آن سعی و کوشش بسیار داشتم) و این کتاب جلیل را بزبان فارسی بپس درون  
ترجمه نموده و کلمات و جملاتی که محتاج به شرح باشد میان دو خط قوی با جمال و اختصار بیان نمایم تا ترجمه  
و شرح با هم فرق داشته همه از آن بهره مند گردند ، و چون یقین دارم این خدمت از بهترین خدمتهایی است  
که در این عصر انجام شده و هر با انصافی از آن قدر دانی خواهد نمود ، لذا پاسس سالها عمری که پدر و مادر  
برادر عزیزم (رحمۃ اللہ علیہ) برای تربیت من بنده صرف کردند ، زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیدم  
بر دوان پاکان تقدیم داشته و برای یاد بود آنان مختصری از تاریخ حیات و زندگانی هر یک پیش  
از شروع نوشتن دیباچه نوشتم ، و برای اتمام دفتر این کتاب شریف خداوند متعال ملک  
باری میطلسم . **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** . ✽

# ﴿ مؤلف کتاب نهج البلاغه ﴾

ابو الحسن محمد بن ابی احمد ، حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) معروف بسید رضی (رضوان الله تعالی علیه) است پدر بزرگوارش ابو احمد لقب به الظاهر ذی الملقب در دولت بنی العباس بنی بویه جلیل القدر و صاحب منزلت بود ، بهاء الدوله اورا الظاهر الاوحدی خطاب میکرد و نژاد بالاترین مراتب و مقامات را عازم گشته ، زیرا همه صفات پسندیده در او موجود بود ، در مدت زندگانش (نود و هفت سال) پنج مرتبه بر طایفین حکومت کرد .

مادر سید رضی (رحمهما الله) فاطمه دختر حسین بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) است ، جد مادرش ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن ابی طالب الحنفی لقب گشت ، عالم و ادیب و شاعر و زاهد و شیخ طایفین بود ، برای او جنگهای بزرگ با سامانیان پیش آمد ، و فاش ببال سیصد و چهار در طبرستان و مدت زندگانش نقاد و مدح بود .

بهاء الدوله ابو نصر بن بویه سید رضی که از پدر و مادر بزرگ زاده بود رضی ذی القربان لقب داد و اورا الشریف الاجل خطاب میکرد ، در سال سیصد و پنجاه و نه در بغداد دنیا آمد و در بامداد یکشنبه ششم محرم سال چهارصد و شش نیا را بدر و گفت و تبشیر بخانه و نماز او جمیع اعیان و اشرف و قضاات حاضر شدند و با تجلیل و احترام بسیار قوام الملک وزیر بهاء الدوله بر او نماز خوانده و در بغداد در محله کرخ در خانه خویشین نمودند ، چنانکه عقیده بسیاری از مؤلفین و نویسندگان میباشد ، و حکم است بخانه او را و اول مر در خانه اش امانت سپرده پس از آن انتقال داده باشند بشهد کاظمین (علیهم السلام) جائیکه الان مشهور بقبر سید مرتضی و سید رضی است .

سید رضی ، مردی عالم و فاضل و شاعر و از نجای سادات عراق و بیشتر شرای طایفین بود ، در زمان حیات پدرش مقام و منزلت او یا بختاب و اگر از شد در حالتیکه بیست و یک سال بیشتر نداشت ، ده ساله بود که بسرد و بن شهر شروع کرد و پس از سی سال زندگانی

قرآن کریم را در مدت کمی حفظ کرد ، بسیار بلند همت و شریف انفس بود ، و از پنجگوش صله و جایزه قبول  
نیکو دیتی صله های پدرش را به صاحبانش بر میگردداند ، بنی نویر اصرار داشتند که صله از آنان بپذیرد  
ولیکن او جایزه های آنها را رد میکرد ، از جمیع علوم و محاسن خط و بهره بسیار داشت ، و لطافت  
معنی مانند شیخ مفید (علیه الرحمته) بار و برادرش ابوالقاسم علی مرتضی ، علم الهدی (رحمهما الله)  
نضیب گردید . ❊

شارح معتزلی ابو حامد علی حمید بن هبه الله مدانی مشهور باین بابی احمید در شرح بر کتاب  
نهیج البلاغه چنین نوشته : شیخ مفید ابو عبد الله محمد بن نعمان نقیه امامی شبی در خواب دید در مسجد خود  
واقع در کربلا نشسته ، ناگاه فاطمه (علیها السلام) دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با حسن و حسین  
(علیهم السلام) که هر دو صغیر بودند وارد شد و فرزندانش خود را تسلیم شیخ کرده فرمود : یقه را  
بایشان بیاور ، پس گفت تمام از خواب بیدار شد ، و در بامداد همان شب فاطمه بنت الحسین  
ابن الحسن الشاهد داخل مسجد گردید و در اطراف او کینزان بودند و دو فرزند صغیرش محمد رضی علی هر دو  
در جلوی او بود ، شیخ این ساده را و سلام کرد ، فاطمه گفت : ای شیخ این دو فرزندم را نزد تو  
آورده ام تا فقه آنها بیاموزی ، شیخ گریه کرده خواب خود را برای او نقل نمود ، تعلیم و تربیت آنها  
و بزرگوار را متکفل شد ، و ابواب علوم و فضائل را بر روی آن دو بزرگوار گشود و بهلوی که شهره  
آفاق شده آثارشان جاویدان باقی و برقرار ماند . ❊

سید رضی باینکه بیش از چهل و هفت سال زندگانی نکرد کتابهای بسیاری تألیف نمود  
که مشهورترین آنها نهج البلاغه است ، و اکنون این عبارات از او از روی نسخ صحیح با اعراب  
درست و بدون غلط نقل و در هر فصلی ترجمه و شرح را بنام سید سلیمان وردان بیان می نمایم  
❊ فَتَسْأَلُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُوقِنَهُ لِإِيمَانِهِ عَلَى خَيْرِ خَلْقٍ ، وَأَنْ يَتَفَهَّمَهَا ❊

❊ فِي الْبَيْتِ وَالنَّالِ ❊

❊ الْعَبْدُ الْفَانِي عَلَى الْفَنَاءِ (فِيضُ الْإِسْلَامِ الْأَصْمَهَانِي) ❊

❊ آں مُحَمَّدٌ الْبَلَّاحُ ❊ ❊

❊ ( ۱۳۶۵ هـ ) ❊

كتاب  
الخلافة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ حَيَّا اللَّهَ الَّذِي  
 جَعَلَ الْحَمْدَ ثَمَنًا لِنِعَائِهِ ، وَمَعَاذَ أَمْنِ بِلَائِهِ ، وَوَسِيلًا إِلَى جَنَائِهِ  
 وَسَبِيلًا لِيَزَادَهُ إِحْسَانَهُ ، وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ ،  
 وَإِمَامِ الْأَئِمَّةِ ، وَسِرَاجِ الْأُمَمِ ، الْمُنْتَقَبِ مِنْ طِبْنَةِ الْكَرَمِ ،  
 وَسُلَالَةِ الْأَجْدَادِ الْأَقْدَمِ ، وَمَغْرَسِ الْفَخَارِ الْمَغْرِقِ ، وَفَرْعِ الْعُلَاءِ  
 الْمُتَمَرِّ الْمُورِقِ ، وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ مَصَابِيحِ الظُّلَمِ ، وَعِصْمِ الْأُمَمِ ،  
 وَمَنَارِ الدِّينِ الْوَاضِحَةِ ، وَمَنَاقِبِ الْفَضْلِ الرَّاحَةِ ، صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، صَلَوةً تَكُونُ إِذَا أَوْفَضْتَهُمْ ، وَكَفَانَةً لِعُلَمَائِهِمْ  
 وَكَفَاءً لَطِيبِ فَرْعِهِمْ وَأَصْلِهِمْ ، مَا أَنَا فَجْرُ سَاطِعٍ ،  
 وَخَوِي تَجْمُ طَالِعٍ .

ابتدا میگویم نام خداوندیکه بسیار بخشنده و مهربان است (در دنیا و آخرت) پس از حمد  
و سپاس خداوندیکه هزارهای نعمتش قرار داد (همان قسمی که من مستلزم رضاء بالغ است در برابر  
تبعیش ، حمد و سپاس مستلزم رضای خدا تعالی است در اداء نعمت او) و پناه از بلاهای خود (چون  
کفران نعمت موجب عذاب و بلا است ، چنانکه در قرآن کریم (۳۱) میفرماید : وَلَکِنَّ کَثَرًا مِّنَ  
عَذَابِی لَشَدِیدٌ یعنی اگر کفران کنیده عذاب من سخت است بر کفران کننده گان ، پس شکر و شایان از  
آن بلا است) و از او سبیل رسیدن به بهشت های خویش گردانید (زیرا حمد را من بهای هر نعمتی قرار  
داد و البته وسیله است برای وصول به بهشتها و درجات رفیع ، چون بهشت بزرگترین نعمتهای اوست  
و هر نعمتی دون آنست) و سبب افزایش احسان (چنانکه در قرآن کریم (۳۲) میفرماید :  
لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ یعنی اگر بر نعمتهای من سپاس گزارید بر آن میافزایم) و پس از درود بر  
فرستاده او که پیغمبر رحمت است و مهربان (چنانکه در قرآن کریم (۳۳) میفرماید :  
وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ یعنی تو را نفرستادیم مگر رحمتی بر همه خلایق) و پیشوای پیشوایان  
(زیرا امام رئیس پیشوایان است که در گفتار و کردار با واقعدا بشود ، و ائمه معصومین امامان و پیشوایان  
مردم هستند و چون ایشان بجمع گفتار و کردار حضرت رسول اکرم «ص» افتد کردند ، بنا بر این  
آنحضرت امام ائمه و پیشوای آنان است) و چراغ و راهنمای امت (در تاریکیهای ضلالت و گمراهی  
چنانکه در قرآن کریم (۳۴) میفرماید : یَا أَهْلَ النَّبِیِّ اِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَهِدًا وَبَشِيرًا  
وَ نَذِيرًا (۳۵) وَ دَاعِیًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرًا لِجَاهِلِیْنِهِ یعنی ای پیغمبر ما تو را فرستادیم گواه بر  
تصدیق و تکذیب امت و مرزده دهنده رحمت و بیم کننده از عقوبت و دعوت کننده به پرستش خداوند  
بازون و فرمان او ، و چراغی هستی روشن تا ظلمت کفر و تاریکی ضلالت و گمراهی بنور هدایت تو تبدیل  
گردد) و برگزیده شده از غیره که امت و بزرگوار است (که با کبریه است از همه عیبهای باطنی و ظاهری)  
و نتیجه شرافت قدیم (همیشه شریف بوده) و کشمگاه درخت مغاخرت ثابت در شجره دار  
(تار و قیامت بانی و برقرار است) و شاخه بلند پر میوه و برگ (که میوه و برگهای آن درخت  
مغاخرت ، اهل طهارت و مردم از وجودشان بهره مندند) و پس از ثناء بر اهل بیت رسول اکرم  
(حضرت فاطمه زهرا ائمه اثنی عشر علیهم السلام) که چراغهای تاریکیهای (ی جبل و گمراهی) میباشند ،  
و نمکدانه زندگان خلایق (از آفاق و دوال کفر و ضلالت) و علامتها و نشانه های هدایت



و آشکارا بین ( ناهر که از راه رست نتخلف شد بدین آن نشانه با بصر مستقیم بسیار گردد ) میزنند  
 بخش فضیلتند ( که با ایشان سنجیده میشود فضل هر صاحب فضل تا رجحان آن بودا گردد ، زیرا  
 ولایت و دوستی ایشان مایه سعادت و خوشبختی و دشمنی با آنان سبب هلاک و بچارگی است )  
 درود فرستند خداوند تعالی بر همه آنان ( حضرت رسول اکرم و اهل بیت او ) درودی که  
 برابر فضل ایشان باشد ، و پاداش کردارشان ، و نساوی پاکیزگی فرع و اصلشان  
 ( پاک اصل اشاره است باینکه از اصلاط بهره دار عام مطهره بوجود آمدند و پاک فرع منزله بودن آنان است  
 از هر پیدی ) مادامیکه آفتاب نور میدهد و ستاره پیداونمان میشود \* ( درود فرستند  
 خدای بر آرد روح فقیه ایشان در دینار و پورسته ) . \*

فَإِنِّي كُنتُ فِي غُفْوَانِ السِّنِّ ، وَخَضَاعَةِ الْغُصْنِ ، أَبْدَلْتُ  
 بِنَائِيفِ كِتَابٍ فِي خَصَائِصِ الْأَثْمَةِ ( عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ) بِثَنِّ عَلَى مَحَاسِنِ  
 أَخْبَارِهِمْ ، وَجَوَاهِرِ كَلَامِهِمْ ، حَدَّثَانِي عَلَيْهِ غَرَضٌ ذَكَرْتُ فِيهِ صَدْرُ  
 الْكِتَابِ ، وَجَعَلْتُهُ أَمَامَ الْكَلَامِ ، وَفَرَعْتُ مِنَ الْخَصَائِصِ إِلَى  
 تَخُصُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا ( عَلَيْهِ السَّلَامُ ) وَغَاثَتْ عَنْ إِمَامٍ بَيْتَهُ  
 الْكِتَابُ مُحَاجَرَاتُ الزَّمَانِ ، وَمُطَالَاتُ الْأَيَّامِ ، وَكُنْتُ قَدْ بَوَّبْتُ  
 مَا خَرَجَ مِنْ ذَلِكَ أَبْوَابًا ، وَفَضَّلْتُ فُصُولًا ، فَجَاءَ فِي آخِرِهَا  
 فَصْلٌ يَنْظُمُنْ مَحَاسِنَ مَا نَفَعَلُ عَنْهُ ( عَلَيْهِ السَّلَامُ ) مِنَ الْكَلَامِ  
 الْفَصِيحِ فِي الْمَوَاعِظِ وَالْحِكْمِ وَالْأَمْثَالِ وَالْأَدَابِ ، دُونَ الْخُطْبِ  
 الطَّوِيلَةِ ، وَالْكِتَابِ الْمَبْسُوطَةِ . \*

پس من در آغاز زندگانی و طراوت و تازگی جوانی شروع کردم بتألیف و جمع آوردن کتابی  
در خصائص ائمه علیهم السلام (صفات و کمالات مختصه بایشان) که مشتمل بود بر سخنان نیکو و گوهری  
کلماتشان ، و ادراک و دربر تألیف آن کتاب همان مقصدیکه در ابتدائش بیان کردم و از امتداده  
سخن (و دیباچه آن) قرار دادم ، آنجاه که از اوصاف مختصه امیر المؤمنین علی علیه السلام فارغ  
شدم موانع ایام و گرفتاریهای روزگار از تمام کردن باقی آن کتاب مبرا باز داشت ، و آنچه را که  
از آن کتاب جمع آوری شد و دیباچهها و فصلهایی مرتب نمودم ، و در آخر آن ابواب و فصول  
آمد (نمشنده) فصلی که متضمن بود سخنان نیکوئی را که از آنحضرت علیه السلام روایت شده  
و آنها از جمله سخنان کوناهمی بود و در پند و دجله های حکیمان و مشاهیر و آداب ، و از خطبه های طولانی  
و نامه های مفصل آن بزرگوار چیزی ذکر نشده بود . \*

فَاسْتَحْسَنَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْدِقَاءِ وَالْإِخْوَانِ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْفَضْلُ  
الْمَقْدَمُ ذِكْرُهُ ، مُعْجِبِينَ بِدَلَالَتِهِ ، وَ مُتَعَجِّبِينَ مِنْ تَوَاصُحِهِ ، وَ سَأَلُوهُ  
عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ أَعِدَّ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَى خُتَارِ كَلَامِ مَوْلَانَا  
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي جَمِيعِ قُوتِيهِ ، وَ مُتَشَعِّبَاتِ عُصُونِهِ  
مِنْ خُطَبٍ وَ كُتُبٍ وَ مَوَاعِظَ وَ آدَابٍ ، عَلِمًا أَنَّ ذَلِكَ يَضْمَنُ مِنْ  
عَجَائِبِ الْبَلَاغَةِ ، وَ غَرَائِبِ الْفَصَاحَةِ ، وَ جَوَاهِرِ الْعَرَبِيَّةِ ، وَ  
ثَوَائِبِ الْكَلِمِ الدِّينِيَّةِ وَ الدُّنْيَوِيَّةِ ، مَا لَا يُوْجَدُ جُمُعَتَا فِي كَلَامٍ  
وَلَا جَمْعُ الْأَطْرَافِ فِي كِتَابٍ ، إِنْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)  
مُشْرِعَ الْفَصَاحَةِ وَ مَوْرِدَهَا ، وَ مَنَاشِ الْأَبْلَاغَةِ وَ مَوْلِدَهَا ، وَ

مِنْهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ظَهَرَ مَكُونُهَا ، وَعَنْهُ أُخِذَتْ قَوَائِدُهَا ، وَعَلَى  
 أَمِيلِيهِ حَتَّى كُلُّ قَائِلٍ خَطِيبٍ ، وَبِكَلَامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ ذَا عِظٍ بَلِيجٍ ،  
 وَمَعَ ذَلِكَ فَتَدَسَّقَ وَقَصُرُوا ، وَتَقَدَّمَ وَتَأَخَّرُوا ، لِأَنَّ كَلَامَهُ (عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ) الَّذِي عَلَيْهِ مَحْضَةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ ، وَفِيهِ عَمَقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ  
 النَّبَوِيِّ . ❦

پس کردی از دوستان و برادران مُتَذَرِّجَاتِ فصل مذکور را پسندیده آفرین گفتند ، و  
 از سخنان بی مانند و پاکیزه که در آن درج شده بود شگفتیهاشان دادند ، و رفقاء خود را خوشحال  
 میکردند ، و در آن هنگام ازین درخواست نمودند تا بابتیف کتابی شروع کنیم که سخنان برگزیده  
 آقای ما امیرالمومنین علیه السلام را در جمیع فنون ، و انواع فصاحت و بلاغت در برداشته باشند  
 از خطبه ها و نامه ها و موعظه ها و آداب ( و درخواست دوستان و برادران ازین بابت چنین کتابی را  
 برای این بود که ) میدانستند آن کتاب دربر خواهد داشت از شگفتیهای بلاغت و فصاحت و  
 کوهستانی از عربیت و سخنان دینی و دنیوی که در سخنان و موعظه ها ، آنچه در هیچ کلامی جماعت  
 نمیشود ، و در هیچ کتابی گرد نیامده ، زیرا امیرالمومنین علیه السلام سرچشمه فصاحت و بلاغت  
 و نمونه بلاغت است ، و بلاغتی از آن بزرگوار آشکار گردیده که مخفی و پوشیده بوده است ،  
 و قوام آن از انجذاب فرا گرفته شده ، روش آنحضرت را هر گوینده خطیبی بر دی کرده ، از  
 سخن او هر ادعای بلغی ملکت گرفته ، با وجود این کسی توانسته بلاغت آنحضرت برسد ، زیرا  
 کلام او نموده است از علم الهی ، و در آن ( ایستقام بیژد ) راجحه سخن پنجم ( سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ )

فَأَجِبْنَاهُمْ إِلَى الْإِبْدَاءِ بِذَلِكَ ، عَلِيمًا بِمَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ النِّفْعِ ، وَ  
 مَشْهُورِ الذِّكْرِ ، وَمَذْخُورِ الْأَجْرِ ، وَأَعْمَدَتْ بِهِ أَنْ أُمِينَ مِنْ عَظِيمِ

تَدْرِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي هَذِهِ الْفَضِيلَةِ ، مُضَافَةً إِلَى  
الْحَاسِنِ الدُّثْرَةِ ، وَالْفَضَائِلِ الْجَمَّةِ ، وَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْفَرَدَ  
بِطَوْلِ غَايَتِهَا عَنْ جَمِيعِ السَّلَفِ الْأَوَّلِينَ ، الَّذِينَ إِنَّمَا بَوَّشَتْ عَنْهُمْ مِنْهَا  
الْقَبِيلُ النَّادِرُ ، وَالشَّادُ الشَّارِدُ ، وَأَمَّا كَلَامُهُ فَهُوَ الْبَحْرُ  
الَّذِي لَا يَسَاجَلُ ، وَالْجَمُّ الَّذِي لَا يُخَافِلُ ، وَآرَدْتُ أَنْ بَسُوغَ  
إِلَى التَّمَثُّلِ فِي الْأَفْخَارِ بِهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) يَقُولُ الْقُرْآنُ :  
أُولَئِكَ آبَائِي فَأَجْنِبْنِي عَنْهُمْ \* إِذَا جَعَلْنَا (يَا جَرِيرُ) الْجَمَاعُ .

پس من هم در خواست دوستان و برادران را اجابت کرده بتالیف این کتاب شروع نمود  
در حالتی که یقین داشتم در تالیف آن نفع بزرگ و سود بسیار است ، و نام آن منتشر خواهد شد  
و اجر و مزدش ذخیره گردیده (تذکره بتالی برای روز جزا) و قصد کردم بزرگی قدر و منزلت امیرالمؤمنین  
عَلَيْهِ السَّلَامُ را در این فضیلت (قصاحت و بلاغت) بیان کنم (با اینکه این فضیلت را) علاوه (بر)  
بر جمیع کثیر فضائل بسیار ، و (خوشم به آن کنم) آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ یگانه کسی است که یقیناً  
درجه بلاغت و فصاحت رسید از همه گذشتهگان و پیشینیان گذشته آنکه نیکی نقل میشود از  
آنان از فضیلت بلاغت اندکی (در بسیار) و خورده ای (در خورار ، یعنی سخن بیانی که از غیر امیرالمؤمنین نقل میشود  
در بیان سخنان غریب و کلمات ) و اما سخن آنحضرت در یابی است بی پایان که برابری نمیکند با آن هیچ سخن و  
و جمیع فضائل است که بمردهایی برای آن نیست ، و برای افتخار به آنحضرت و تمییز شدن نسب خود  
با آن بزرگوار مثل آوردن بفرز گفته فرزدق شاعر اسرار دار و دهنم (فرزدق افتخار نمود بر برتر و بزرگوار  
پدران خود ، و بزرگی حرکت از آنان را در شمارش شرح داد تا آنجا که گفت ) :

أُولَئِكَ آبَائِي فَأَجْنِبْنِي عَنْهُمْ \* إِذَا جَعَلْنَا (يَا جَرِيرُ) الْجَمَاعُ .

یعنی آنانند پدران من پس بیاورید ایم مانند ایشانرا ای مجیر آنکاه که محافل و انجمن با ما را گرد هم آورد ( بنا  
براین که ام یکسان از اینها دران مردم دنیا بزرگ اند بزرگی که از پدران خود و فرزندان که نسبت بکمی نسب و فتنه بشود  
باید از زمین علی این مطالب صلوات الله و سلامه علیه ) .

وَأَيُّ كَلَامِهِ ( عَلَيْهِ السَّلَامُ ) يَدُورُ عَلَى أَقْطَابِ ثَلَاثَةٍ :  
أَوَّلُهَا الْخُطْبُ وَالْأَوَامِرُ ، وَثَانِيهَا الْكُتُبُ وَالرَّسَائِلُ ، وَثَالِثُهَا  
الْحُكْمُ وَالْأَوَاعِظُ ، فَاجْتَمَعَتْ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْإِسْنِدِ آءِ  
بِاخْتِبَارِ مُحَاسِنِ الْخُطْبِ ثُمَّ مُحَاسِنِ الْكُتُبِ ثُمَّ مُحَاسِنِ الْحُكْمِ وَالْأَدَبِ  
مُفْرِدَ الْكُلِّ صِنْفٍ مِنْ ذَلِكَ بَابًا ، وَمُقْصَلًا فِيهِ أَوْزَاقًا ، لِيَكُونَ  
مُقَدِّمَةً لِاسْتِذْكَارِ مَا عَسَاهُ يَشُدُّ عَنِّي عَاجِلًا ، وَبَقَعُ إِلَى  
آجَلًا ، وَإِذَا جَاءَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ ( عَلَيْهِ السَّلَامُ ) الْخَارِجُ فِي  
أَثْنَاءِ حِوَارٍ ، أَوْ جَوَابِ سُؤَالٍ ، أَوْ غَرَضٍ آخَرَ مِنَ الْأَغْرَاضِ  
فِي غَيْرِ الْأَنْحَاءِ الَّتِي ذَكَرْتُهَا ، وَقَرَّرْتُ الْقَاعِدَةَ عَلَيْهَا ، لَسَبْتُ  
إِلَى الْبَقِيَّةِ الْأَبْوَابِ بِهِ ، وَأَشَدُّهَا مَلَامَةً لِعَرَضِهِ ، وَرَمَا جَاءَ  
فِيهَا أَخْبَارٌ مِنْ ذَلِكَ فُصُولٌ غَيْرُ مُتَّصَةٍ ، وَمُحَاسِنُ كَلِمٍ غَيْرُ  
مُنْتَظَمَةٍ ، لِأَنِّي أَوْرَدْتُ النُّكْتَ وَاللَّحَظَ ، وَلَا أَقْصِدُ  
الْنَّالِي وَالنَّوَقَ .

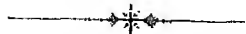
(در پنج بیک شروع کردم نوشتن) و دیدم سخن آنحضرت علیه السلام دایره است بر سه قطعه اصل :  
 اول خطبه ما و اوامر (که مردم را آگاه داشت و راهنمایی نموده) و دوم نامه های بزرگ کوچک (که بنابرندگان و  
 رسولان خود و غیر ایشان نوشته، یا جوابهایی است که برای آنان فرستاده) سوم حکمتها و مواعظها است  
 (که مردم را آگاه از خواب غفلت بیدار کرده و حق را ثابت نموده) پس توفیق خدا تعالی نصیبم گرفت شروع  
 با انتخاب نمودن خطبه های نیکو و پس از آن نامه های زیبا و آنجا حکمتها و آداب است پس بنویسید و در  
 حالتیکه برای هر بخشی از آنچه ذکر شد بابی قرار دادم، و در قهای مفیدی در آن زیاد نمودم تا آنکه  
 اگر مطلبی فعلا بدست نیامده باشد و در آتی پیدا شود در آن ذکر گردد، و اگر پیش از این از آنحضرت  
 که از در میان گفتگو یا در جواب نوالی یا بفرض دیگری آورده که غیر تعاضدی است که یاد آوری نمودم  
 و قاعده برای آنها مقرر ساختم (و آنها را در سه باب قرار دادم : پس) آن سخن را در بابی که مناسبتر و  
 شایسته تر آن باشد بیشتر است نوشتم، و (بنابر این) در آنچه اختیار میکنم از سخنان امیرالمؤمنین بها  
 فصلهایی آمده که مرتب نیست و سخنان نیکوئی نوشته شده که انتظام ندارد، زیرا (مقصود من  
 آنست که) بیاورم که ما و سخنان درخشان را و قصد دارم پیوستگی و نظم میان آنها را  
 زینا من در این کتاب جمع آوری کلمات بلند حضرت امیرالمؤمنین است با رعایت آلا بَلِّغْ قُلُوبَهُمْ وَبَلِّغْ  
 برای آن است که آن بزرگوار را کلام غیر مبلغ نیست) .

وَمِنْ عَجَائِبِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّتِي أَنْفَرَتْ بِهَا، وَأَمِنْ الْمَشَارِكَةِ  
 فِيهَا، أَنَّ كَلَامَهُ الْوَارِدَ فِي الزُّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ وَالنَّذِيرِ وَالزَّوَابِجِ  
 إِذَا نَامَلَهُ النَّاسِلُ، وَفَكَرَّ فِيهِ الْمُنْفَكِرُ، وَخَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ  
 أَنَّهُ كَلَامُ مِثْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِمَّنْ عَظَّمَ قَدْرَهُ، وَتَقَدَّرَ أَمْرُهُ،  
 وَأَحَاطَ بِالرِّقَابِ مُلْكُهُ، لَمْ يَغْضُضْهُ الشَّكُّ فِي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ مَنْ  
 لَا حَظَّ لَهُ فِي غَيْرِ الزَّهَادَةِ، وَلَا شُغْلَ لَهُ بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ، قَدْ قَبَّحَ

فِي كَيْسَرِيَّةٍ ، أَوْ انْقَطَعَ إِلَى سَفْحِ جَبَلٍ لَا يَمُوعُ إِلَّا حَسَهُ ، وَلَا يَرَى إِلَّا  
 نَفْسَهُ ، وَلَا يَتَكَادُرُ بوقنُ بَأَنَّهُ كَلَامٌ مِّنْ بَنِي عَسْرِ فِي الْحَرْبِ مُضِلًّا  
 سَبْفُهُ فَقَطُّ الرِّقَابَ ، وَجَدَلُ الْآبْطَالِ ، وَبَعُودِيَّةُ بَنِي  
 دَمًا ، وَبَقَطْرُ مَهْجَا ، وَهُوَ مَعَ نِلَاقِ الْحَالِ زَاهِدُ الزُّهَادِ ، وَبَدَلُ  
 الْأَبْدَالِ ، وَهَذِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ الْعَجِيبَةِ ، وَخَصَائِصِهِ اللَّطِيفَةِ  
 الَّتِي جَمَعَ بِهَا بَيْنَ الْأَضْدَادِ ، وَأَلْفَ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ ، وَكَبِيرًا مَّا  
 أَذْكَرُ الْإِخْوَانَ بِهَا ، وَأَسْخَرُ عَجْمَهُمْ مِنْهَا ، وَهِيَ مَوْضِعٌ لِلْعَبْرَةِ  
 بِهَا ، وَالْفِكْرِ فِيهَا .

و از جمله شگفتیهای صفات آنحضرت علیه السلام که نظیری در آن ندارد آنستکه سخن آن  
 بزرگوار وارده و در نزد ترک دنیا و پندار و یاد آوری از قیامت و منع از کارهای زشت ،  
 اگر کسی در آن تأمل و اندیشه نماید و تصور کند که آن کلام سخن مثل آنحضرت شخصی است که دارای  
 قدر و منزلت بزرگ و امر و فرمان است ، و حکومت و پادشاهی بر همه بندگان احاطه دارد  
 و هیچ شکست و تردیدی نخواهد نمود که آن کلام از جمله سخنان شخصی است که بهره ای نیست و او را در غیر  
 زهد و ترک دنیا و تغزل و کاری نباشد شکر عبادت و پرستش حق تعالی در حالتی که سر فرو برده (منتهی نشین)  
 در گوشه خانه ای که ناپید است ، و یا از مردم دوری کرده به این گوی برزق که نیست خود و گوی همه  
 خود را و نمی بیند مگر خویش را (بنا که بویژه زاهد است) و هیچ باور ندارد (آن شخص بتأمل) که آن کلام  
 سخن بزرگوار است که در میدان جنگ شمشیر خود را از بغلاف بردارد ، با آن که در دهن را با  
 کرده ، و لیکن آن را بجا نکند بر میگردد در حالتیکه خون از شمشیرش جاریست ، و جانها (ی نگار  
 و ساقین) را از تن خارج نموده ، و آنحضرت با وجود این حالت زاهد ترین زاهد و بزرگترین از دنیا

کدش گمان است درگزیده ابدال و اولیاء خداوند متعال ، و این فصیلت از جمله فضائل عجیبه و خصوصیات  
 آنحضرت است که آخذ او را بان جمع کرده و تفرقات را پیوند داده ( باین جهت او را مظهر الغرائب  
 و مظهر الغرائب میگویند ) و در بسیاری از اوقات که با برادران و دوستان راجع باین فصیلت  
 مختصه بان بزرگوار میگردیده و میفرمودم همه آنان را در شگفتی میدیدم ، و این فصیلت محلی است برای پند  
 گرفتن از آن ، و جانی است برای اندیشه نمودن در آن .



وَرَمَّا جَاءَنِي أَثْنَاءُ هَذَا الْإِخْبَارِ اللَّفْظُ الْمُرْتَدُّ ، وَالْمَعْنَى الْمَكْرُورُ ،  
 وَالْعُذْرُ فِي ذَلِكَ أَنَّ رِوَايَاتِ كَلَامِهِ ( عَلَيْهِ السَّلَامُ ) تَخْتَلِفُ اخْتِلَافًا  
 شَدِيدًا ، فَزِمْنَا اتَّفَقَ الْكَلَامُ الْخُنَّارُ فِي رِوَايَةٍ فَقِيلَ عَلَى بَعْضِهِ ، ثُمَّ  
 وَجِدَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَوْضُوعًا غَيْرَ وَضِعِهِ الْأَوَّلِ ، إِمَّا  
 بِزِيَادَةٍ مُخْتَارَةٍ ، أَوْ لَفْظٍ أَحْسَنَ عِبَارَةً ، فَتَقَضَى الْحَالُ أَنْ يُعَادَ  
 أَسْطُظَارًا لِلْإِخْبَارِ ، وَغَيْرَةٌ عَلَى عَقَائِلِ الْكَلَامِ ، وَرَمَّا بَعْدَ التَّهْنِ  
 أَبْضَاءُ مَا أَخْبَرَ أَوْلَا فَأَعْبَدَ بَعْضُهُ سَهْوًا وَنَبَاهًا ، لَا قُصْدًا وَ  
 اعْتِمَادًا ، وَلَا أَدْعَى مَعَ ذَلِكَ أَنِّي أُحِيطُ بِأَقْطَارِ جَمِيعِ كَلَامِهِ ( عَلَيْهِ السَّلَامُ )  
 حَتَّى لَا يَشُدَّ عَنِّي مِنْهُ شَاذٌ ، وَلَا يَنْدُ نَادٌ ، بَلْ لَا أَبْعِدُ أَنْ يَكُونَ  
 الْفَاصِرُ عَنِّي فَوْقَ الْوَاقِعِ إِلَيَّ ، وَالْحَاصِلُ فِي رِبْقَتِي دُونَ الْخَارِجِ  
 مِنْ يَدَيَّ ، وَمَا عَلَيَّ إِلَّا بَدَلُ الْجُهْدِ وَبَلَاغُ الْوُسْعِ ، وَعَلَى اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ فَجَّ السَّبِيلِ ، وَرَشَادُ الدَّلِيلِ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ .



و بسا در این کتاب دیده میشود لفظی که به وجود یا بیشتر نقل شده (درسته میشود کدام یک را  
 حضرت فرموده) و یا جمله ای که مراد است و بسبب تردید لفظ و تکرار معنی آنست که سخنان آنحضرت در روایات  
 با اختلاف وارد گردیده (بنابرین) گاهی اتفاق افتاده که سخنی از آنجناب در روایتی دیده شده  
 بهمان قسم در اینجا نقل گشته است و پس از آن در روایتی بطرز دیگر یافت شده (در این اختلاف)  
 یا بسبب آنست که در روایت دوم آن لفظ و یا جمله مفصلتر بیان گشته یا از جهت آنست که عبارت  
 آن از عباراتی که در روایت اولی بیان شده بکوتاهتر و بهتر است پس در اینصورت مقتضی آنست که  
 آن کلام دوباره بیان شود تا سخن آنحضرت محفوظ بماند و کوشش برای اختیار کردن گرامرترین  
 سخنان آن بزرگوار بود اگر دو و گاهی هم دو جای مختلف سخنی از آنحضرت اختیار شده ، نه از روی  
 قصد و عمد ، بلکه بسبب دوری زمان از روی غفلت و فراموشی بوده است ، و باینجه این خصوصیات  
 ادعای کنیم که من احاطه دارم بکلیه کلمات آنجناب بطوریکه از دست زرقه باشد سخنی از او ، بلکه بنحویم  
 نمیدانم سخنی که بمن رسیده زیاده تر باشد از آنچه رسیده و سخنی که من اطلاع بر آن دارم کمتر باشد از  
 آنچه را که در دسترس من نیست ، با وجود این بر من چه و چند و کسی و کوشش لازم است (در هیچ آوری  
 سخنان میرالمؤمنین باندازه قدرت و توانائی) و بر خدای تعالی است اشکار کردن راه و هدایت نمودن  
 راه ما اگر بخوابد .

وَرَأَيْتُ مِنْ بَعْدِ تَمِيمَةِ هَذَا الْكِتَابِ بِنَهْجِ الْبَلَاغَةِ ، اِنْ كَانَ  
 بِنَهْجِ لَنَاظِرٍ فِيهِ اَبْوَابُهَا ، وَبَقَرَبُ عَلَيْهِ طَلَابُهَا ، وَفِيهِ حَاجَةُ  
 الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ ، وَبَغِيَةِ الْبَلِیْغِ وَالرَّاهِدِ ، وَبَقَضَى فِي اَشْأَانِهِ مِنْ تَحْسِبِ  
 الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ ، وَتَنْزِيهِهِ لِلَّهِ سُجَّانَهُ ، وَتَعَالَى عَنْ شِبْهِهِ  
 الْخَلْقِ ، مَا هُوَ بِلَا كُلِّ غَلْظٍ ، وَشِفَاءُ كُلِّ غَلٍّ ، وَجَلَاءُ كُلِّ شِبْهَةٍ ،  
 وَمِنْ اللَّهِ سُجَّانَهُ اسْمُهُ التَّوْفِيقُ وَالْعِصْمَةُ ، وَالتَّخَيُّرُ التَّنْزِيهُ الْمَعُونَةُ

وَأَسْعِدْهُ مِنْ خَطَايَا الْجَنَانِ قَبْلَ خَطَايَا اللِّسَانِ ، وَمِنْ ذَلَّةِ الْكَلِمِ قَبْلَ  
ذَلَّةِ الْقَدِيمِ ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ . ❦

دین از آنکس این کتاب تألیف و جمع آوری شد نام آنرا نَهْجُ الْبَلَاغَةِ نهادیم (راه بیان  
بلاغت) زیرا این کتاب ابواب بلاغت را بر وی کسیکه آنرا مخطوطه میکند بگشاید ، و او را برای  
استفاده از آن حاضر میکند ، و این کتاب همانطور که دانا و دانش آموز را بکار میآید ، مطلوب  
شخص مبلغ و پارسا نیز هست ، و در ثنائی آن سخنان ثلثت آوری دیده میشود در توحید و عدل و منزه  
بودن خداوند تعالی از بشاوت بخلق ، و آن سخنان طوری است که نشنیده (علوم و معارف الهی)  
را سیراب میکند و برای هر بیماری (از امرض و عقائد باطله) شفاست ، و شبهه (ای دلهای رنگین زو)  
را صفایست ، و از خدا تعالی لگت میخواهم ، و توفیق (جور شدن سبب کار) و عصمت (باز  
داشتن از آنچه پسندیده نیست) در خواست بنمایم ، و موفق شدن (بگفتار و کردار نیک) و یاری  
میطلبم و پناه ببرم با و از خطای دل بیشتر از خطای زبان ( زیرا خطای دل قهقر است از خطای زبان  
چنانکه کسیکه بدل کافوشد گمراهتر است از کسیکه بزبان کفر گوید بدل کافر نباشد ) و از لغزش  
پیش از لغزش پیش قدم ( خطا در عمل ، زیرا لغزش در قدم و خطا در عمل سبب است از لغزش در سخن و خطا  
در قول ) و او کافی است مرا ( در کارها ) و نیکو و کیلی است ( در حاجتها و درخواستها ) . ❦

بَابُ الْخُتَابِ مِنْ حُطْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (وَأَوْلَاؤُهُ  
وَبَدَلُ خُلَفَائِهِ ذَلِكَ الْخُتَابُ مِنْ كَلَامِهِ الْجَارِي حَتَّى حُطِبَ فِي الْفَلَاكَا  
الْمَحْصُورَةِ ، وَالْمَوَاقِفِ الْمَذْكُورَةِ ، وَالْخُطُوبِ الْوَارِدَةِ . ❦

و این باب اختیار شده از خطبه های امیر المؤمنین علیه السلام و فرمانهای آنحضرت و بان اسناد شده  
بعضی از سخنان آن بزرگوار که قائم مقام خطبه است ( آن سخن نیز مشتمل است بر توحید و پندی که بیان فرموده )

در مجلس و در جنگها و در کارهای شکر (در زمان آنحضرت) واقع گردیده .

(۱) ﴿فَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾  
 ﴿يَذْكُرُ فِيهَا أَبَدَ آءِ خَلْقِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَخَلْقِ آدَمَ﴾  
 اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْفَائِلُونَ ، وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ  
 الْعَادُونَ ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ ، الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدُ  
 الْهِسْمُ ، وَلَا يَبَالُغُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ، الَّذِي لَبَسَ لِيَصْفِيهِ حَدُّو دُ  
 وَلَا نَعَتْ مَوْجُودُ ، وَلَا وَفَتْ مَعْدُودُ ، وَلَا أَجَلَ مَمْدُودُ ، فَطَرَ  
 الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ ، وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ ، وَتَدَبَّاهُ الصُّخُورُ بِمِيزَانِ  
 أَرْضِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که یاد میکند در آن آغاز آفریدن آسمان و  
 زمین و خلق آدم را :

حمد و سپاس خداوند براسرار است که همه گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند (توانایی مدح و  
 ثنای که لایق ذات او باشد ندارند ، و از این جهت که حضرت سید المرسلین «ص» فرمود : لَا أُحْصِي نِعْمَاءَهُ  
 عَلَيْكَ ، أَنْتَ كَمَا أَثْبَتَتْ عَلَى نَفْسِكَ یعنی مرا توانایی مدح و ثنای تو نیست ، تو خود باید ثناگوی ذات  
 اقدس خود باشی ) و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده (زیرا نعمتها و عطای  
 حق تعالی غیرشماره ای و آخری برای آنها متصور نیست ، چنانکه در قرآن کریم (۱۳) ص (۳۴) میفرماید : وَإِنْ لَعَلَّكَ  
 نِعْمَةٌ أَكْبَرُ لَا تُحْصَوْنَهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ نِعْمَتَاهُ هَذَا بِشماره نیتوانی نداری ، پس چگونه نیتواند نعمتهای پروردگار  
 شمارد چگونه نیتواند حق او را او بگوید و شکرش را بجا آورد ، لذا میفرماید ) و کوشش کنندگان نمیتوانند حق نعمت او را



جَهْلُهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّثَهُ ، وَمَنْ حَدَّثَهُ فَقَدْ  
عَدَّهُ ، وَمَنْ قَالَ فِيهِمْ ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ ، وَمَنْ قَالَ عَلَيَّ ؟ فَقَدْ أَخْلَصَنِي

اساس این (چیز که باین خداوند تعالیٰ پستش می‌شود) شناختن او است (دانسته شود که  
او است آفریننده موجودات) و شناختن کامل تصدیق و گردیدن با او است و تصدیق تمام توحید بخدا  
دانستن او است و کمال توحید خالص نبودن علت برای او (زیرا توحید تکلیف می‌کند دیگر خلاص بنی خدا نیست  
هر چه گوید و هر چه کند باید خاص برای او باشد و هیچ غرضی از اغراض نبویّه نیاید) و کمال اخلاص آنست که صفات  
نازیده بر ذات برای او تصور نکند (گفته شود علم حق تعالیٰ شلاصت نازده خارجی است که بر ذات او عارض شده  
که این عقیده منافی با توحید تکلیف دانستن او است) زیرا هر صفتی که اوست باید که آن غیر از موصوف است و هر صفتی  
که اوست باید که آن غیر از صفت است (بنابر این) کسی که ده صف کند خداوند را (او را موصوف کرده و صفت  
نازده بر ذات) قرینی برای او دانسته و او را (با موجود دیگر در واجب الوجود بودن) همسر قرار داده ، و کسی که  
برای او همسری قرار دهد پس دو نادانسته او را ، و کسی که دو نادانستش پس او را بختره و تقسیم کرده  
(و هر چیزی که قابل بختره و تقسیم باشد مرکب و هر ترکیبی از اجزاء) و هر که او را تقسیم کند با نادان است  
کسی که بوی نادان شود پس اشاره بنیاید بپوش ، و کسی که بپوش اشاره کند او را محمّد و مصطفیٰ میکند  
(هذه نهایت برای او قرار میدهد) و کسی که محمّد و پش دانست ، پس او را شمرده (در خارج او را واحد عددی  
گردانیده) و کسی که بگوید در چیست ؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (مقرّه محلی برایش انتخاب کرده) و کسی که  
بگوید بر چیست ؟ بعضی از آن گفته را از او تنبی دانسته (اگر بگوید در کجاست و بر کجاست در اجسام و  
مرکب قرار داده ، و لازمه آن حدود و فواید شدن او است) .

كَانَ لِأَعْيُنِ حَدِيثٍ ، تَوْجُودُ لَأَعْيُنِ عَلِيمٍ ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْقَارُهُ ، وَتَحْوِيزُ  
كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْلَأُ إِلَيْهِ ، فَاعِلٌ لَا يَمْنَعُ كَيْفَ كَيْفٍ وَالْأَلَا ، بَصِيرٌ إِذَا لَمْ يُنْظَرِ  
إِلَيْهِ مِنْ خَلْفِهِ ، مُوَحِّدٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ يَتَنَاسَلُ بِهِ ، وَلَا يَنْتَهِي لِفَقْدِهِ

أَنَّا الْخَلْقُ إِنِّشَاءً ، وَابْتِدَاءُ ابْتِدَاءً ، بِأَدْوِيَةٍ أَجَاهِلًا ، وَلَا جَوِيَّةً  
 اسْتِفَادَهَا ، وَلَا حَرَكَةً أَحَدَثَهَا ، وَلَا هَامَةً نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا ،  
 أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَانِهَا ، وَلَا مَبَيْنَ مُخْتَلَفَاتِهَا ، وَغَرَزَ أَعْرَافَهَا ، وَ  
 أَلَزَمَهَا أَشْبَاحَهَا ، عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا ، مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَ  
 انْتِهَائِهَا ، غَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَأَحْنَافَهَا .

خداوند تعالی همیشه بوده است نه آنکه حادث و نو پیداشده باشد ( در این کلمه حضرت از تعالی بزرگوار  
 زمانی را نفی میکند ) موجود و هستی است که سبق بعدم وستی نیست ( یعنی نه آنکه هستی او ذوقا حادث باشد  
 که در این کلمه حدوث ذاتی را نفی میکند ) با هر چیزی است نه بطوریکه همسر آن باشد ( پس با هر چیزی است یعنی  
 هر چیزی با دو قائم و برپاست ) و غیر از هر چیزی است نه بطوریکه از آن کناره گیرد ( زیرا اگر از چیزی کناره گیرد  
 آن چیز چیزی نخواهد بود ، برای آنکه اوست نگا بردارنده هر چیزی ) فاعل است و فعل از او صادر میشود نه یعنی  
 حرکات و انتقالات از حالی بحالی ( زیرا حرکت از لوازم جسم است و او از حیثیت بترکیب است ) و نه یعنی  
 آلت ( زیرا اگر صدور فعل از او مبادت آلت باشد پس او نیز خود خایج دارد و خایج نقص نقصی ، و حسب لوج  
 محاسن ، بنا بر این بی آنکه او را چشمی باشد بالذات ) بصیر است و میا بوده هنگامیکه هیچ چیزی از آنچه را که  
 آفریده نبوده ، و منفرد است و تنها بوده هنگامی که سنگینی ( چیزی که آن طینان ببرد ) نبوده تا با آن  
 مانوس نشود ( و از آنس با آن آرام گیرد ) و وحشت نکند از نبودنش ( پس چون شناسختی او را ، کون  
 بطور اجمال بدانکه اوست خداوندی که قدرت کامله ) مخلوقا ترایا فرید بدون بکار بدون فکر و اندیشه ( زیرا  
 فکر در هر چیزی برای حصول امری است که نموده و همه اشیا برای خداوند متعال در مرتبه ذات او نادره و انانیت است )  
 و بی تجربه و آزمائشی که از آن استفاده کند ( زیرا تجربه در باره کسی است که بخواند بازماند علم پیدا کند ،  
 نه در باره خدا تعالی که علم او عین ذات او است ) و بی آنکه جنبشی در خود پدید آرد . ( آفریدن از ادراک و  
 نیست ، زیرا حرکت نفس تیره است و تیره از خواص امکان باشد ) ولی اهتمام نفسی که در آن اضطراب و نگرانی  
 داشته باشد ( که ایشان کار که کرده صلاح نوده بانه ، زیرا اضطراب و نگرانی مستلزم چل و پویا است ، و چل

و نادانی بر ذاتی که عین علم است روایت) اشیاء را از عدم نیستی در وقت خود بوجود هستی نقل داد (لباس هستی آنها پوشاند هر وقت که صلت بود) و میان گوناگون بودن آنها را موافقت و سازگاری داد، و طبائع آن اشیاء را ثابت و جاگیر کرد (بر غیر از طبیعتی را در موضع مستند خود قرار داد) و آن طبائع را لازمه آن اشیاء گردانید (بلوریکه ممکن نیست جدائی بین آنها، مانند شجاعت که لازمه مرد شجاع و دلیر باشد و سخاوت که غیره مرد جواد و کریم است، خلاصه مخلوقات را با فرید) در حالتی که دانا بود با آنها پیش از آفریدنشان احاطه داشت بعد و اطراف آنها، و آشناسا بود بجزئیاتی که پیش از آن اشیاء و بنواحی و گوشه های آنها (بجلیات و جزئیات همه مخلوقات دانا بود). —

ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ فَوْقَ الْأَجْوَاءِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَكَأَنَّكَ الْهَوَاءُ  
فَاجْرِي فِيهَا مَاءً مُسَلِّطًا يُنَادُّهُ، مُرَّاكِمًا زُخَارُهُ، حَمَلَهُ عَلَى مَنِّ  
الرَّيْحِ الْعَاصِفَةِ، وَالزَّغْنَعِ الْفَاصِفَةِ، فَأَمَرَ هَابُورِيَّهِ، وَسَلَطَهَا  
عَلَى شَيْءٍ، وَقَرَّبَهَا إِلَى حَدِّهِ، الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَيَقُوقُ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا  
وَيَفِيقُ، ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ رِيحًا أَعْظَمَ مَهَبَتِهَا، وَأَدَامَ مَرَّتَبَتَهَا، وَأَعْصَفَ  
بَحْرَاهَا، وَأَبْعَدَ مَنَاشَاَهَا، فَأَمَرَ يُضْفِئُ الْمَاءَ الزُّخَارِ. وَإِنَّا نَرَى مَوْجَ  
الْبَحَارِ، فَخَضُّهُ مُخَضَّ السَّقَاءِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَتَهَا بِالْأَفْضَاءِ،  
ثُمَّ رَدَّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ، وَنَاجِيَهُ إِلَى مَآثِرِهِ، حَتَّى عَجَبُ عِبَادِهِ، وَرَبِّهِ  
بِالْوَبْدِ رُكَاؤُهُ، فَزَعَمَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفِيقٍ، وَجَوَّ مُنْفِيقٍ، فَسَوَّى مِنْهُ  
سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سُفْلَهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا، وَعُلْيَاهُنَّ سَفًّا مَحْمُوفًا  
وَمَكَاظِرَ فُوعًا، يَخْرُجُ مِنْ دُونِهَا، وَلَا دِسَارَ يَهْطِلُهَا، ثُمَّ بَنَى

بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ، وَضِبَاءِ الثَّوَابِ ، وَاجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُنِيرًا ،  
وَقَرَأَ مُنِيرًا ، فِي فَلَكٍ دَائِرٍ ، وَتَقَفَ سَائِرٌ ، وَرَفِعَ مَائِرٌ .

پس (از آنکه خداوند منال را شناختی و بطور اجمال کیفیت ایجاد عالم بر خودی ، اکنون در تفسیر آنچه  
گشت بیان دیگر بجز تفصیل بدان که خدا تعالی بقدرت و توانائی خود) شکافت جوهای ثقیلهای را ، و طوفان  
و گوشه های آرزو باز نموده بالای فضا بود جای خالی را بیا فرید ، پس در آن آب که موجهایش متلاطم و بی در  
بود و از بسیاری رویهم بمیلاطیده جاری کرد ، آن آب را بر پشت باوندی که قوی و باصدا بلند بود  
بر نشاند پس باد فرمان داد تا آن آبرا (از هر سو) باز گرداند و محکم نگاشت دارد (تا از هم پاشیده نشود)  
و باد و انما سرحد آب نگاه داشت و در جایگاه آن آب قرار داد ، و او در زیر آن باد باز و گوشه های از بالای  
آب ریخته شده (در جنبش بود) آنگاه باد دیگری را آفرید و جای وزیدن آنرا عظیم گردانید (آن باد را  
لفظی برای موج آب بیا فرید برای چیز دیگر) و قرار داد آنرا که همیشه لازم تحریک آب باشد ، و وزیدن آنرا  
مند کرد و مبدی نگینش را دور دست گردانید (بقیمت جای وزیدنش شناخته نشود) پس آنرا حرکت دادن  
و برهم زدن آن آب فراوان و برانگیختن و بلند کردن موج دریا را فرماد (فرمان داد تا هر گوشه ای از آن  
بر که خود دریائی است موج آورد) پس آن باد بهم آن آب مانند مشک جنبانید و بهم نرسد ، و آن تند وزید مانند  
وزیدنش در جای خالی و وسیع (و چنان بر آن آب زد که) اول آنرا با غرش بسیار گرداند ، و کشت را  
بمتحرک آن ، تا آنکه انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و بر رویهم جمع شده بود کف کرد ، پس  
خداوند منال آن کفها را در جای خالی وسیع و فضا کشاد بالا برد ، بفت آسمان را (بدون اعوجاج و  
کجی از آن کفها) پدید آورد ، زیرا آن آسمانها موجی را قرار داد تا از سیلان و ریزش منوع باشد و بالای آنها  
سقفی را که محفوظ است و بلند (و آن آسمانها را برپانود) بدون ستونهای که نگاه دارد و بی پیچ (دریائی)  
که آنها را منقطع داشته باشد ، آنگاه آن آسمانها را برزنت ستاره باد روشنی نور نکلند آرایش داد و در آنها چرخ  
نورشان خورشید ماه و درخشان را بجزایان انداخت در حالیکه (هر یک از آن ستاره ها و خورشید ماه) در فکلی  
است و در زنده و سقفی بر کفده و لوحی نخر کن .



تُرْفَقُ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ أَلْعُلَى ، فَمَلَأْنِ أَطْوَارَ رَمْنَ مَلَأْتِكِيهِ ، مِنْهُمُ  
 سَجُودٌ لَا يُرْكَعُونَ ، وَرُكُوعٌ لَا يُنْصِبُونَ ، وَصَاقُونَ لَا يَنْزِيلُونَ ، وَ  
 مُسَبِّحُونَ لَا يُسَامُونَ ، لَا يَنْشَأُهُمْ نَوْمُ الْعُبُونِ ، وَلَا سَهُوُ الْعُقُولِ ، وَ  
 لَا قَرَّةُ الْأَبْدَانِ ، وَلَا غَفْلَةُ النَّسْبَانِ ، وَمِنْهُمْ أَمْنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ ، وَ  
 أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ ، وَخُلَفَاؤُنْ يَقْضَائِهِ وَآخِرُهُ ، وَمِنْهُمْ الْخَفْظَةُ لِعِبَادَتِهِ  
 وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جَنَائِهِ ، وَمِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
 وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَطْوَارِ أَرْكَانُهُمْ  
 وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْفَانُهُمْ ، نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَادُهُمْ مُتَلَقِّعُونَ  
 نَحْمَهُ بِأَجْنَحِهِمْ ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ دُونِهِمْ حُجُبُ الْعِزِّ وَالْإِسَادُ  
 الْقُدْرَةِ ، لَا يُشَوِّهُونَ رَتَمَهُمُ بِالْأَصْوِيرِ ، وَلَا يُخْرِجُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ  
 الْمَصْنُوعِينَ ، وَلَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِينِ ، وَلَا يُبْشِرُونَ إِلَهَهُ بِالنَّظَائِرِ .

آنکه میان آسمانهای بلند را باز نمود ، و بانواع مختلفه از فرشتگان خود پر کرد ، ( قسم اول )  
 از آنان فرشتگانی هستند که بعضی از ایشان در حال سجودند ، رکوع نمیکند ، و برخی در رکوعند ،  
 برپا میایستند ، و گریه در صف ایستاده اند ، از جای خود بیرون نمیروند ، و بعضی تسبیح میکنند  
 و خسته نمی شوند ( بنده اصنافی را که غیر مادی هستند که ) آنان را از خواب و چشمها و سواد و عظام میانه  
 و دست و غفلت فراموشی فرامیگیرد ، و دستهای آنان ( قسم دوم از فرشتگان ) این بر روی  
 خداوند متعال هستند و برای پیغمبران و زبانه ها و ترجمانانند . و برای رساندن حکم و فرمانش آمد و رفت  
 کنندگان میباشند ، و جماعتی از ایشان ( قسم سوم از ایشان ) گنبدان بلند گان و دربان برای شهبانها

اورستند، و عده ای از آنان (فهم چهارم فرشتگان) قدمهاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردششان از آسمانهای زیرین در گردش است، و اعضاء ایشان از اطراف جهان بیرون رفته، و دوشهای آنان موافق با پایه های عرش میباشد (و از بیست غفلت انوار الهی) در برابر عرش چشمهایشان برزافاده و در زیر آن خود را بهالهایشان پیچیده اند (در علم و معرفت خود فرو رفته اند تا بجای که میتوانستند در عالم بی پایان معارف خدای سیر کنند، مانند طغری که بر بند و بال خویش نماند از راهی میتواند در جوار برادر میگذرد) میان آن فرشتگان و کسی که فروترند از ایشان جباهای عزت و پرده های قدرت زده شده (که کسی پشت آن پرده راه علمی ندارد) گویا به او صبا، ایشان خوش از بندگان خدای تعالی و معرفت خدا شناسان آن فرشتگان بطوری است که پروردگار را در وهم و خیال بصورتی در نیارند، و نه اوصاف خلایق را بر او جاری سازند، و نه او را بمکانهای محدود کنند و بنظر او امثال و نجاشش اشاره نمیکند (زیرا فرشتگان شناسانند و دانایان، پس کسی که پروردگار را بصورتی در نظر او اوصاف خلایق را بر او جاری سازد و او را بجای محدود کند و نجاشش اشاره نماید نادان است، چنانکه میشناسان از این

در باب معرفت و خداشناسی بیان شد) .

﴿ مِنْهَا فِي صِفَةِ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾ .

تُرْجِعُ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ سَهْلَهَا ، وَعَذُهَا رَاحَتَهَا ،  
تُرَبِّئُ سَهْلَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى تَخْلَصَتْ ، وَلَا تُطْهَرُ إِلَّا بِاللَّهِ حَتَّى تَلَوِّثُ ، فَجَبَلَ  
مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ ، وَأَعْضَاءٍ وَفُضُولٍ ، أَجْمَعَهَا حَتَّى  
اسْتَمْسَكَتْ ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَصَلَتْ ، لَوْ قُبْتُ مَعْدُودٍ وَأَجَلٍ  
مَعْلُومٍ ، ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِي ، فَشَلَّتْ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا ،  
وَيَفْكِرُ بِتَصَرُّفِهَا ، وَهَوَاجِحَ يُخَيِّدُهَا ، وَأَدْوَابٍ يُقَلِّبُهَا ، وَمَعْرِفَةٍ  
يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِيرِ وَالْأَلْوَانِ وَ  
الْأَجْنَاسِ ، مَجْرُبًا بِطَبْعِهِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ . وَالْأَشْيَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ ،

وَالْأَضْدَاءَ الْمُتَعَادِيَةَ ، وَالْأَخْلَاطَ الْمُنَابِهَةَ ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْبَلَاءِ  
وَالْجُودِ ، وَالنَّسَاءِ وَالشَّرِّ . وَأَسْنَدَ إِلَى اللَّهِ سُجَّانَهُ الْمَلَأَ كَعَةً  
وَدَبَعَهُ لَدَيْهِمْ ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ : فِي الْأَزْغَانِ بِالْجُودِ لَهُ  
وَالْحُشُوعِ لِكُرْمِهِ . فَقَالَ سُجَّانُهُ : ( أَتَجِدُ وَالْأَدَمَ ) فَجَدَّ وَالْإِلَهَ  
إِبْلِيسَ ، أَغْرَبَهُ الْحَيَّةَ ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ ، وَتَغَرَّرَ بِخَلْقِهِ  
النَّارَ ، وَأَسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلَاحِ ، فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِخْفَافًا  
لِلنَّحْطَةِ ، وَأَسَيَّنَا مَاءَ اللَّيْلِ ، وَإِنْجَازًا لِلْعِدَّةِ ، فَقَالَ :  
( إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوُفْدِ الْمَعْلُومِ ) .

( در کیفیت خلق آدم علیه السلام : )

پس ( از آنکه خداوند متعال آسمان زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید ) از جای سنگلاخ اجایی  
هموار زمین و جایی که مستعد برای کشت و زرع بود و جای شور و زار ، پاره خاک را فراهم آورد ، آب  
بر آن ریخت تا ماخلص و پاکیزه شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید ، آنکه از خاک آمیخته شد ، شکلی را  
که دارای اطراف و اعضا بود و سنگها و گسنگها بود و بیا فرید ، آنرا جودت داد تا از یکدیگر جدا شود ،  
و کج و نرم قرار داد تا ماکل خشکده شد ( و آنرا بحال خود باز داشت ) برای زمان معینی ( که در آن وقت مقتضی بود  
روح و حیات آن داده شود ) پس آن گل خشکده را جان داد ، برپا ایستاد و حالتی که انسانی شد ( دارای انسانی  
مدرک ، که آثار او در معقولات بکار میآید ، و فکر ثانی که در کارها تصرف بخشد ، و اعضای که در کارها  
خوبش قرار میدهند ، و ابزارهای ( مانند دست و پا ) که در کارهایش حرکت میدهند ، و دارای معرفتی که بر آن  
حق و باطل و حقیقت و بیهوده و نیک و گناه و جنسها را تمیز میدهد ، و ( نیز آن گل خشکده و ثانی شد که ) خلقت و  
طبیعت او بر نگههای که تاکنون آمیخته گردید ( هر چنانکه از او پیشتر حق تعالی اراده رکنی شده اند ) میدیستخوان سرخسخت و

و سیاهی (و وادای چیزهای ظریف که گیر (مانند استخوان دندان) و حالاتی ضد یکدیگر و خطاییکه از هم جدا  
 میباشند (و آن خطای عبارتست) از گرمی (صغرا) و سردی (بغم) و تری (خون) و خشکی (سودا) و  
 (انحالات ضد یکدیگر عبارتند از) اندوه و خوشحالی (و خواب بیداری و سیرت و سنگی و مانند آنها) و خداوند تعالی  
 پس آنکه چنین انسانی را آفرید و او را نامید) اماست خود را از فرشتگان طایفه و انجام عهد و پیمانی که با ایشان بسته  
 بود و خوست (و آن است و عهد پیمان با ملائکه این بود) که حاضر شوند برای سجده بآدم و فروتنی در مقابل عظمت بزرگی  
 او (چنانکه در قرآن کریم ص ۳۸) میفرماید: **اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِیْهِ نَبِیٍّ**  
**۳۸) قَاۤذِلًا سُوۡیًا وَّ کَفَّخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوحِیْ فَقَعُوۡا لَہٗ سَاجِدَیۡنَ** یعنی او را که هر روز کار تو  
 بر شمشکان فرمودن آدم را از کل خلق خواهم نمود. پس آنکه بیاوردم او را و جاد او را بشود و در رفتن دارد و سجده کند یعنی در مقابل عظمت  
 و بزرگی خلق تو را بفرستد. خلاصه چون تعالی او را خلق کرد پس فرمود سجده کند بآدم همه سجده کردند مگر شیطان  
 که غرور و نخوت او را فرا گرفت و شقاوت و بدجنی بروی غلبه کرد و کبر نمود و از جهت اینکه از آتش آفریده شده  
 خود را بزرگ داشت و آدم را که از پاره گل خشکی بوجود آمده خوار و کوچک شمرد (در مقابل حضرت رب العالمین  
 «جَلَّ جَلَالُہٗ» ایستاد و گفت آدم را سجده نکردم چون من را و بهترم، زیرا مرا از آتش آفرید و او را از گل، پس چون  
 این دعا را نمود خداوند فرمود از میان ملائکه برون رود، زیرا تو از رحمت من ماند و شدی و لعنت و دشمن من تا روز  
 جزا بر تو باد، آنگاه شیطان گفت: **رَبِّیْ قَاۤذِلٌ فِیۡنِیْ اِلٰی ہٰٓؤَہِ فَاَیْتِیۡتُوۡنِیْ** چنانکه در قرآن کریم ص ۳۸  
 میفرماید یعنی پروردگار مرا اهل لعنت ده تا روزیکه بر آنجنگه شود مردمان، و شاید مقصود کشتن من بود که از  
 مرگ زانی یافته همیشه زنده بماند) پس خداوند هم ملتش داد و غضب خشم او شامل حالش شود (چنانکه در قرآن  
 کریم در باره کفار ص ۳۳) میفرماید: **وَلَا یَحْسِبَنَّ الَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا اِنَّمَا عَلٰی فِطْرَتِۭہِمْ اَلْحَنِیۡفَۃُ**  
**۳۳) اِلٰہِ اٰمَنُوۡا عَلٰی فِطْرَتِہٖمُ الَّتِیۡ ہِیَ اِلٰہُ الْاِنۡمَآءِ وَ اَلْاِنۡمَآءُ عَلٰی فِطْرَتِہٖمُ لَآ یُغَیِّرُہَا**  
 میبیم برای ایشان بهتر است، جز این نیست که ملتشان بیدیم که زیادتگرانه کنند و بعد از اینکه رسوا کننده است مبتلا  
 گردند) و (نیز شیطان را لعنت داد) برای اینکه امتحان آزمایش او تمام شود، و برای اینکه وعده ای که با او  
 بسر رسد، پس فرمود: **تَوٰۤجَرُّوۡا عَلٰی مَا دَعَاۤہُ شَدَّ کُلِّیۡ تَوٰۤجَرُّوۡا عَلٰی مَا دَعَاۤہُ** (تا اینجا یک سبب شده است از جانت  
 و زندگانی بهره مند باشی) .

**وَاَسْکُنْ سُبۡحَٰنَہٗ اَدَمُ دَارَ اَرْغَدَ فِیہَا عِیۡشَہٗ وَاَمِّنْ فِیہَا حَآفَہٗ**  
**وَسَدِّدْہٗ اِلَیۡہِیۡ وَ عَدَاوَتَہٗ فَاَعِزَّہٗ عَدُوُّہٗ وَ نَفَاسَہٗ عَلَیۡہِ یَدَارِ الْغَیۡمِ**

حُرَافَةُ الْأَبْرَارِ ، فَبَاعَ الْبَقِينَ بِشَكِّهِ ، وَالْعَرْشَ بِوَهْنِهِ ، وَ  
 اسْتَبَدَلَ بِالْجَدَلِ وَجَلًا ، وَيَا لَأَعْيَارٍ نَدَمًا ، ثَرُسَ طَائِلِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ ، وَلَقَاءَ كَلِمَةِ رَحْمَتِهِ ، وَوَعْدَةَ الْمَرَّةِ  
 إِلَى جَنَّتِهِ ، فَاهْبِطْهُ إِلَى دَارِ الْبَلَاءِ ، وَتَنَاسَلِ الدُّرْبَةَ .

پس ( از آنکه شیطان زمان ای را مخافت کرد و آدم را بقصد خویش قرار داد و مانند فرشتگان  
 او را تعظیم نمود ) خداوند متعال آدم را در مکانی که وسائل عیش و آذایش فراهم بود جای داد  
 و جایگاه ادرا ( از همه حوادث ) این گردانید ( چنانکه در قرآن کریم ص ۳۵ میفرماید :  
 وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا ، وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ  
 الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی تقیم ای آدم تو و همسرت خوا بهشت را جای خود قرار دهید و از نهنگها  
 آن بانو شمالی تمام هر چه خواهید بخورید و نزدیک این درخت نروید که اگر رفتید از مستکاران باشید )  
 و از شیطان و دشمنی او بترسانیدش ( چنانکه در قرآن کریم ص ۳۷ میفرماید : فَقُلْنَا يَا  
 آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا تَخْرُجَا مِنْ جَنَّاتِنَا هُنَا قَتْلًا یعنی تقیم ای آدم این دو کُشتن  
 بانو و همسرت دشمن است ، پس هفت باشید کاری نگذار از بهشت بیرون ناید که بر برخی افتد ) پس  
 گول زد و او را دشمنش ( چنانکه در قرآن کریم ص ۳۸ میفرماید : فَتَوَسَّسَ الْبَلَاءُ الشَّيْطَانُ ،  
 قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْغُلَّةِ وَتَكُلَا مِنْهَا فَمِنْهَا نَكُنَّ بَشَرًا لَدَى اللَّهِ عَالِمًا لِمَا نَكُنَّ  
 بَيْنَ يَدَيْهِ ) و گفت ای آدم آیا میخواهی ترا به درخت جاویدی و کف میزوال را بهائی کنم ، باین نوع سخنان آدم را  
 فریب داد ( برای حسدیکه بر او میرد از بهشت ) که آن بزرگوار در سر بر ای جاودانی بود و بانگو کاران  
 آینه شس داشت ، پس ( آدم بر اثر وسوسه شیطان ) یقین را از دست داده بشکست و در دید گردانید  
 ( باینکه دستور داشت در بخورن از میوه آن درخت گمان کرد و سود و خوردن است ) و تقصیری را که داشت  
 ( بر بخورن از میوه آن درخت ) بشتی و کوتاهی ( در اطاعت امر خداوند ) تبدیل نمود ( و از آن میوه  
 خورد ) و بجای فرح و شادی بخوف و ترس مبتلا گردید ، و ( چون دید از شیطان فریب خورده

از کردار خود شرمناک شد) اظهار پشیمانی نمود، پس حق تعالی را دو توبه را با و یاد داد و کلمه رحمت را بوی تعلیم  
نمود (چون بخوابست توبه او را قبول کند کلمه رحمت را با و آموخت که پروردگارش بیایان بخواند تا توبهش  
قبول گردد) و وعده داد که دوباره به بهشت (بآنجا نیکه در اول بار بود) باز گردد، پس او را بدر نیای  
پر مغنت و بلاء و محمل تاسل و زاری نگاه فرزدان فرستاد .

وَاصْطَفَىٰ سُبْحَانَہٗ مِنْ وَلَدٍۭ وَاٰیِسَآءٍ اَخَذَ عَلٰی الْوَحْیِ مِثْقَاتِہُمْ ، وَعَلٰی  
تَبْلِیْغِ الرِّسَالَةِ اٰمَانَہُمْ ، لِمَا بَدَّلَ اَكْثَرُ خُلَافَہٗ عِنْدَ اللّٰہِ الْیَسْرَ ،  
فَجَہَلُوا حَقَّہٗ ، وَاتَّخَذُوا الْاَنْدَادَ مَعَهُ ، وَآخَاہُمُ الشَّیَاطِیْنِ مِنْ  
مَّصْرِیْفِہٖ ، وَافْطَضَّہُمْ عَنْ عِبَادَیْہٖ ، فَبَعَثَ فِیْہُمْ رُسُلًا ، وَوَاتَرَ  
اِلَیْہِمُ اٰیِسَآءَہٗ ، لَیْسَنَادُ وُہُمْ مِثْقَاقِ فِطْرَیْہٖ ، وَبَذَرَ وُہُمْ مِنْہِی  
نُفْسِیْہٖ ، وَتَحَبَّوْا عَلَیْہُمْ بِالتَّبْلِیْغِ ، وَبَشِّرُواہُمْ بِالْحَقْوَلِ  
وَبُرُوہُمْ بِالْاٰیَاتِ الْمُنْذَرِہٖ : مِنْ سَقْفِ فَوْقَہُمْ مَّرْفُوعِ ، وَرَمَادِ  
تَحْتِہُمْ مَوْضُوعِ ، وَمَعَاِشِ تُجْہِیْہُمْ ، وَاجَالِ تُفْہِیْہُمْ ، وَ  
اَوْصَابِ تُہْرِیْہُمْ ، وَاَحْدَاثِ تُتَابِعِ عَلَیْہُمْ ، وَلَمْ یُخْلِ سُبْحَانَہٗ  
خَلْفَہٗ مِنْ نَّبِیِّ مُرْسَلِ ، اَوْ کِتَابِ مُنْزَلِ ، اَوْ جَعَلِ لَازِمَہٗ ، اَوْ  
جَعَلِ قَاطِعَہٗ ، رُسُلًا لِّتَقْصِرُہُمْ فَلَا عَدَدِہُمْ ، وَلَا کَثْرَہُ الْمَکْنِیْنِ  
لَہُمْ ، مِنْ سَابِقِ سَمَیْ لَہٗ مِنْ بَعْدِہٗ ، اَوْ غَاوِ عَرَفَہٗ مِنْ قَبْلَہٗ .

(د) بعد از آنکه آدم «ع» دنیا را خلقی گرفت، از آن بزرگوار فرزندان و فرزند زادهگان بسیاری بوجود آوردند.  
خداوند متعال از میان اولادش پنجه‌ریانی برگزید ، و از ایشان بروحی و تبلیغ رسالت عهد و پیمان  
گرفت (تا آنچه که از جانب خدای تعالی بآنان برسانجام دهند و مردم را بخدا شناسایی دعوت کرده و پیغمبران گوناگون  
نمایند ، چنانکه در قرآن کریم ص ۲۳ میفرماید : **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَابْنُ مَرْثَدٍ**  
**وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا** یعنی با دکن تنگاری را که از زمینیان  
عهد و پیمان ساز روحی و تبلیغ رسالت گرفتن و همچنین از نو نوح و ابراهیم موسی و عیسی بن مریم ، و پیمان محکم از آنان گرفتن)  
وروقتی که بیشتر خلایق عهد و پیمان الهی (که فطری آنان بود) شکستند (چنانکه در قرآن کریم ص ۱۷۲  
میفرماید : **وَإِذْ أَخَذْنَا ذِكْرَكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَأَنْتُمْ**  
**يُرِيدُونَ أَنَا بِآلِ شَيْءٍ نَابِعِينَ** یا دکن تنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم در وقتی که در منصب پدرانشان بود  
پیمان گرفت و اینها را برخودشان گو اگر دانیده تا بتوجده خدا شناسایی که فطری آنان است اعتراف نمایند ، بگشت  
آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند آری شهادت میدهم که تو پروردگار ما هستی . لیکن باین عهد و پیمان فطریشان  
وفا نکردند ) پس سخی اودا نادان شدند (دادار ایگانه نشناختند) و برای او مانند ما و شرکیما قرار دادند  
و شیاطین آنها را از معرفت خدا (که مقصود اصلی و حیثیتشان بود) منحرف نمودند (زیشان دادند) و  
ایشانرا از پرستش باز داشتند ، پس خدا تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برا یکتاخفت ایشانرا  
پی در پی میفرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جیتی آنان بود بلبلند و به نعمت فراوان مشرب شده  
(توجد فطری) یاد آوریشان کنند ، و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند (با بران ، سخن گویند) و عقلمانی  
پنهان شده را (که در زیر غبار کفر پوشیده و بر اثر تاریکی ضلالت و کراهی ستود گردیده) بیرون آورده بکار  
اندازند ، و آیات قدرت بآنها نشان دهند (و آن آیات عبارتست از آسمان افراشته  
بالای سرشان و زمین گسترده زیر پایشان و سمیعتهما و چیزهاییکه زنده شان بمقدار و اجسامیکه  
نابودشان نماید و بیماریهایی که پیر و فرسوده شان میکند و حوادث روزگار و پیش آمد های طبیعی  
که بر آنها وارد میشود ، و خدا تعالی بندگانرا از پیغمبر فرستاده ، کتاب نازل شده ، برهان حقینی و  
راه استوار همروم نموده (و پیغمبران) رسولانی بودند که کمی باران زیادتیی نمی افیس آنها را (از تبلیغ رستا)  
بازداشت ، پیغمبرانی بودند از پیشین که نام پیغمبر آینده آنان گفته شد و یا از بعد که پیغمبری قبل اورا

معرفی کرده (بست خود بیوش شدن اورا بشارت داده، چنانکه در قرآن کریم می بینیم: «وَلَقَدْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ الْكُتُبِ وَبَشِيرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» یعنی یادکن شکامی را که عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل من بوسی شما فرستاده خدا هستم در حالی که توره را که پیش من است تصدیق میکنم، پیغمبری که پس از من بیاید و نامش احمد «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است مرده بیدار) .

عَلَى ذَلِكَ نُسَلِّطُ الْفُرْقَانَ ، وَمَضَى الدُّهُورُ ، وَسَلَفْنَا الْأَبَاءَ ،  
وَخَلَفْنَا الْأَبْنَاءَ ، إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هَاجِرًا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِإِجْمَارِ عِدَّتَيْهِ ، وَتَمَامِ نُبُونِهِ ، مَا خُذَا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثْلَهُ  
مَشْهُورَةً سَمَانَةً ، كَمَا مَبْلَاذُهُ ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ كَالْمُنْفَرِقِ ،  
وَأَهْلُ السَّمَاءِ مُنْشَرَفٌ ، وَطَرَأَتْ مُتَشِينَةٌ ، بَيْنَ مُبَيِّدِ اللَّهِ وَمُتَلَوِّهِ ،  
أَوْ مُجِدِّ فِي السَّعْيِ ، أَوْ مُسْبِرٍ إِلَى غَيْرِهِ ، فَهَذَا هُمْ يَوْمُ الْقَضَاءِ ، وَ  
أَنْفَذَهُمْ مَكَانَهُ مِنْ الْجَهَالَةِ ، ثُمَّ أَخْبَارَ سُبْحَانَهُ لِحُجَّتِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)  
لِقَائِهِ ، وَرَضَى لَهُ مَا عِنْدَهُ ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ ذَا الدُّنْيَا ، وَرَغِبَ بِهِ  
عَنْ مُقَارَنَةِ الْبَلَوَى ، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرَمًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَخَلَفَ  
فِيكُمْ مَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا ، إِذْ لَمْ يَبْرُكُوهُمْ هَلَا : بِغَيْرِ طَرِيقٍ  
وَاضِحٍ ، وَلَا عَلِيٍّ قَائِمٍ ، كِتَابَ رَبِّكُمْ : مُبَيِّنًا حَالَهُ وَحَرَامَهُ ، وَ  
فَرِائضَهُ وَفَضَائِلَهُ ، وَنَائِضَهُ وَمَنْسُوحَهُ ، وَرُخَصَهُ وَغَرَائِضَهُ ،



وَحَاصَّةٌ وَعَامَّةٌ، وَعِبَرَةٌ وَأَمَثَلَةٌ، وَمُرْسَلَةٌ وَخَدُودَةٌ، وَحُكْمَةٌ  
وَمُتَشَابِهَةٌ، مُفْتَرَجَةٌ أَجَلُهُ، وَمُبْتَدَأٌ غَاوٍ أَمَضُهُ، بَيْنَ مَا خُوِيَ  
مُبَاشَرٌ عَلَيْهِ، وَمَوْجِعٌ عَلَى الْإِبَارِ فِي جَهْلِهِ، وَبَيْنَ مُثَبَّتٍ فِي  
الْكِتَابِ قَوْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السَّنَةِ نَقْضُهُ، وَوَاجِبٌ فِي السَّنَةِ  
أَخْذُهُ، وَمُرْتَحِصٌ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِتَوْفِيقِهِ، وَزَائِلٍ فِي  
مُسْتَقْبَلِهِ، وَمُبَالِغٌ بَيْنَ حَاثِرِهِ: مِنْ كَيْبَرٍ أَوْ عَدَايَةٍ نَهْرَانَهُ،  
أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَذْنَاهُ، وَمَوْجِعٌ فِي أَقْصَا

(چون شیطان بیشتر مردم را ذیوب داد که بهند و میان نظرشان دفا کردند و بحق حق نادان شدند، خداوند  
شمال هم از جهنم تمام حجت پی در پی بپیبران برای آنان فرستاد تا ایشان را راه راست دلالت کند) همین  
ترتیب فرزند پیدا آمد، روزگار نگذشت، پدر مادر گذشتند و فرزندان بجایشان نشستند  
تا اینکه خداوند سبحان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برانگیخت برای اینکه وعده خود را  
انجام دهد (چون پیمبران پیش از وعده داده بودند که آن بزرگوار پیغمبری مبعوث خواهد شد) و برای اینکه  
پیغمبری را بآنحضرت ختم نماید (بعد از او پیغمبری نمیفرستد) در حالتیکه از پیمبران عهد و پیمان گرفته  
شده بود (تا ایشان نیز برسانت او اقرار کنند و مبعوث شدن و خاتمیتش را با آنها می خود خبر دهند، پس  
پیش همه جهانیان) علامت و نشانه های او شهرت یافت، متوقع و لا تأخیر گرامی و پسندیده  
(بهترین اوقات) بود و مردم در آن روز دارای مذبه های شست و بدعت های زیاده و رویه های  
مختلف بودند، که وی خداوند متعال را بخلقتش تشبیه میکردند (مانند طایفه جمعی که او را شایق صاحب  
اعضا و جوارح و مکان میدانستند) و برخی در اسم او تصرف میکردند (نامهای از آنها، الله اتحاد  
نموده های خود را بآن نامها میخواندند، مانند بت پرستان از عرب که لان از الله و عترتی را از عزیر  
و متناث را از متنان گرفته اند و بدو نمیگویند چندانستند) و جمعی نصیر او اشاره میکردند (مانند وهریمن

که طبیعت و حرکات فکلیه و دروازنده را نوثر در امور میدارند ، غلاصا مثل این را ، و از اسباب باطله دنیا را تارک  
کرده بود ) پس خداوند تعالی بوسیله آنحضرت آنرا درم را از گمراهی ربانی داد و بسبب شخصیت او آنرا  
از نادانی نجات داد ، پس ( آنحضرت مردم را هدایت کرد و ایشانرا بعبادت الهی آشنانمود و سود و زیانشرا  
بیان فرمود ) حقیقی بآن بزرگوار نعمتی مرتبه قرب رحمت خود را عطا فرمود ، و مقام و منزلتی را که برای  
احدی تصور نیست برای او پسندید و پیش از دنیا بجانب خود متوجه گردانید و از مصیبت و بلاهایش  
داده قبض روحش فرمود ، و در فرستادن خداوند بر او و بر آتش ، و ( برای رهبری مردم تار و زیقات  
پیش از خلقت خود ) در میان شما که داشت چیز را که پیغمبران سلف در میان امت خویش گذارشته  
زیرا پیغمبران آنرا از ابدون راه روشن نشانه صریح هر خود و انگذاشته ، آنحضرت هم کتاب پروردگار  
شمارا در دسترس شما گذاشت ، و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و مانع و مفسوخ و رخصتها و  
غریبهها و خاص و عام و غیرتها و مشابها و مطلق و مقید و محکم و متشابه از بیان کرد ، و مملکها را بشر تفسیر و  
مشکلا را بشر آشکارا فرموده است ( اما حلال آن کتاب اند ) (۱) (۵) **أَحَلَّ اللَّهُ هَيْبَةَ الْأَنْعَامِ** یعنی  
خوردن گوشت چهارپایان زبان بسته بر شما حلال شد و منی در آن نیست ، و حرام آن مانند س (۵) (۳) **وَيَسْئَلُ**  
**عَلَيْكُمْ اللَّيْثُ وَالْذَّمُّ وَنَحْمُ الْخَيْزِرِ** یعنی خوردن گوشت فرار ، و خون ، و گوشت خوک بر شما حرام و منع  
شده ، و واجبات آن مانند س (۲) (۲) **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ** یعنی نماز را برپا دارید و زکوة بپردازید  
و مستحبات آن مانند س (۱۷) (۷) **وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ بِحَمْدِ اللَّهِ** یعنی برای نماز نافله بارای از شب را  
بیدار شو ، و تسبیح آن مانند س (۹) (۵) **فَاقْبَلُوا الشَّرَّ كَبْرَ حَبْثٍ وَجَدْتُمْهُمْ** یعنی در هر جا که مشرکین را بپایه  
بکشید پس این یا نجات آید ایست که در باب صلح واقع شده و آن مفسوخ است مانند س (۱۰) (۶) **لَكُمْ فِيهَا حَبْثٌ**  
**وَلَكُمْ فِيهَا حَبْثٌ** یعنی اکنون که از شرک دست برنیدارید دین آئین شما برای شما باشد و توحید کیش من ، و رخصتها  
آن یعنی احکامیکه برای توسعه در امور زندگان قرار داده شده مانند س (۲) (۱۴) **فَن كَانَ مِنْكُمْ قَوْمًا**  
**عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ** یعنی هر کس از شما در رمضان بار با سفر بود پس بعد از آن روز را که  
در بیماری یا مسافرت روزه گرفته در غیر ماه رمضان روزه بگیرد ، و غریبههای آن یعنی حکامیکه از آنها تجاوز ننمود  
کرد مانند س (۲) (۱۵) **فَن شَهِدَ مِنْكُمْ تَشَهُّدَ قَلْبِهِمْ** یعنی هر که مسافر بود و در وطن حاضر است یا  
روزه بگیرد ، و خاصر آن یعنی لفظی که در مورد بخصوص گفته شده و منی آن عمویت دارد مانند س (۵) (۳۲) **مِنْ**  
**أَجَلِ ذَلِكَ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْتُمْ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِنَفْسِهَا وَقَدْ آتَىٰ فِي الْأَدْنَىٰ قَسَاطًا**

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَ مِنْ أَخْيَارِ النَّاسِ جَمِيعًا یعنی چون فایسل فرزند آدم برادرش  
 هابیل را کشت و پشیمان شد بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کس را نکند او دیگری را کشته یا فای  
 در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد پس چنان است که همه مردم را کشته و هر که حیات و زندگی شخصی را  
 بسبب شود مانند آنکه همه مردم را زنده کرده باشد ، پس این آیه در باره بنی اسرائیل نازل شده ولیکن معنی آن  
 همه مردم را شایع شود ، و عام آن مانند س (۲) و (۳۷) یابنئِ اسرائیل اذ کفروا نعتی الّٰی اَنفُسُ  
 عَلَیْکُمْ وَ اَیَّ نَفْسٍ کُفِّرَتْ عَلَى الْعَالَمِیْنَ یعنی بنی اسرائیل نعمتهای مرا که بشما بخشیدم و شما را بر جهانیان  
 برتری دادم یاد کنید ، پس در اینجا که لفظ عَلَى الْعَالَمِیْنَ عمومیت دارد و همه مردم جهان را شامل میشود ،  
 لیکن معنی آن مخصوص مردم زمان بنی اسرائیل است ، و غیرتهای آن یعنی چیزهایی که کشف است و آن خود  
 یکتا پندی باشد مانند س (۷۹) و (۲۵) فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الْأَخْرَجَ وَالْأُولَى (۲۵) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً  
 لِّأُنْ یَسْتَعِیْ یعنی خداوند تعالی فرعون را بهذاب آفرست که موصوفی باشد و بهذاب نیا که غرق شدن است مبتلا نمود  
 و غرق شدن او برای کسی که برترسد هر آنکه بهرت پندی است ، و کتابهای آن یعنی آیهایی که مثل است بر شبیهان  
 مانند س (۵۱) و (۵) مَثَلُ الَّذِينَ یَحْمِلُونَ الصَّلَوةَ فَإِنَّهُمْ لَیَحْمِلُونَهَا کَثَلًا لِّیَحْمِلُوا الصَّلَوةَ لَیَحْمِلُوا الصَّلَوةَ یعنی  
 مثل کسانی که با موفقی خوانند توریه نامور شدند و بان عمل کردند مانند غری است که کتابهای بزرگ در بار دارد  
 و مطلق آن یعنی لفظی که مقید بقیدی نباشد مانند س (۵) و (۵) یَا أَبَیْهِمَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ  
 فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ یعنی ای گروه مؤمنین بشکایکه برای نماز حاضر شوید رویهای خود را بشوئید ، و مقید آن یعنی  
 لفظی که مقید بقیدی باشد مانند س (۵) و (۵) وَ اَیَّدْ بِکَ إِلَى الْمَآفِقی یعنی بشکام و ضوئ گرفتن رستههای خود را با  
 مرفق بشوئید ، و حکم آن یعنی لفظی که در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست مانند س (۲) و (۳۱) وَ اعْمَلُوا أَنْ  
 اللَّهُ یُکَلِّ شَیْءٌ عَلَیْکُمْ یعنی بدانید که خداوند تعالی بر چیزی داناست ، و کتاب آن یعنی لفظی که معنی آن واضح نیست  
 مانند س (۲) و (۳۱) وَ اَطْلُقَاتِ هُنَّ بَصْنِ بِانْفِیْهِمْ فَلَمَّا قَرَأَ یعنی زنهایی که طلاق داده شده اند  
 سه طهر را که و حیض در میان باشد یا سه حیض را انتظار داشته باشند ، زیرا قَرَأَ که مفرود قَرَأَ است نزد  
 اهل حجاز یعنی طهر آمده و نزد اهل عراق یعنی حیض ، و جملههای آن مانند س (۲) و (۳۱) اَیْهُوَ الصَّلَاةُ  
 یعنی بر پا دارید نماز را ، و شکلهای آن مانند س (۱) و (۱) کَیْهِصَ (و مطالب آن کتاب است  
 بر چیزیکه دانستن و یاد گرفتن آن واجب است ) مانند علم یکا که خداوند بجان س (۱) و (۵) وَ  
 لَیْسَ لَکُمْ اَلْمَالُ اَلْمُؤْتَمَرُ اَلْوَاحِدُ یعنی باید بدانید که او است خدای یگانه ) و چیزی که بر مندرستن آن معنی

نشده است (مانند استمن منی س ۳۱) ی (۱) کتم (۱) و چیزیکه در آن وجوبش ثابت گشته و درست  
 نسخ و رفع آن معلوم گردیده (مانند س ۶۱) ی (۵۵) وَاللَّائِي بِأَيِّنَ الْأَحْيَاتِ مِنْ نِسَائِكُمْ  
 فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَدْبَعَهُنَّ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَخْرُجَهُنَّ الْمَوْتُ  
 أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا یعنی بر کار زشت زنهای شوهر دار از زنهای شما که زنایمند چهار نفر مرد  
 بالغ و عاقل و عادل از خودتان که مؤمن باشند گواه گیرید ، پس اگر آنان گواهی دادند آن زنهارا در خانه خودشان  
 نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا خداوند متعال آنها را از جسمش خلاصی دهد ، پس بیهوش این آیه حکم - اینه جس نگاه داشتن  
 در خانه خودش بود تا وقت مردن و درست جس کردن نسخ شد و حکم برنج و سنگسار کردن او برقرار گردید  
 و چیزیکه عمل بان درست و حجب است و در آن عمل نکردن بان مجاز داده شده است (مانند نماز  
 خواندن در اول سلام بطرف بیت المقدس که درست و حجب بود و در کتاب نسخ شد س ۳۲) ی (۱۳۲) قَوْلُ وَكَانَ  
 شَطْرُ الْمُحْجِلِ كُفْرًا وَحَتَّى نَأْتُوا بِكِ شَطْرَ سَبْعَةِ كُفْرًا یعنی طرف سجد احرام که خانه کعبه است نماز  
 بخوان اگر جا که بشید روی خود را بان سوگردانید (و چیزیکه در وقت مخصوص و حجب شده و در غیر آن  
 وقت و حجب نیست (مانند س ۴۳) ی (۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمٍ  
 الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز روز جمعه ندا داده شد مستجاب کنید  
 برای خواندن نماز ، پس بنابراین خواندن نماز جمعه مخصوص روز جمعه است و در غیر آن وجوبش بر اقطعیست  
 و آن کتاب بین چیزهایی که حرام شده است فرق گذارده ، پس کسیکه گناه کبیره ای مرتکب شود  
 او را بعد از آنکه او آتشها و عده داده (مانند س ۴۴) ی (۹۳) وَمَنْ يَتَشَلَّ مَوْئِدًا فَيُجِدْ أَجْرًا وَهُوَ جُهُنَّمَ  
 خَالِدًا فِيهَا یعنی هر که از روی عمد نمشی را بکشد کفر او جهنم است و در اینجا باید خواهد بود (و کسیکه گناه صغیره  
 کند آمرزش را برای او جویا نموده (مانند س ۴۵) ی (۶) إِنْ دَنَيْتَ لَكَ وَتَغْفِرُكَ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمٍ  
 یعنی پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را برای ظلم وستم کرده اند ، و ظلمی که آمرزیده شود همان گناه صغیره است  
 و (بزرگسالان کتاب دنا است) بر چیزیکه کم آن مورد قبول است و بسیار آن شایسته و پسندیده  
 و تجملی جم نشده (مانند س ۴۶) ی (۲۰) فَاقْرَأْ مَا أَنْتَ مُنْزِلُ الْفَرَّانِ یعنی آنچه را میسر است از قرآن بخوانید  
 پس کم خواندن از امور قبول فرموده است و بسیار خواندن را اختیار و اگر کسی آنرا ترک کرد چیز  
 براو نیست ) ﴿ ۱۰ ﴾

## ﴿ مِنْهَا فِي زَكَاةٍ ﴾

وَقَرَضَ عَلَيْكَ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرُدُّونَهُ  
وَرُدَّ الْأَنْعَامُ، وَيَأْتِيهِمْ إِلَهُهُ وَلَوْ أَنَّ الْحَرَامَ، جَعَلَهُ سُجَّانًا، عَلَامَةً  
لِلْأَضْيَاعِ لَعَطَّيْنِهِ، وَلَازَعَانِيَمَ لِحْزَمِيهِ، وَأَخْشَارَ مَنْ خَلْفَهُ سُمَاعًا  
أَجَابُوا إِلَهُ دَعْوَتِهِ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَفَّقُوا مَوَافِقَ أَنْبِيَائِهِ  
وَتَشَبَّهُوا مَآلِكِيهِ الطُّيُفِينَ بِعَرْشِهِ، يُحْزِرُونَ الْأَذْبَاحَ فِي مَجْمَرِ  
عِبَادَتِهِ، وَيَبْنَادِرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ، جَعَلَهُ سُجَّانًا وَ  
لِنَاغِي لِلْإِسْلَامِ عَلَمًا، وَلِلْعَائِدِينَ حَرَمًا، قَرَضَ حَجَّهُ، وَأَوْجَبَ حَقَّهُ  
وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتُهُ، فَقَالَ سُجَّانُهُ: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ  
الْبَيْتِ مَنْ أَسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

## ﴿ وَرِيَاسَانِ حَجَّ ﴾

و (اشاره به بعضی آثار برای کعبه و اعمال حج گزاران و اینکه زیارت آن برای کسیکه ممکن بر نفس انجام ندهد واجب است) خداوند متعال حج بیت الله الحرام را بر شما واجب گردانید (حج خانه ای که بر داری و اینجا بسیاری از چیزها حرام شده) و آنرا قبله مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد میشوند مانند ورود چهارپایان (ایزدحام ایشان در آن خانه برای درک ثواب هستند ایزدحام چهارپایان تشنه است بر آب و اشتیاق دارند آمدن با چهارپایان تشنه است بر آب و تشنه خود) خداوند سبحان آنجا را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگیش و برای تصدیق آمان بهرت و سادگیش علامت و نشانه قرار داد و برگزیده از بندگانش خود شنوندگانی را که اجابت کردند دعوت او را (برای

رفتن آنجا، چنانکه در قرآن کریم (۲۲۱) و (۲۷۱) میفرماید: **وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ يَا مَعْزُومًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ تَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ** یعنی ای ابراهیم در میان مردم فریاد کن و ایشان را حج کردن دعوت نما، بخانه ای که تو بنا کرده ای مردمان پیاده و سواره از هر راه دوری می آیند و اگر چه مرکب ایشان شتر ضعیف و لاغر باشد (و فرمان او را تصدیق کرده انجام دادند و در جای پیغمبران ایستاده خود را بملائکه که عرش خدایتعالی را اطراف میکنند تشبیه نمودند، و سوار بسیاری در بازگانی بندگی و پرستش خدایتعالی (بوسیله سربازهای ایمن) بدست می آورند، و میشتابند و از هم پیچی میگیرند (برای رسیدن) نزد و عده گاه آمرزشش او، خداوند بجهان آنخانه را علالت و نشاء اسلام و بنا بگاه و بنا بندگان قرارداد و حج آزاد و جبب کرد و احقرایش را لازم دانست و رفتن آنجا را امر کرد، پس (در قرآن کریم سوره (۲) حج (۱۹۷) فرمود: **حَجَّ بَيْتِ الْحَرَامِ مَنَ حَقَّ خَدَاتِهِ** یعنی هر مردم (و ادای آن حق واجب است) بر کسیکه رفتن آنجا را توانایی داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استیغاثت امر الهی انجام دهد) بخدا تعالی زیانی وارد دنیا و دهره چون خداوند بی نیاز است از همه جهانیان (بایان عبادت بندگان حاجت ندارد، پس زیارت کسی بر او کفارائی کند) .

(۲) **وَمَنْ حُجَّ بِلَهٍ عَابَهُ السَّلَامُ** \*

\*(بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صِفِّينَ) \*

**أَحَلَّهُ اسْتِئْذَانًا لِنَفْسِهِ ، وَاسْتِئْذَانًا لِعَزَائِدِهِ ، وَاسْتِئْذَانًا لِمِنْ مَعْصِيَتِهِ ، وَاسْتِئْذَانًا لِكَاهِنِهِ ، إِنَّهُ لَا يُضِلُّ مِنْ هَذَا ، وَلَا يُضِلُّ مَنْ عَادَاهُ ، وَلَا يُضِلُّ مَنْ كَفَاهُ ، فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وَزَنَ ، وَ أَفْضَلُ مَا حَزَنَ ، وَأَمَّهُدَانُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، شَهَادَةً مُنْصَرَفَةً مِنْهَا ، مُعْتَفَدَةً مُصَاصَةً ، نَفْسَكَ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْقَانَا ، وَ نَحْرَهُمَا لَا مَا وَبِلَ مَا يَلْقَانَا ، فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ**

## وَمَنْعُهُ الرِّجْسَ ، وَمَنْعُهُ الشَّيْطَانِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از برگشتن از جنگ حنین بیان فرموده :  
 (حقین سرزمینی است در سمت غربی فرات بلطف شام که در آنجا جنگ مشهور بین آن بزرگوار و معاویه واقع شد)  
 خداوند تعالی را سپاسگویم برای تمام کردن این نعمتش و فرمانبرداری در مقابل بزرگوار و  
 عترتش و نگاه داشتن از مصیبتش (بزرگوار هر نعمتی علاوه بر اینکه نعمت را بجا فراید خود را می است بسوی  
 بندگی و گردن نصیبت) و از او کمک بطلبم برای احتیاجی که به بی نیاز گردانیدنش دارم ، زیرا که  
 که او هدایت نماید گمراه نمیشود و کسی را که دشمنی کرده فرانش را انجام ندهد راه نجات نیست و کسی را که  
 بی نیاز کرده اند محتاج نخواهد شد ، زیرا بی نیاز گردانیدن او (اگر بجزان عقل منجمده شود) زیاد تر است  
 از هر چیزیکه با آن برادر و هموزن شود ، و بهتر است از هر چیزیکه (بجز او که در گنجینها) پوشیده گردند  
 و گواهی میدهم بر اینکه نیست خدائی بخیر او که مستغنی جمیع صفات کمالاته و تنها کسی است که برای او  
 شریکی نیست ، گواهی که از روی اخلاص راستی میباشد (نه آنکه بزبان گفته و دل باور نداشته باشم)  
 و خود را از عاصی نگاه میدارم بآن (کلام شهادت) مادامیکه زنده ایم و ذخیره میکنیم ایمان با آن برای  
 ترسها و سختیائی که در قیامت بماند ، زیرا کلام شهادت لازم از ایمان و گشاینده احسان  
 الهی و باعث خوشنودی خدا و دور کردن شیطان است (شیطان همیشه فرزند آدم را فریب میدهد  
 تا بلکه او شرکی برای خدا قائل شود ، پس ادای کلمه شهادت و اعتقاد بآن سبب زکار بازداشتن و دور کردن  
 شیطان است) .

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ بِالذِّنِّ الْمَشْهُورِ ، وَ  
 الْعِلْمِ الْمَأْثُورِ ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ ، وَالضَّبَاعِ اللَّامِعِ  
 وَالْأَنْصَارِ الصَّادِعِ ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ ، وَاجْتِاجًا بِالْبَيِّنَاتِ ، وَ  
 تَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ ، وَتَحْوِيلًا لِلثَّلَاتِ ، وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَذَمَ فِيهَا

جَبَلِ الدِّينِ ، وَزَعَزَعَتْ سَوَارِيَ الْبَيْتِ ، وَخَنَلَفَ الْبَجَرُ ، وَشَنَّ الْأَمْرُ  
 وَضَاقَ الْخَرْجُ وَغَمِيَ الصَّدْرُ ، فَالْهُدَى خَامِلٌ ، وَالنَّسَى شَامِلٌ ،  
 عُصَى الرَّحْمَنِ ، وَنُصْرَ الشَّيْطَانِ ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ ، فَانْهَارَتْ عَالَمُهُ  
 وَنَزَعَتْ مَعَالِمُهُ ، وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ ، وَغَفَتْ شُرَكَهُ ، أَطَاعُوا  
 الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا أَمْسَالِكَهُ ، وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ ، بِهِمْ سَارِبٌ أَعْلَامُهُ  
 وَقَامَ لَوَاؤُهُ ، فِي فِتَنِ دَأَسْتَهُمْ بِأَخْفَافِهَا ، وَوَطِئَتْهُمْ بِأَطْلَافِهَا  
 وَقَامَتْ عَلَى سَنَائِكِهَا ، فَهَمُّ فِيهَا نَائِمُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ  
 مَفْشُوفُونَ ، فِي خَيْرِ دَارٍ وَشَرِّ جِهَانٍ ، نَوْمُهُمْ سُهُودٌ ، وَكُلُّهُمْ  
 دُمُوعٌ ، يَأْرِضُ غَالِيَهَا مُلْجَمٌ ، وَجَاهِلُهَا مُكْرَمٌ . ❦

وگو ای میدهم که محمد «ص» بنده خدا و فرستاده اوست ، فرستاد او را بادی  
 که شهرت عالمگیر دارد و باشانه (و مبعوثی که از آنحضرت) رسیده و بانگ بی که آورده (در  
 دسترس مردم است) و بانور درخشنده و روشنی تابنده (برمان عقل و نقل) و بافرمانی که حق و باطل را  
 از هم جدا میسازد ، تا شبهات باطله (که در شرک) را بر طرف نموده با مردم از روی برمان  
 سخن گوید و معجزات خود را ظاهر گرداند و آنا را آیات قرآن تنبیه نموده از عذابهای که بر آنهاست  
 پیش و ارد شده بترساند (تا عبرت گرفته از نصیبت نافرمانی دست برندارند) فرستاد او را در وقتی که  
 مردم بقتلای فتنه های بسیار بودند (از جهت پرستشهای گوناگون و اختلاف آراء و دگرایی) که در آن  
 ریسمان دین پاره شده ، ستونهای ایمان و یقین متزلزل گردیده ، اصلین مختلف کار آن (چنانچه)  
 در هم و بر هم ، راه خارج شدن از آن فتنه ماتنگ (فراز آینه غیر ممکن) و وسیله ای برای استنبوذ



پس نهانی و دهریت از بین رفته کوری گمراهی شیوع داشت ، بر خداوند سبحان عاصی و شیطان زاریار بودند ، ایمان ذلیل دست و نهانی آن دیران کشته ، آثار و نشانه هایش تغییر کرده ، راههای آن خراب و نابود شده بود ، مردم پیرو شیطان بوده در راههای او قدم نهاده بسر چشمه هایش وارد میشدند ( آب گمراهی را ایمان میدهند یعنی دستور او را میپذیرفتند ، پس قوت گرفت و ) بملکت ایشان حیل های و بکار افتاد و بیرق کفر و ضلالتش افراشته گردید ، در فتنه های که مردم را پایمال و لگد کوب کرد ( چنانکه چهار پایان هر چه زیر پایشان قرار گیرد پایمال یکسند ) و یکی در آن سرگردان و حیران و ناذران و گرفتار بودند در بهترین محل دنیا ( مکه معظمه ) و میان بدترین همسایه ها ( اهل کفر ) که خواب آنان یخچالی و سر نه چشمشان گریه بود ( بلوری در فتنه و انقلاب و خیزش و گرفتاری واقع شده بودند که آبی سستراحت نمیشد ) در سرزمینی که دمان دانای آن بسته و ذلیل و نادمش افکار کینه خور و ارجمند بود .

وَمِنْهَا يَعْنِي الْاَلْ كُنَّبِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ :

هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ ، وَبَلَاءُ اَمْرِهِ ، وَغَيْبَةُ عَلَيْهِ ، وَمَوْتُلُ حِكْمِهِ ، وَكُفُوفُ كَيْهِ ، وَجِبَالُ دِينِهِ ، يَلْمُ اَقَامَ اِنْجَنَاءَ ظَهْرِهِ ، وَاَذْهَبَ اَرْيَاحَ قَرَائِصِهِ .

و قسمتی از خصلت است بابر کمال ال پیغمبر علیهم السلام ( انزال شنی عشر ) میفرماید :  
 آل پیغمبر « ص » نگهدارنده راز نهان و پناه فرمان آنحضرت میباشند ( آنچه آن بزرگوار از جانب حق تعالی امر فرموده قیام ننمودند ) و خزینه دانش آنوجود محترم هستند ( آنچه را که او میدادند پنهان نیز میدادند ) و مرجع حکمت های آنجناب ( تا مردم بآنان رجوع کرده آنچه را میدادند بپرسند ) و حافظ کتابهایش ( و آن دستش ) میباشند ، و مانند کوههایی هستند برای رفیش ( تا از باد های استغاثه و تخریب دشمنان تزلزل نکند و دایب ایشان باقی و برقرار بماند ) رسول اکرم « ص » بملکت آنان پیشتر را

راست کرد (بر اثر نزوح ایشان بن خود را که در ازل ضعیف و ناتوان بود قوی و توانگر دارند تا معارف آن سرتاسر  
جهان فراگرفت) و لرزش بدش را زایل نمود (بسیب ملت از امارت علیهم السلام اضطراب و نگرانی که از دشمنان  
و بن سلام داشت از خود دور کرد) . \*

﴿ وَفِيهَا يَعْنِي قَوْمًا اَخْسَرِينَ ﴾

زَرَعُوا الْفُجُورَ ، وَسَقَوْهُ الْفُرُورَ ، وَحَصَدُوا التَّبْوَرَ ، لَا يُفَاسُ  
بِإِلَهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ ، وَلَا يُتَوَى بِهِمْ  
مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا ، هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ، وَعِمَادُ الْإِسْلَامِ ،  
إِلَهُهُمْ بَقِيَّةُ الْخَالِي ، وَهُمْ يُلْحِقُ النَّالِي ، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ ،  
وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ ، الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى هُدَاهُ ، وَتَقَالِ الْمُنَظَرَةُ

و قسمتی از این خطبیت درباره کسانی میفرماید که دست بر حق برداشته در راه طلب قدم نهاده اند  
(دو باره بهج و ثنای آل پیغمبر فرموده) :

(خوارج با منافقین با اصحاب معاویه و غیرهم ، تخم) نافرمانی را (در کشمکشگاه دلباشان) کاشته ،  
بنقلب و فزیب از آب داده ، هلاکت را در و کردند (پس سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند ،  
و اما اهل بیت رسول الله «ص» کشته گان را انسانی نموده از هلاکت و بدبختی نجات میدهند ، پس هیچک  
از این امت با آل محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طرف مخالفت نموده و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش  
(معارف علوم) ایشان بهره مندند با آنان برابر نیستند (پس چگونه خود را بر ایشان ترجیح میدهند و مرد را  
بسوی خویش میخوانند ، و حال آنکه) آل محمد «ص» اسس پایه دین و ستون پایا و یقین هستند  
(و بر اسیب این ارشاد دین اسلام برپاست و آل محمد «ص» کسانی هستند که) دور افتادگان از  
راه حق را با آنان رجوع کرده و امانت گان ، ایشان محقق میشوند ، و خصائص امامت (علوم معارف و آیات و

میزان) در آنان جمع و حق ایشان است و پس ، و در باره آنان وصیت ( رسول گزینم ) وارث برود  
 ( از آنچه در محرم ) ثابت است ( و ایشان با حضرت از هر جهت نزدیکتر و سزاوارترند ، و لیکن بعضی از این امت صحت  
 آن بزرگوار عمل کرده است و او را پامال نموده تخم فساد را در روی من پاشیدند ، و بحسب ظاهر ) در این هنگام  
 حق بسوی ایشان برگشته ، بجائی که از آن خارج شده بود و فقیر گردید ( زیرا پیش از این مارت و  
 خلاف را غضب کرده سزاوار این منصب خانه نشین کرده بودند ) . \*

( ۳ ) \* \* \* وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ \* \* \*  
 \* \* \* وَهِيَ الْمَعْرُوفَةُ بِالشَّقِيقَةِ : \* \* \*

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ لَقَّيْتُهُمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ حَلِيَّ مِنْهَا  
 حَلَّ الْقُطَيْبِ مِنَ الرَّحَى : يَهْدِي رُغْيَى السَّهْلِ ، وَلَا يَرْقِي إِلَى الظُّهْرِ ،  
 فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا ، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَتْمًا ، وَطَفِئْتُ أَرْزَائِي بَيْنَ  
 أَنْ أَصُولَ بِسَدِّ جَدَاءٍ ، أَوْ أَصِيرَ عَلَى طُحْبَةٍ عَمِيَاءٍ ، هَلْ هُمْ فِيهَا الْكِبَرُ  
 وَبِشْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ ، وَبِكَحْ فِيهَا الْمُؤْمِنُ حَتَّى يُلْفَى رَبَّهُ ، فَزَأْتُ  
 أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَانَا أَجْحَى ، فَصَبْرُ فِي الْعَيْنِ قَدَمِي ، وَلِي الْحُلُوفُ  
 شَجًّا أَرَى تُرَاثِي نَهَبًا . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که از خطبه شقیقه میماند  
 ( در آخرین خطبه حضرت ابن عباس فرمود : یا ابن عباس ایلات شقیقه هَدَرْتُ مُقَرَّتْ  
 شقیقه در رفت مانند شیر که سفید است که شتر در وقت آهجان و نفس زدن از زبان بیرون میآورد و در زیر  
 کلاه صدای میکند و در اولین مرتبه میزند از باز زبان اشتباه نماید ، امیر المؤمنین در جواب ابن عباس فرمود :

تکلیف کردن از مدخلی که از روی ظلم و ستم برین تقدم جستند از جهت بیجان بشوق داشت خلقی بود که گفته شد، گویا شقیقه شتر صد اگر در درجای خود باز ایستاد یعنی بروقت و همیشه از این قبیل سخنان گفته نمیشود) :  
 آگاه باشش سوگند بخدا که پسرای فحافه (البی که که اسم او در جا بهیت عبدالعزیز بود، حضرت رسول ص آرائی غیر داده و عبدالله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه میدانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم آن هیچ آهنگی وسط است و بدون آن خاصیت آسیائی ندارد، همچنین خلافت بدست غیر من زبان دارد مانند سنگی که در گوشه ای نهاده و در زیر دست و پای کفر و ضلالت کله کوب شده) علوم و معارف از سر چشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود، هیچ پرواز کننده و در فضای علم و دانش با قوت رفتن من نمیرسد، پس (چون) پسرای قبیله پیراهن خلافت را بناختی پوشید و مردم او را مبارکباد گفتند (چنانکه خلافت را را ما و پهلوانان تنی نمودم و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را ضایع) نمایم) یا آنکه بر تاریکی گوری (و گمراهی غنی) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که پیران را فرسوده، جوانان را پرتورده و پیر ساخته، نوسن (برای دفع فساد) رنج میکشد تا میرد، دیدم صبر کردن خردمند نیست، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گل و گلیم را استخوان گرفته بود (بسیار اندک بین ندیدم، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی ندیدم و چون تنها بوده باری ندانستم بنیوانستم غنی بگویم) میراث خود را تا راج رفته میدیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمد ص باقی است) .

حَتَّى مَضَى الْأَوَّلَ لِلسَّبِيلِ، فَأَذَلَّنِي إِلَى ابْنِ الْخَطَّابِ بَعْدَهُ (شَمْ  
 نَمَثَل يَقُولُ الْأَعْمَشِيُّ) = شَتَّانَ مَا بَوَّعَ عَلَى كُورِهَا، وَهُوَ حَبَّانُ أَحْمَرَ خَالٍ بِه  
 فَبَا عَجَبًا بِنَاهُ وَبَسْبِلُهَا فِي حَبَّانِهِ ! إِذْ عَفَدَهَا لِأَخْرِ بَعْدَ رَفَائِهِ  
 أَشَدَّ مَا نَشَطَرَ أَضْرَعَهَا، فَصَبَّرَهَا فِي حُوزَةِ خَشَنَاءَ، بِغُلَظِ كُلِّهَا  
 وَبَحْشُنْ مَتْنِهَا، وَبَكْشَرُ الْعَارِ فِيهَا، وَالْإِعْمَادُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا

كَرَّابِ الصَّعْبَةِ ، إِنَّ أَشْنَوقَ لَهَا نَوْمَ ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا نَفْعَ ، فَمَنْ  
النَّاسُ لَعَنَ اللَّهَ بِحَبْطِ قَشَمَائِسَ ، وَتَلَوْنِ وَأَعْيَاضِ ، فَصَبْرُ  
عَلَى طَوْلِ الدَّفْءِ ، وَشِدَّةُ الْخَنَاءِ .

(پس از وفات رسول خدا «ص» که خلافت را با حق غصب کرده مردم را به افساست و گمراهی انداخته  
برای حفظ اسلام و اینکه مبادا انقلاب داخلی برپا شده دشمن سوءاستفاده نماید و مصلحت در چشم پوشی از خطای  
و نیکبانی در چشم) تا اینکه اولی (ابی بکر) راه خود را با توبه رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دو روز و  
در گذشت ، و پیش از مدتی) خلافت را بعد از خود با خوشش این خطاب (عمر) انداخت (سید  
علیه آئینه میگوید) پس از این بیان حضرت بر سهیل بن اسلم شاعرش شاعر را (از غیب) ای که در مدح عامر و  
جموعه گفته بود) خواند : شَتَّانَ مَا بَوَّعَ عَلَيَّ كُورَهَا ۖ وَبَوْمَ تَجَنَّانِ أَخِي جَابِرَ ۖ  
این شعر او در جرمی توان نمی نمود ، اول اینکه) وقت بیان امروز من که توبه کاران و بالان شتر  
سوار و ریخ و منحنی سفر گفتم ، بار و زیکه ندیم تیان برادر جابر بودم و بناز و نیت میکرد زانیدم  
(دوم اینکه) چقدر تفا و تسیت میان روز من در سواری پر پشت نایه و روز تیان برادر جابر که از  
مشقت و منحنی سفر راحت است (تیان برادر جابر در شهر نیامده صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار  
و بزرگ قوم بوده ، همه ساله کسری صد گرانهای برای او میفرستاد و در عیش و خوشی میگذرانده هرگز شغل و  
سفر نمیگردید و همیشه عزیزی نفس ندیم ادب و ، مقصود امام علیه السلام از تفسیر شعر و بنا بر سنی ذل و امانت  
است بیان دور و زیکه بعد از وفات رسول خدا «ص» که خوش غصب شده و در خانه نشست و بدنام و مستحق توبه گردید  
و روزی که زبان بیات ردول اگر کم مردم مانند پروانه بدوشش میگردیدند ، و بنا بر سنی دوم فرق میان حال  
خود که محنت و غم میباشد و حال کسانی که بقاصد باطله خودشان رنجیده و خوشحال هستند بیان بنماید ، پس  
از آن خدعه و شیطنتی که گریه و آوری نموده میفرماید : جای بسی حیرت و شگفتی است که در زمان این  
فنج بیعت مردم باز خواست می نمود (میگفت) أَفَلَا لَوْ قُلْتُ بِحَبْطِ قَشَمَائِسَ فَبَكَرْتُ بَعْدَ بَعْدِ  
بیعت خود از من فنج کنید و مرا از خلافت عزل نمایند که من از شما بهتر نیستم و حال اینکه علی علیه السلام در بیان  
شاهت) ولی چند روز از عمرش ماند و وصیت کرد خلافت را برای عمر ، این دو نفر تا زمان خلافت

مانند دو پستان شیر میان خود قسمت نمودند (پستانی را ای کرد پستان دیگر را عمر بدست گرفته در شیشه صند  
شیر را از آن محروم کردند) خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد (عمر را بعد از خود خلیفه ساخت) در حالتی  
که عمر سخن تند و زخم زبان داشت ، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسائل دینی) بسیار  
و عذر خواهی بیش (در آنچه که بیاطلاق داده) بسیار بود (از جمله امر کردن آبتنی را سنگ کردند ، امیرالمومنین فرمود  
اگر این زن قصه کرده بچه او را کی میست و نباید سنگار شود ، عمر گفت **لَوْ لَا عَلَيَّ هَلَاكَ عُمَرُ** یعنی اگر علی نبود بچه  
عمر در قتل او دن ملاک میشد ، این جمله را همواره تکرار نمود) پس صاحب با او (آنحضرت با هر که با او سروکار داشت)  
مانند سوار بر شتر سرکش نافرمان بود که اگر مهارش اسخت نگاه داشته را نکند یعنی شتر پاره و هجوم  
میشود و اگر با کرده بحال خود واکذار دپرو در پر نگاه هلاکت خواهد افتاد ، پس سوگند بخدا مردم در  
زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم نهاده از حق دوری نمودند ، پس من هم در  
این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبانی و رزیده با سختی محنت و غم همراه بودم .

حَتَّى إِذَا مَضَىٰ رَبِّيَ سَبِيلَهُ ، جَعَلْنَا فِي جَنَّةٍ دَعَمَ أُنَىٰ أَحَدُهُمْ ، قِيَامًا لِلَّهِ  
لِلشُّورَى ، مَتَىٰ عَصْرُكَ الرَّبِّ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ ؟ حَتَّىٰ صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَّا  
هَذِهِ النَّظَائِرُ ، لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفَوُا ، وَطَرْتُ إِذْ طَارُوا ، فَصَنَعِي  
رَجُلٌ مِنْهُمْ لِيُضْعِفَهُ ، وَمَا لَ الْأَخْرِ لِيُصْهِرَهُ ، مَعَ هَيْنٍ وَهَيْنٍ .

عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از تنی کردن جانم) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی  
از آنها گمان نمود (چون ابو لؤلؤ شش ضرب کار دبا و زود داشت که بر اثر آن زخمها خواهد مرد ، برای تسکین  
خلیفه مجلس شورای امین کرد و آن زمانی بود که رؤسای قوم نزاد جمع شده گفتند سزاوارست هر که را تو با او همی  
بهستی خلیفه و جانشین خود قرار دهی ، در پاسخ گفت دوست من دارم مرده و زنده هیچیک از شما که در من گرد  
آمده اید بتجمل امر خلافت شود ، گفتند ما با تو مشورت میکنیم آنچه صلاح میدانی بگو ، گفت هفت نفر را شایسته  
این کار میدانم و از زود بگذر آشنیده ام که آنان اهل بهشت هستند : اول سلبین زید است ، او بان  
خوبی دارد و غارش بیکم و شش نفر دیگر سیدان اهل وقاص و جده الرحمن این عوف و طلحه و زبیر و عثمان

و علی است ، سدید بانی و قاص برای خلافت باقی ندارد مگر آنکه مردی است درشت طبع و بد خو و عبد الرحمن  
 ابن عوف چون قارون بن امنت است لائق نیست و طایفه برای بکبر و نخوتیکه دارد و وزیر برای بخل و خست و عثمان  
 برای نیک دوست دارد و خویشان او تمام خود را و علی «ع» برای نیکه هر صلح امر خلافت است سزاوارستند ،  
 پس از آن گفت ضعیف روز با مردم نماز گزارد و شما این شش نفر را در آن سه روز در خانه ای جمع کنید تا یکی از  
 خود را برای خلافت اختیار کند هرگاه پنج نفر متفق شدند یکی مخالفت کرد او را بکشید و اگر سه نفر اتفاق کردند  
 و سه نفر دیگر آن را مخالفت نمودند آن سه نفری که عبد الرحمن در میان ایشان است اختیار کنید و آن سه نفر را بکشید ،  
 بعد از مرگ و دفن او برای تعیین خلیفه جمع شدند ، عبد الرحمن گفت برای من پسر عرویم سعد بن ابی وقاص شایسته است  
 و دو نفر خلافت را بنحوی ابراهیم مردی را که بهترین شما باشد برای من اختیار میکنم ، پس رو کرد و بسید و گفت بیا مردی را  
 تعیین کرده با او بیعت نمایم مردم هم با او بیعت خواهند نمود ، سعد گفت اگر عثمان تو را شایسته کند من سوگند می‌دهم  
 و اگر بنحوی عثمان را تعیین کنی من علی را دوست دارم ، پس چون عبد الرحمن از وقت سعد ناپوش شد ابو طلحه را با پنج  
 نفر از انصار برداشت و ایشان را وادار نمود بر تعیین خلیفه و رو کرد و بسوی علی علیه السلام دست دراز کرد و گفت با تو بیعت  
 میکنم باین نحو که کتابت بیعت رسول اکرم و طریقه دو خلیفه سابق ابوبکر و عمر عمل کنی ، حضرت فرمود قبول میکنم باین  
 که کتاب خدا و سنت رسول الله و با جهاد در راهی خود رفتار نمایم ، پس دست آنچنان بالا کرد و عثمان را وادارد دست  
 او را گرفته آنچه را بسوی علی علیه السلام گفته بود باو گفت ، عثمان قبول کرد ، پس عبد الرحمن بر این باعلی و عثمان تکیه کرد  
 و در هر مرتبه از هر یک همان جواب اول را شنید ، پس گفت ای عثمان خلافت برای تو هست و با او بیعت نموده مردم هم  
 بیعت کردند ( پس بار خدا یا آرتو یاری میطلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند ، چگونه مردم  
 مرا با ابوبکر مساوی دانسته ز باره من شکست و تردید نمودند تا جایی که امر وزیر باین اشخاص ( پنج نفر  
 اهل شری ) بهمدیاف شده ام ولیکن ( باز هم صبر کرده در شوری حاضر شدم ) در فراز و نشیب از آنها پیروی  
 کردم ( برای مصلحت در برابر آنان موافقت نمودم ) پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت دست  
 از حق شسته براه باطل قدم نهاد ( مراد سعد بن ابی وقاص است که حتی پس از قتل عثمان هم با آنحضرت بیعت ننمود )  
 و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد ( مراد عبد الرحمن ابن عوف است که شوهر  
 خواهر مادری عثمان بود ) و همچنین و نفر دیگر ( طلحه و زبیر که از زبیرت و پستی ) منوین درشت است تمام شما  
 برده شود .

إِلَى أَنْ قَامَ ثَلَاثُ الْفُجَرِ فَأَجَاحِضْنِيهِ ، بَيْنَ فَيْسَلٍ وَمُخَلِّفٍ

وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يُخَصِّمُونَ مَا لَآلِهَةِ خَضَمَ إِلَّا بِلِ نَبْنَةِ الرَّبِّيعِ ، إِلَى  
 أَنْ أَنْتَكَ فَلَئُو ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ ، وَكَتَبَ بِهِ بَطْنُهُ .

( پس از مرگ عمر در شهری که پسر او تشکیل یافت ) نوم قوم ( عثمان ) برخاست ( و مقام خلافت را  
 بناحق ایشان نمود ) در حالتی بود که هر دو جانب خود را ( مانند شتریکه از بسیاری خوردن و آشامیدن باد  
 کرده ) میان موضع بیرون دادن و خوردنش ( مثل او مانند بهانم سرگین انداختن و خوردن بود و او را  
 مربوط به خلافت را امراعات نینمود ) و او را در پدرانش ( بنی ثنیه که خویشاوند او بودند ) با او به دست شدند ،  
 مال خدا ( بیت المال مسلمین ) را میخوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیه بهار را ( و نفرا و دستخفین را  
 مجرم و در سینه بیکه داشت ) تا اینکه باز شد ریمان تابیده او ( میخاسته بغض عمده کرده از دورش متفرق شدند )  
 و رفتارش سبب سرعت و قتل او شد ، و پری شکم ، او را بر او انداخت ( برابر اسراف و بخشش  
 بیت المال با قوم و منع آنرا از نفرا و دستخفین مردم جمع شده پس زیاده مال بازده ، و بجهده روز غصب او را کردند )

فَارَاغْنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعْرِفِ الضَّبْعِ إِلَى ، يَتَنَالُونَ عَلَى مِنْ كُلِّ  
 جَانِبٍ ، حَتَّى لَقْدَ وَطِئَ الْحَسَنَانِ ، وَشَقَّ عِطْفَايَ ، مُجْتَمِعِينَ هَوًى  
 كَرَبَضَةِ الْغَنَمِ ، فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكْتُ طَائِفَةً وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَ  
 قَسَطَ الْآخَرُونَ ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ : ( نِلَاكَ الدَّارُ  
 الْآخِرَةُ فَمَجْلَاهَا الَّذِينَ لَا يُبْذَوْنَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا ، وَالْعَاقِبَةُ  
 لِلتَّيِّبِينَ ) بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوها وَوَعَوْها ، وَلَكِنَّهُمْ حَلَبُوا الدُّنْيَا  
 فِي آغْيَاسِهِمْ ، وَرَاقَهُمْ زُبْرُجُهَا .



پس (از گذشته شان) هیچ چیزی مرا بصد نمی‌فند بخت کما اینکه مردم مانند سوی گردن گفتار  
 بدورم ریخته از هر طرف بسوی من هجوم آوردند ، بطوریکه اندر او حام ایشان و بسیاری جمیعت  
 حسن و حسین نزدیک و پارفتند و دو طرف جامه ردای من پاره شد ، اطراف مرا گرفتند ( برای بیت  
 کردن ) مانند گله گوسفند در جای خود ، پس چون بقتضای قبول و بامر خلافت شغول گشتم جمعی  
 ( طو و زبیر و دیگران ) بیت مرا شکستند ، و گروهی ( خواجه نهران و سایرین ) از زیر بار تیغ خارج  
 شدند ، و بعضی ( سوادیه و دیگران ) از اطاعت خدا تعالی بیرون رفتند ، گو یا مخالفین نشینده اند  
 که خداوند سبحان ( در قرآن کریم سوره ۲۸ ) میفرماید : « سرای جاودانی را قرار دادیم برای  
 کسانی که مقصودشان سرکشی و فساد در روی زمین نیباشد ، و جزای نیک برای پرهیزکارانست »  
 آری سوگند بخدا این آیه را شنیده و خطا کرده اند ، ولیکن دنیا در چشمهای ایشان آراسته زینت آن  
 آمارا فریفته است ( بدست ازین برداشته سرکشی نموده در روی من فساد و آشوب برپا کردند ) . \*

أَمَّا الَّذِي فَلَا حِجَّةَ ، وَبَرَاءَ النَّفْسَةِ ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ ، وَ  
 قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْ لَا يُفَادُوا  
 عَلَى كَيْلِهِ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبِ مَظْلُومٍ ، لَأَلْفَيْتُ جَبَلَهَا عَلَى غَارِ بِهَا ، وَ  
 لَسَفَيْتُ خِرَاهَا بِكَاسِ أَوَّلِهَا ، وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي  
 مِنْ عَفْطَةِ عَنِينٍ . \*

آگاه باشید سوگند بخدا که میان دانه حجه را شکافت و اندر آن خلق نمود اگر حاضر نمیشد آن  
 جمیعت بسیار ( برای بیعت با من یاری نمیدادند ) که حجت تمام شود و نبود و عهدیکه خدا تعالی از علماء و انبیا  
 گرفته تا راضی نشوند بر سیر علی ظالم از ظلم و کرسنه ماندن مظلوم از ستم او ، هر آینه در میان و مهاد  
 شتر خلافت را بر کوه آن می‌انداختم ( تا ناله خلافت بر جا که خدا بدو درود و پرهیزداری که خواهر بر سر و نقل  
 بار منداست و کراهی بر ظالم و فاسق بشود ) و آب میدادیم آخر خلافت را بکاشه اول آن ( بنام که بمن این

بر این کار اقدام نمودم ، اکنون بکنار میروم و امر خلاف را در کار کرده مردم را بصلوات و کرامت او ایستاده استم ، زیرا  
فصیده دید که این بنیای شام نزد من خوار تر است از عطسه بز ماده .

قَالُوا وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ  
خُطْبَتِهِ فَنَادَاهُ كَلْبًا ، فَأَقْبَلَ نَظْرُفِيهِ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ ، قَالَ لَهُ  
أَبْنُ عَبَّاسٍ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَطَرْتُ خُطْبَتَكَ مِنْ حَيْثُ أَضَيْتَ ، فَقَالَ  
هَبْهَاكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ نِلَكَ شَقِيقَةً هَدَرْتُ تُفَرِّتُ ، قَالَ ابْنُ  
عَبَّاسٍ : فَوَاللَّهِ مَا أَصِفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ  
أَنْ لَا يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ .  
قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ (كَرَأَيْكَ الصَّعْبَةَ إِنْ  
أَشْنَقَ لَهَا خَرْمًا وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا نَفْثًا) يُرِيدُ أَنْتَهُ إِذَا شَدَّ دَعَائَهَا  
فِي جَنْبِ الزَّيْمَامِ وَهِيَ تُنَازِعُهُ رَأْسُهَا خَرْمَ أَنْفِهَا ، وَإِنْ أَدْخَلَ  
لَهَا شَبَّاعًا مَعَ صُغُوبِهَا نَفَثَتْ بِهِ فَلَمْ يَمْلِكْهَا ، يُقَالُ : أَشْنَقَ  
النَّاقَةَ إِذَا جَذَبَ رَأْسَهَا بِالزَّيْمَامِ فَرَفَعَهُ ، وَشَنَفَهَا أَبْضًا ،  
ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ السَّيِّكَةِ فِي إِصْلَاحِ النُّطْقِ ، وَإِنَّمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :  
أَشْنَقَ لَهَا ، وَلَمْ يَقُلْ أَشْنَفَهَا لِأَنَّهُ جَعَلَهُ فِي مُقَابَلَةِ قَوْلِهِ « أَسْلَسَ  
لَهَا » فَكَانَتْهُ قَالَ إِنْ رَفَعَ لَهَا رَأْسَهَا مَعْنَى أَمْسَكَ عَلَيْهَا بِالزَّيْمَامِ

وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَطَبَ عَلَى نَافِئٍ  
وَقَدْ شَنَقَ لَهَا فَهِيَ تَفْصَحُ بِحُجْرَتِهَا ، وَمِنَ الشَّاهِدِ عَلَى أَنَّ أَشْنَاقَ عَمْنَى  
شَنَقَ قَوْلُ عَدِيِّ بْنِ زَبْدٍ الْعِبَادِي :  
(سَاءَ مَا مَنَبَتْ فِي الْأَبْدَى \* وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَانِ)

گفته اند : در موقعی که حضرت ابن بیان را میفرمود ، مردی زایل و نات عراق برخاست  
و نامهای باجناب داد که آن بزرگوار بمطالعه آن مشغول شد ، چون از خواندن فارغ گردید ، ابن  
عباس گفت : یا امیر المؤمنین کاش از اینجا نیک سخن کوتاه کردی گفتار خود را داد اندامی ، فرمود  
ای ابن عباس بیعت (از اینجا که آن سخنان دیگر گفته شود ، گویا) بیست و شش شتری بود که صد کرد و باز در  
جای خود قرار گرفت ، ابن عباس گفت : سوگند بخدا از قطع هیچ سخنی آفتد را ندیده ام که از قطع  
کلام آنحضرت که نشد اینجا نیک اراده کرده بود برسد اندوگین شد م .

(سید رضی علیه الرحمه گفته) منظور حضرت از کراکیه لَصْعَبٌ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَوْدَ ، و إِنْ  
أَسْلَسَ لَهَا تَفْصِحَ که در این خطبه (در باره خلیفه دوم عمر) فرمود است که هرگاه سوار مهار نامة سرکش را  
سخت گیرد و آن نامة سرکشی کند پاره میکند پنبش را ، و اگر ست کند مهار نامة سرکش را بختی تمام او را  
برو میاندازد و از ملکیت او بیرون میرود ، گفته میشود أَشْنَقَ الثَّاقِدَ موقی که سوار بر نامة سر آزا با  
مهار بطرف بالا بکشد و شَنَقُهَا نیز گفته میشود ، چنانکه إِنْ أَلْسِنَتْ رُكْبَ إِصْلَاحِ النَّظْمِ  
بیان کرده است ، و اینکه حضرت فرموده أَشْنَقَ لَهَا و أَشْنَقُهَا نفرموده در صورتیکه هر دو یک  
معنی آمده برای آنست که آنرا در برابر جهله أَسْلَسَ لَهَا قرار داده که هموزن باشند ، گویا آنحضرت  
چنین فرموده اگر سوار نامة سر آزا بهمار بسبت بالا بکشد یعنی مهار را بختی روی نامة نگاه دارد و این آن پاره شود  
و در حدیث وارد شده که حضرت رسول برای مردم خطبه میخواند در حالیکه بر شتری سوار بود که قَدْ  
شَنَقَ لَهَا وَهِيَ تَفْصَحُ بِحُجْرَتِهَا یعنی باز کشیده بود مهار آزا و آن نامة نشواری میکرد چیزی را  
که از حلق بیرون آورده بود (پس از این حدیث معلوم میشود که أَشْنَقَ و شَنَقَ دو لفظ مترادفند) و نیز شَأْ

دگر برانکه اَشْتَقُ یعنی شوق است گفته عدی بن زید عبادی است در این بیت :  
 ﴿سَأَلَهَا مَا بَثَّتَنِي فِي الْأَبْدَى﴾ وَاِشْنَانُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ ﴿  
 یعنی شترهای سرکشی که زانیشان در دست مانوده زانم نیستند بر شترهایی هستند .

(۴) ﴿وَمَنْ خُطِبَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

يُنَا أَمْنَدَاهُمْ فِي الظُّلُمَاءِ ، وَتَقَمَّتْ أَعْلِيَاءُ ، وَبِنَا أَنْفَجَرُ عَنْ  
 السَّرَارِ . وَفِرَّ سَمْعُ لَقَيْفَةِ الْوَاغِيَةِ ، وَكَيْفَ بُرَايِ النَّبَاءِ مَنْ  
 أَصَمَّهُ الصَّخَةُ ؟ رِبَطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ ، مَا زِلْتُ  
 أَنْظُرُكُمْ كَعَوَابِ الْخَدَرِ ، وَأَنْتُمْ كَمُحَالِيَةِ الْمُغْتَرِبِ ، سَرَّعِي عَنكُمْ  
 جِلْبَابُ الدِّينِ ، وَبَصَرِيكُمْ كَصِدْقِ النَّبَةِ ، أَفْتُ لَكُمْ عَلَى سَنِ الْحَقِّ  
 فِي جَوَارِ الْمَضَلَّةِ ، حَبْتُ تَلْفُؤُونَ وَلَا دَلِيلَ ، وَتُخَفِرُونَ وَلَا يَمُوهُونَ  
 الْهُومُ أَنْطِقُ لَكُمْ الْجَنَاءَ ذَاكَ لِبَيَانِ ، غَرَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي ،  
 مَا شَكَّ كُنْتُ فِي الْحَقِّ مَذْأَرِيَّتُهُ ، لَمْ يَوْجِسْ مُوسَى (عَلَيْهِ) خِيفَةً عَلَى  
 نَفْسِهِ ، أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجَهْلِ وَدَوَلِ الضَّلَالِ . الْهُومُ نَوَافِقُنَا  
 عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، مَنْ رَثِقَ عِمَاءُ لَمْ يَظْطَأْ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (بیدار گشته شدن طلحه و زبیر فرموده) موفقیه در تاریکی  
 گمراهی و نادانی بودید بسبب مادیات شدید و براه راست قدم نهادید ، و بر کوهان بلندی موار شدید  
 (سیادت و بزرگی بدست آوردید) و بواسطه مازنیگی شبههای آخر راه (متمنی بر چه کفر و شرک) داخل در اشتباه

صبح (دین اسلام) گردید (از بختی و سرگردانی نجات یافتید، پس بار شایسته ببارزگی است که باید قدر آنرا  
 بدانید) که شود گوشه‌ای که از فراز درختان بلند گرفته (تبر در سخنان و گفتار، این فخرین بر کسی است که از راه حق نجات  
 نمودند مانند طلحه و زبیر و سوادیه، و از این بین مسلمانان بوده‌اند یا از گمراه کردن) و گوشه‌ای که از صدای رسا  
 (کلمات خدا و سخنان حضرت رسول) سسکین و گشته چگونگی می‌شنود صدای آبست در (در بر سنگ عظمه  
 و پند خدا و رسول در ایشان تاثیر می‌کند، البته آواز و پندش اثری نخواهد داشت) مطمئن باشد ولی که از خوف و  
 ترس خدا مضطرب و گران است (این عابرای کسی است که از عذاب الهی ترسیده و راه حق ثابت قدم  
 استند) همواره نظر نتایج خیاات و نقص عهد و پوفانی شاهانم، و غیر است. شمار انسان کرده در ک  
 می‌کنم که زیست فریبده شمار فریبده (نویز شیطان، پس شگفت نیست که از این چشم پوشیده بدیگری که او را  
 از حق و حقیقت پیرای نیست و آدرده اید) لباس تقوی پیرای می‌نداری مرا از شما پنهان کرد (که است  
 از من برداشته با دیگران بیعت کردید، بسبب آنکه من هرگز لباس تقی پوشیده و برخلاف شما در هیچ کاری  
 اقدام نکردم) بیا که در مراحیل شایسته باطنم (جمله و مکروهات و دوری شمارا دانستم) برخاستم برای  
 در نهانی شمارا اینکه در راههای ضلالت همگی بر در هم کرده‌ام و راه را گم کرده و رهنمایی نداشته‌اید (در بیان  
 جمل و نادانی از شکی علم و دانایی نزدیکت ببلات بودید) چاه بکنید و آب پرست نیاید و بدید (شمارا  
 از بلات و بدیختی نجات دادم) امروز برای شمارا بستان صاحب بیان را که با نمودم (برای هدایت  
 و اطمینان شمارا این خطبه روز و اسرار را که زبان حال من گوید بیان کردم، بنابراین) و دور بازی کیسه  
 مرا می‌فست کند (از اطاعتم بیرون رود، زیرا در راه غیر حق قدم نهادم، و) از زانیکه حق را یافته‌ام  
 و آن شک و تردید کرده‌ام (همیشه ثابت قدم بوده و هرگز باطل در من راه نیافته، از سزاوارتم و غلبه دشمن  
 مانند طلحه و زبیر و دیگران بیشتر رسیدم، بلکه ترس من این بود که بسا دردم بسبب پیشرفت ایشان گمراه شود  
 چنانکه) حضرت موسی از خود ترس باکی نداشته (زیرا حقیقت را می‌خویش و مغلوب شدن دشمنان ساحرین حق  
 و اطمینان داشت) ترسید که بسا نادانان غلبه یافته و از باب ضلالت و گمراهی پیشی گیرند (بر اثر آن مردم  
 گمراه شوند، و چنانکه موسی با ساحرین روبرو شد و هر که با ایمان آورد از گمراهی است بر که خلافت کرد و زبیرا و آخر  
 بعد از آن بقتل آمد) امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصاف شدیم (من بر راه حق و شما بر راه باطل) کیسه  
 اعتماد و باب داشته باشد (از گمراهی و گمراهی بیرون نیاید، هرگز) نشسته بشوید (دورای کفر و شرک و انفاق  
 تیران سرگردان نیاماند)

(۵) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿لَمَّا قُضِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَابْنُ  
سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ فِي أَنْ يُبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ﴾  
أَهْلُ النَّاسِ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بَيْنَ النِّجَاءِ ، وَغَرَجُوا عَنْ  
طَرِيقِ الْمَنَافِرَةِ ، وَضَعُوا نِجْجَانَ الْمَفَاخِرَةِ ، أَفْلَحَ مَنْ هَضَمَ بَحْنَاجَ ،  
أَوِ اسْتَسْلَمَ فَارَاحَ ، هَذَا مَاءُ الْإِجْنِ ، وَلَقَمَةُ تُعْصَرُهَا أَكْلُهَا ،  
وَمُجْنِي الثَّمَرَةِ لَغَيْرِهِ وَفِي إِسْنَاعِهَا كَالزَّائِعِ بِغَيْرِ أَرْضِيهِ ، فَإِنْ أَفْلَحَ قَوْلُوا  
حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ ، وَإِنْ أَسْكُتَ بَقُولُوا جَرَعَ مِنَ الْمَوْتِ ، هَبْهَاتَ  
بَعْدَ اللَّيْلِ وَالْأَيَّ وَاللَّيْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْ يُطَالِبَ النَّاسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْإِطْفَالِ بِثَدْيِ  
أُمِّهِ ، بَلِ أَنْدَجَتْ عَلَى مَكُونٍ عَلَيْهِ لَوْ جُتِ بِهِ لِأَضْطَرَّتُمْ أَضْطِرَابَ  
الْأَرْضِ شِبْهُهُ فِي الطَّلَوِيِّ الْبَحِيدَةِ

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتیکه  
عباس بن عبد المطلب ابو سفیان ابن حرب بقصد بیعت خدمت آن بزرگوار شرف شده بود نزد فرزند  
(بعد از آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت نمود ، مردم در بیعتی ساعده یعنی در محل اجتماع انصار گرد آمده بودند که  
بجای آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت نمود ، ابو سفیان نظر به شمنی باطنی که با اسلام داشت میخواست میان مسلمانان فتنه آلوده کند ، لذا  
با جمعی نزد عباس بن عبد المطلب رفته گفت تعجب و تکرانی من از آنست که خلافت از بنی هاشم بیرون رفت و به بنی تميم  
منتقل گردید و فردا این مرد خوش نامو را یعنی عمر بن خطاب که از بنی عدی است بر ما حکم فرما شده یکی را بر بزرگواران خواهم برد ،  
برخیز تا من بر او رفته با او بیعت کنم ، چون تو دعوی پیغمبر هستی من سخن مرا هم در پیش می شنوید هر که با منی گفت کردار تو است

پس با جمعی اتفاق نموده نزد آنحضرت آمدند تا با او بیعت کنند ، امیر المؤمنین علیه السلام چون میداشت منظور او بنیایا ایجاد داشت  
و فساد میان مسلمانان است چنین فرمود :

ای مردم موجهای فتنه را با آبکشیهای نجات در شکار می شکافته از آنها جور کنید ( در کشتی  
اطاعت و فرمانبرداری سوار شده خود را از قلاطم دریای فتنه و فساد نجات دهید که صلاح دین و دنیای شما در آن است )  
و از راه فحاشی گفت سخن فرگیده قدم بیرون ننید و ناهای منافقت و بزرگی را از سر بر زمین گذارید  
( بخیتم " ابوبکر " و بنی عدی " عمر " دارا نمایند تا از موجهای فتنه و فساد این باشید ، زیرا ) رستگار میشود  
سکیمه با پروبال ( بار و بار ) قیام کند و راحت آسوده است آنکه ( چون یار و یاور ندارد ) تسلیم شده  
در گوشه ای منزوی گردد ( پس اکنون که ما با داری نیست اگر حق خود را نطلبانیم ) اینجاست بختی بر بونی  
است ( که گوار نیست ) و لغه ای است که در کلوی خورنده آن گرفته میشود ، و ( در این موقع سزاوار  
است که از حق خود چشم پوشیده و صبر کنیم ، زیرا ) آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن بچینند مانند کسی است که  
در زمین غیر زراعت کند ( طلب اختلاف در این هنگام که تنها بوده و با داری ندارم مانند چیدن میوه از سر  
زراعت در زمین غیر سودی ندارد ، بلکه زیان آرد است ) پس ( چون ننهادی با دیرستم ) اگر سخنی بگویم ( و حق  
خود را بطلبم ) میگویند برای حرص و امارت پادشاهی است ( چنانکه عمر کز ابن جحش گفت ) و اگر خاموش  
نشسته سخنی بگویم میگویند از مرگ و کشته شدن میترسد ، نهینات بعد از اینصه پیش آمدنای سبکین  
دپی در پی سزاوار و چنین گمانی در باره من برده شود و حال آنکه سوگند بخدا انس سپر ابو طالب برگ  
بیشتر است از انس طفل پستان آدرش ( پس خاموشی من را در خلاف نذر ترس کشته شدن است ) بلکه گوشت  
من برای آنست که فورقده ام در عملی که پنهان است و اگر ظاهر و عودانمایم آنچه را که میدانم بر آینه شما مضطرب  
و لرزان میشود مانند لرزیدن ریمان در چاه ژرف ( پس صلاح در آن است که رضا بقتضای او نهیگانی درزم )

( ۶ ) ( وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ )

( لَمَّا أَشْبَرَ إِلَيْهِ بِأَن لَّا يَتَّبِعَ طَلَبَهُ وَالزُّبَيْرَ وَلَا يُصِدَّ لَهَا الْفِتَالَ : )  
وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ نَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّيْلِ ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا

وَنَجَّاهَا رَا صِدُّهَا ، وَلَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْقَبْلِ إِلَى الْحَيِّ الْمُدْرِعَةِ ، وَ  
 بِالسَّمِيعِ الْمَطِيعِ الْعَاصِي الْمُرِيبِ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى بَوْمِي . فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ  
 مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسَاثِرًا عَلَى مَنْدُوقِضِ اللَّهِ يَنْبَهُ ( صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ ) حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا . \*

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است در موقعی که ( طلحه و زبیر نفیض ببت کرده گریختند ) اتفاقاً  
 شد از آنجانب ( امام حسن عَلَیْهِ السَّلَام تقاضا کرد ) که در پی طلحه و زبیر زرقه جویای جنگ با آنها نشود :  
 سوگند بخدا من مانند کفار نخواهم نشستم که صیادند تو در کین آن نشسته برای فریبش بدست  
 یا بچوب آهسته آهسته بزمن میزنند تا اینکه ( از خواب چستیده بیدار شوند ) بعد از غارت بیرون آمده  
 و سبکدوش نمایند ، بلکه ( نیکدارم دشمن مسلمانان را فریب دهد و فتنه و آشوب بر باند ، پس ) بهر اهی بکند  
 روحش آورده دشمنان او فرمانبردار است شمشیر میزنم و با کینه کار میکنم از حق روگردانیده شکت و تردید در  
 آن دارد جنگ میکنم نازنده هستم ، پس سوگند بخدا از زمان وفات رسول اکرم تا امروز همیشه من  
 از حق خود محروم و منوع بر کار خویش تنها ایستاده بودم . \*

(۷) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ﴾ \*

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهُمْ مَلَكَ ، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَ ، فَبَاسَ  
 وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ ، وَدَبَّ وَدَجَّ فِي جُجُورِهِمْ ، فَظَمَرُوا بِأَعْيُنِهِمْ وَ  
 نَطَقُوا بِالسِّنِّينِ ، فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ ، فَعَلَّ مِنْ قَدِّ  
 شَرِكَةِ الشَّيْطَانِ فِي سُلْطَانِهِ ، وَنَطَقُوا بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ . \*



از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (در بابت مخالفین خود) :

ایشان در کارشان بشیطان اعتماد کردند و شیطان هم آنانرا (برای ضلالت و گمراهی دیگران) شریک و دام خود قرار داد ، پس در سینه آنان تخم کرد و چون گدازشت بتدریج و آهسته با آنها آمیزش نمود (تا فراموشوار او شدند) با چشمهای ایشان میدید و باز با ایشان سخن میگفت (در گفتار و کردار پیرودا بودند) پس آنها را بر کب ضلالت و گمراهی سوار و گفتار بنیاد را در نظر آنان زینت داد ، و کارای ایشان مانند کار کسی بود که شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده و بزبان او سخن باطل و نادرست میگوید . \*

(۸) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ \*

يَعْنِي بِهِ الرَّبُّ بَرُّ فِي حَالِ اقْتَضَتْ ذَلِكَ \*

بَرُّ عَمَّ أَنْتَ قَدْ بَايَعُ بِيَدِي وَلَمْ يُبَايَعُ بِقَلْبِهِ ، فَقَدْ أَفْسَرَا بِلَيْعِهِ  
وَأَدْعَى الْوَلِيَّةَ ، فَلَبَّاتُ عَلَيْهَا بِأَمْرِ يُعْرِفُ ، وَإِلَّا فَلَبَّاتُ خُلُفَهَا  
نَخْرَجُ مِنْهُ \*

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است که در وقت تقصیف بیان و توبه برادران قصد فرموده  
(چون زیر نفی هم کرده در حد و جنگ با آنحضرت برآمد ، آنجناب با او فرمود تو با من بیعت کردی ، واجب است  
مرا بروی کنی در پاسخ گفت شکام بیعت تو بر من نمودم یعنی بزبان اقرار و در دل خلاف آنرا قصد کردم ، حضرت میفرماید  
زیر گمان میکند بدست بیعت کرده و در دل مخالف بوده ، بیعت خود تفر است و او خدا دارد  
که در باطن خلاف آنرا پنهان داشته ، بنابراین باید حجت و دلیل بیاورد (تا راستی گفتار او معلوم شود)  
و اگر دلیل نداشت بیعت او بحال خود باقی است باید مطیع و فرمانبردار باشد .

(۹) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبَوْقُوا ، وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ ،

وَلَا نَزْعِدُ حَتَّى نُوْقِعَ ، وَلَا نَيْبِلُ حَتَّى نُمِطَرَ . \*

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (در آن طغی و زیر و بهر ما نشان در جنگ بجز اتوج و سرزنش میفرماید) :

مانند رعد صد کرده ترسانند و مثل برق درخشیده از جا درآیند (بالات و گراف فتنه و فساد برانگیخته و اسباب جنگ فراهم نهند) و با این جوشش و خروش در وقت کارزار ما توان و ترسان بودند و لیکن با صد انگیختیم و بیشتر اینجاست تا موقع عمل (کنش را افزون بگردانست) و تا ما بریم سبیل جاری نمیکنیم (چنانکه حال است پیش از آمدن باران سبیل جاری گردد محال است فتح و غنای گویند ای گردد که در اندیشه باشند)

(۱۰) ﴿ وَهُوَ خُطْبَةٌ لَهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ ﴾ \*

أَلَا قَاتِلَ الْفُجَّارِ قَدْ جَمَعَ بَيْنَهُمَا ، وَاسْتَجَلَّتْ خَبَلُهُ وَوَجَلَّهُ ،  
وَأَنَّ مَعِيَ لَبِيبِي ، مَا لَبَّيْتُ عَلَى نَفْسِي ، وَلَا لَيْسَ عَلَيْكَ ، وَ  
أَهْمُ اللَّهِ أَفْطَرَانِ لَمْ حَوْضًا أَنَا مَا نَحْنُ ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يَهْوُونَ

إِلَيْهِ . \*

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (که درباره اصحاب نقل میفرماید) :

آگاه باشید شیطان حزب دگر و خود را (برای گمراه کردن) جمع و سواره و پیاده لشکرش را (برای فتنه و فساد در دین) گرد آورده است و لیکن بصیرت من (در امر دنیا و دین) از من جدا نمیشود (بجگونه غفلت فراوانی من رونید و تا در حزب شیطان گمان اودا غل کردم ، زیرا) حق را بر خود (بباسبان چل و پادشاهی) پوشیده ام ، و نه آن بر من (بباسبان اهل) پوشیده شده است (شیطان و نامسین او حق را بر من بباسبان ضلالت و گمراهی پوشانده اند) و سوگند بخدا از برای آنان (و دشمنان دین و گمانیکه دست از حق کشیده شیطان بر بسته اند) حوضی دار کنم که خود آب از آبگشتم (میدان جنگی تهیه نموده آنها را نابود سازم) بطوریکه هر که در آن حوض پائیدار ببرد دین نیاید و اگر بیرون آید دیگر بموی آن باز نمیگردد (هر که در آن میدان پائیدار بماند دین است)

نبرد گشته شود و هر که نجات یافت و گریخت دیگر بازگشت نیفتاد . \*

(۱۱) \* ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ \*

﴿لَا بُدَّ لِي مُحَمَّدًا ابْنِ الْحَفِيفَةِ لَمَّا أَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ الْحَجَلِ :﴾  
 تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُولُ ، عَضَّ عَلَى نَاحِيكَ ، أَعْرَأَ اللَّهُ جَهَنَّمَكَ ،  
 يُدْفِي الْأَرْضُ قَدَمَكَ ، إِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ ، وَغَضَّ  
 بَصَرَكَ ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام که در جنگ جمل (جنگی که عایشه در آن سوار شتر بود) بفرزند خود  
 محمد ابن حنفیه فرمود آنگاه که علم جنگ را با او عطا کرد (استیصار محمد فرزند آن بزرگوار ابن حنفیه برای آنست که  
 دارد او خود دقت جمل این قیس از قیله بنی هنیفه بوده است) :

که هرگاه از جا کنده شوند تو از جای خود حرکت مکن (تو باید در میدان جنگ از کوهها محکمتر باشی و راه  
 فرار پیش نگیری) و ندان روی دندان بنه (سختیهای جنگ را بر خود هموار کن) گانه سرت را بجدا  
 غدا چه ده (در جنگ از سرت بگذر ، یا تمام انکار و خیالانت را بجدا مخطوف دار) پای خود را چو پای  
 دوزخین بپوش (در میدان جنگ ثابت قدم باش و از بسیاری دشمن ترس) چشم مندا تا انتهای لشکر را  
 ببینی (تا تمام دشمنان شکست نخورند این باش) ، یا اینکه آخرین جلد و تدبیر آنان را در نظر بگیر تا در کار تو  
 بینا باشی (و چشم خود را بپوشش) پس از آگاهی بجمله و تدبیر دشمنان بهر طرف نگاه مکن و از برقی شمشیر  
 ایشان وحشت نداشته باش) و بدان فتح و فیروزی از جانب خداوند سبحان است (پس  
 از بجار بودن آداب جنگ اگر خواست خدا باشد فتح و نصرت نصیب تو خواهد گردید) . \*

(۱۲) ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَمَّا أَظْفَرَهُ اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَلِّ وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : وَرَدُّكَ  
أَخِي فَلَا نَاكَانَ شَاهِدًا لِي بِمَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَى أَعْدَاكَ . فَقَالَ  
(عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَهْوَى أَخِيكَ مَعْنَا ؟ فَقَالَ نَعَمْ ، قَالَ فَقَدْ شَهِدْنَا :

وَلَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ  
النِّسَاءِ سَبَّحُوا بِهَمِّ الزَّمَانِ ، وَبَقَوْا بِهَمِّ الْإِيمَانِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از فیروزی که خداوند در جنگ جل نصب آنحضرت فرمود  
یکی از یاران آنجناب عرض کرد دوست داشتم برادر من فلان بابا ، در این کارزار حاضر بود تا میدید چگونه  
خداوند تو را بر دشمنان فیروزی عطا نموده ، حضرت فرمود آری میل و محبت برادر تو بابا است ،  
گفت آری ، فرمود او هم در این جنگ بابا بوده .

و (از دوستان و ماحق) که اینکه در صلب مرد ما و رحم زن ما هستند (مانند آنکه) در  
سپاهیان ما بهر اهی حاضر بوده اند ، زد و است که روزگار ایشان را مانند خونیکه از مینی انسان  
ناگهان بیرون آید بوجود آورده ظاهر گرداند ، و سبب (خداوند و ترویج) ایشان ایمان قوت  
گیرد (دوستان ، در دست آنان مغلوب شوند) .

(۱۳) ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

(فِي ذِمَّةِ الْبَصْرَةِ وَأَهْلِهَا) :

كُنْمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ ، وَأَتْبَاعَ الْبَهْمَةِ ، رَغَا نَجْنِمْ ، وَعَقَرِ

فَهَرَيْتُمْ، أَخْلَقَكُمْ دِفَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَ  
 مَاؤُكُمْ رُعَاقٌ، وَالْمُفِهُمُ بَيْنَ أَظْهُرٍ كُفْرُهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالشَّائِصُ  
 عَنْكُمْ مُنْذَرُكُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ، كَأَنِّي عَسِجِدُكُمْ كَجَوْجُوسٍ سَفِينَةٍ،  
 قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ قَوْفِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرَقَ مَنْ فِي  
 ضَمْنِهَا. (وَفِي رِوَايَةٍ) وَأَنَّهُم لَنُغْرَقَنَّ بِلَدِّكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ  
 إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُوسٍ سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ. (وَفِي رِوَايَةٍ)  
 كَجَوْجُوسٍ طَرَفِي لُجَّةٍ بَحْرٍ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در مدت شهر قمر و در مردم آن فرموده (پس از)  
 پایان جنگ جمل و فتح نصره حضرت امیر فرمود منادی بیان مردم نکند که روز جمعه نماز حاضر شوند ، چون روز جمعه  
 همه گرد آمدند با آنجناب از مسجد جامع نماز خواندند ، پس از آن حضرت بدیوار قبله گمبه داده ایستاد و بعد از ادای حمد  
 و شای الهی درود بر حضرت رسول و استغفار برای مؤمنین و مومنات فرمود :  
 ای مردم شما سپاه زنی (عائشه) و پیرو جوان زبان بسته ای (شرعائشه) بودید ، بعد از  
 شتر را کینه میشدید ( بدر آن جمع میکردید ) و جنگا می کردید ( کشته کردید ) همگی گریختید +  
 ( در جنگ جمل بود ج عائشه را زره پوشش بر شتری نهاده در میان لشکر قائم مقام علم گماشته بدو آن گرد آمد و نوید  
 عائشه آنها را بر جنگ ترغیب نمود و آنان را روانه دارد و در شش گشته زجر خواند کشته میشوند ، بزرگانشان غر  
 کسان مدار شتر را گرفته هر کدام تماچک با فساد دیگری جای او را میگرفت ، تا آنکه بر بود ج و شتر زخم بسیار  
 وارد آمد ، جوان زبان بسته از بول دانه و سوزش آنها را میگرد ، ایشان پیش از پیش جمع شده و شتر  
 میگرفتند تا بهای شتر قطع شد و بیافاد ، حضرت امیر فرمود شیطان از آنها بداشته شمشیر بر آن بریند ،  
 چون شمشیر زدند و بزین افقاد مردم فرار کردند ، پس کسانیکه مصالح دین و دنیای خود را در اختیار زنی نهاده از شتر  
 پیروی کنند ، مردان بست باشند ، لذا میفرماید : اخلاق و خوبی شماست و عهد و پیمان شما ناپاوار

و کیش شاد و رونی و آب شهر شامشور و بجزه است ( برای نزدیکی بدریا که سبب بیمارهای بسیار و سوز مزاج و فساد شده و غیره گردد و بر اثر آن بلاوت و کندی فسی و چکنی تولید شود ) و هر که در میان شما افتاده و کرده و گدازد و گناه خود بوده ( زیرا با از جهت بنشینن با شما رنگین شده و یا شما را از گناه باز نهاده و در هر دو صورت خود را بگناه خویش گردانده است ) و کسی که از میان شما بیرون رفته رحمت پروردگار شاد در کن کرده ( زیرا از کفر گناه و میان شما ماندن را نافی یافته ) گویا من می بینم مسجد شما را مانند سینه کشتی ( که در آب فرو رفته ) خداوند متعال از بالا و پایین این شهر عذاب فرستاده ( از بالا باران و از پایین طغیان آب بیا ) که هر که در آن بوده غرق شده است . و در روایت دیگر آمده ( که حضرت فرمود ) بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد شما را مانند سینه کشتی ببینم ( که در آب فرو رفته ) یا مانند شتر مرغی که بر سینه خوابیده . و در روایت دیگر وارد شده ( که فرمود ببینم مسجد را که در آب فرو رفته ) مانند سینه مرغی در میان دریا . ( و گفته اند که پس از این آیه ، بصره دو بار غرق شد ، اول در زمان خلافت اَلْفَلَّاحُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ دوم در زمان اَلْفَلَّاحُ بَاحِرُ اللّٰهُ و بعد از آن شهر را آب گرفت مگر کنگره های مسجد جامع را که در بلندی واقع گشته بود ، و نقل شده که در آن فراین غلبه حضرت مردم بصره را دل آوری داده فرمودند و من آن بود که از این سخنان پند گیرید و دیگر بار بر امام زمان خود قیام کنید ) .

(۱۱۴) ﴿ وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

﴿ فِي مِثْلِ ذَلِكَ ﴾

أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ ، بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ ، خَشَتْ عُقُولُكُمْ ، وَسَفَهَتْ حُلُومُكُمْ ، فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِّنَّابِلٍ ، وَأَكْلَةٌ لِّلْأَكِلِ ، وَفَرَسَةٌ لِّلصَّائِلِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است مانند آنچه که ( در سنت بصره اهل آن ) بیان کرده میفرمود : زمین شما نزدیکی آب است ، دور از آسمان ( زیرا در رتیب واقع است ، یا آنکه بواسطه اخلاق رفید رحمت الهی از شما دور است ) عقابهای شما بسکت و حلم و بردباری شما در غیر موضع استعمال میشود ( چنانکه مصالح امر دنیا و دین خود را بدست منی داده از شتر پیروی نمودید ) پس ( بر اثر سبک عقل و

نقص علم) برای تیرانداز نشاند و برای خوردن و نهمه و برای حمل کننده و شکارید (بواسطه کی نهم و نادانی که بکار برادر  
 بدبار خورده و اوید که شکار اهراف منظور خویش قرار داده احوالتان خورده و متلا و گرفتار مان ساخته اند) .

(۱۵) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فَمَا رَدَّهُ عَلَى السَّيِّئِينَ مِنْ قَطَائِعِ عُثْمَانَ﴾

وَاللَّهُ لَوَجَدْتُهُ قَدْ نُزِّجَ بِهِ النَّسَاءُ وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدُّهُ ،  
 فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً ، وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره زمینهایی که در زمان خلافت خود مسلمانان  
 باز گردانید ، و آنها زمینهایی بود که عثمان (در زمان خلافت بخیشان که نیکه سرادار احسان بود) بخشیده بود :  
 سوگند بخدا اگر بخشیده عثمان پیام با ملک آن باز گردانم اگر چه از آن زمینها شوم هر داده و کینیزان  
 غریبه شده باشد ، زیرا در عدل و درستی ( برای مردم در اردین دنیا ) وسعت و گشایشی است و بر کسبکه  
 عدل و درستی تنگ گردد ( از رفتار بطین آن عاجز باشد ، بطریق اولی ) جور و ستم تنگتر شود ( عاجز تر  
 و ناتوانتر باشد ) .

(۱۶) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿لَمَّا بُوِيعَ بِالْمَدِينَةِ﴾

ذِمَّتِي مِمَّا أَقُولُ رَهِينَةً ، وَأَنَا بِحَقِّ رِعِيمٍ ، إِنْ مَنْ صَرَحَتْ لَهُ الْعَبْرُ  
 عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الثَّلَاثِ ، حَزَنَةُ النَّفْوَى عَنْ تَقِيمِ الشُّبُهَاتِ ، أَلَا  
 وَإِنْ يَلَيْتُكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيَائِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ (صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لِيُسَلِّقَنَّ بِلِسْلَاةٍ ، وَلِيُفَرِّقَنَّ بَيْنَ غَرَبَاتٍ

وَلِلَّسَّاطِ سَوَاطِ الْفِدْرِ، حَتَّى يَجُودَ أَسْفَلَكَ أَعْلَاكَ وَأَعْلَاكَ أَسْفَلَكَ،  
وَلَبَسِقَيْنَ سَابِقُونَ كَانُوا قَصُرُوا، وَلَبَقُصْرَتَ سَبَاقُونَ كَانُوا  
سَبَقُوا، وَاللَّهُ مَا كُنْتُ وَشَمَةً، وَلَا كَذِبْتُ كَذِبَةً، وَلَهَذَا نَبِئْتُ  
بِهَذَا الْمَافِ وَمَذَا الْيَوْمِ، أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَبِلَتْ شُسُ حِلِّ عَلَيْهَا  
أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجُهَا فَفَتَحَتْ بَعْدَ فِي النَّارِ، أَلَا وَإِنَّ الْفُتُوى مَطَايَا  
ذُلُّ حِلِّ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأُعْطُوا أَرْزَمَهَا فَأَوْرَدَهُمُ الْجَنَّةَ، حَقٌّ وَ  
بَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ فَلَهُنَّ أَمْرٌ الْبَاطِلُ لَفَيْدٍ بَمَا فَعَلَ، وَلَكِنَّ  
قُلُوبَهُنَّ فَلَرَمَّا وَلَعَلَّ، وَلَفَلَمَّا أَدْبَرْتُ فَا بَلَّ .  
أَقُولُ: إِنَّ فِي هَذَا الْكَلَامِ الْأَدْنَى مِنْ مَوَاقِعِ الْإِحْسَانِ مَا  
لَا يَبْلُغُهُ مَوَاقِعُ الْإِسْنِحَانِ، وَإِنَّ حَظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ  
مِنْ حَظِّ الْعَجَبِ بِهِ، وَفِيهِ مَعَ الْحَالِ الْإِنِّي صَفَنَازَ وَأَتَدُّ مِنْ  
الْفَصَاحَةِ، لَا يَفُومُ بِهَا الْإِنْسَانُ، وَلَا يَطْلُعُ فِجْهَا الْإِنْسَانُ، وَلَا  
يَعْرِفُ مَا أَقُولُ إِلَّا مَنْ ضَرَبَ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ بَحْنِي، وَجَرَى  
فِيهَا عَلَى عِرْقِي، وَمَا يَتَقَالُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در موقعیست و در شهر مدینه با آنجا میفرماید:  
وتمه من کروختانست که میگویم و تمام آنها را ضمنت میکنم (در استی تمام زودیدی نیست باطل



و نارسستی و آن را ندارد) کسیر که عمر تمام پیش آمد های روزگار از حقوق و انتسابات دنیا در جلو بوده تقوی و پرهیزکاری از وقوع در شبهات (چیز نیکه حتی باطل و حلال بحرام اشتباه شود) باز میسر آید ، آگاه باشید  
 غفلت بلاء (اختلاف آراء و نادانها) بشما بازگشت مانند غفلت بلاء روزیکه خداوند پیمبرش را برانگیخت  
 (زمان جاویدت) سوگند بان کسیکه پیغمبر حق را فرستاد و برآیند در هم آمیخته شود و (در غربال امتحان)  
 از هم بچینه و جدا گردید و برهم زده شود مانند برهم زدن گفگیه آنچه در دیکت طعام است (در وقت غلبان و  
 چشش) تا اینکه بازگشت کند پستترین شایه مقام بلندترین شما و بلندترین شما به مقام پستترین شما  
 (چون چشم از حق پوشید و آنچه خدا در دل فرموده متابعت نکنید فتنه و فساد در میان شما پیدا شود بطوریکه زبرد  
 شود تا اینکه عزیز شما غار و خوار شما غر زگرود) و پیشی گیرند (جلو افتند) گمانیکه در اسلام سبقت گرفته اند و  
 نمائند (در نظر حضرت رسول مانند طلوع زبرد گیران) و برآیند باز میماند گمانیکه زودتر از همه در اسلام  
 وارد شدند (و زودتر بودند قدرت و منزلت بسیار داشتند) سوگند بخدا هیچ سخنی را پنهان نکردم (آنچه را باید  
 بگویم نگفتم) و ابدا دروغ نگفتم ، و من این مقام (بیت کردن شما) و این روز (اجتماع شما برای بیت) خبر  
 داده شدم (پیغمبر ص) مرا خبر داده) آگاه باشید معاصی مانند اسبهای سرکش بجام کسب خیر است که سوار کرده  
 شده بر آن گناکاران و میباید از سواران خود را آتش ، و تقوی پرهیزکاری مانند شترهای نامی است  
 که مهارشان بدست سواران آنهاست ، سوار کرده شده بر آنها صاحبان و وار و میباید از ایشان دوری  
 و تقوی و پرهیزکاری را حق و درست و گنا مان راه باطل و تباه است و هر یک از این دو راه را ابل است ،  
 پس اگر باطل بسیار باشد (عجب نیست ، زیرا) از قدیم هم بسیار بوده که ترکب میشدند و اگر حق کم باشد امید  
 است بسیار گردد (و آن در زمان ظهور دولت حق است و در غیر آن زمان مشکل است حتی باطل را ازین بربرد ،  
 در این فرماید) : و حق کم ضعیف شد مشکل است توست باید . (پس از این دستدستی بکلیه از حق میفرماید) :  
 میگویم : این کلام کوتاها (امام علی علیه السلام) مواردی ازین کوفی سخن را دارد است که تحسین ترین ترفیع کنندگان  
 از روی فهم بیایان نمیرسد و بهر تنگنهی از این کلام بیشتر است از بهر خود پسندی (تلفی فحش از این  
 حسن کلام آنحضرت بیشتر است از خود پسندی ایشان بسبب آن کردن نکات حق کلام آنجناب ، زیرا با باطنی است  
 در سخن آن بزرگوار که عقل آنرا بر بصیرت درک میکند و زبان از بیان و تقریرش ناچارست) و بیلا و آنچه بیان کردیم  
 در کلام آنحضرت فصاحت بسیاری بکار برده شده که هیچ زبانی توانایی وصف آنرا ندارد و هیچ انسانی نمیتواند  
 آن بی نمبرد ، و اوصافی که بیان کردم طقت نیست و مگر کسیکه عجز خود را در فصاحت صرف کرده باشد و پیش

از ابدیت آورده باشد و در دنیا بنده این گفتار را گردانند .

وَمِنْ هَذِهِ الْخُطْبَةِ :

شُخِّلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ ، سَاعِ سَرِيعُ نَجَا وَطَالِبُ  
 بَطِيءُ رَجَا ، وَمُقَصِّرُ فِي النَّارِ هَوَى ، الْهَيْبَنُ وَالْثِمَالُ مَضَلَّةٌ ، وَ  
 الطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ إِثَارُ النُّبُوَّةِ ،  
 وَمِنْهَا مَنَعْدُ السُّنَّةِ ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاثِفَةِ ، هَلَكَ مَنْ آتَى ،  
 وَخَابَ مَنْ فُتِرَى . مَنْ أَبْدَى صُفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَلًّا  
 أَنْ لَا يَعْرِفَ قُدْرَهُ ، لَا يَهْلِكُ عَلَى النَّفْوَى سِخُّ أَصْلٍ ، وَلَا يَنْطَأُ  
 عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ ، فَاسْتَسْرِفْ فِي بُيُوتِكُمْ ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ،  
 وَالنُّوبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ ، وَلَا تَجْعَلُوا حَامِدًا إِلَّا رَبَّكُمْ ، وَلَا يَلْزَمُ لَأَسْمُ  
 الْإِنْفَةِ .

قستی از این خطبه است که میفرماید :

مشغول شد کسی که پشت دوزخ در پیش روی دست (بند چو اعمال مردم را بهشت بهتری میکند  
 و چکر داری بدوزخ را بهرساند ، پس از آن مردم را به دسته تقسیم نماید ، اول ) کوشش کننده با  
 شتاب ( اعمال صالحه در عذاب الهی ) نجات یافته است ( دوم ) طالب حق که کامل است ( بنفرت  
 و آمرزش خداوند ) امید دارد است ( سوم ) تفصیر کننده که ( از حق چشم پوشیده ) در آتش و عذاب  
 الهی سرگون است ( این تقسیم را خداوند متعال در قرآن کریم ص (۳۵) و (۳۶) میفرماید : قَتَلْتُمْ ظَالِمًا  
 لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ شَقِيقٌ بِالْإِثْمِ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُدَبِّرًا

بر نفس خود دست نکند و در راه باطل قدم نهاده مرکب افعال قبیحه می شود و بعضی میانه روند در کارهای زشت و نیکو و بعضی بر یک سو  
 پستی گیرند باذن فرمان خدا ( رفتن از راست و چپ راه بگمراهی می انجامد و راه راست راه میانه است ) که  
 نباید از آن منحرف شد ، زیرا ( کتاب باقی مانده ( قرآن کریم ) و آثار نبوت ( سنت حضرت رسول ) بر آن  
 ( شایه ) است و از آن راه راست ( عدل محض ) سنت و طریقه دعوای پیروان می آید و بهیچان قیامت  
 امر ( مردم در دنیا و آخرت ) بازگشت مینماید ، هر که بغیر حق اذکار و هلاک گراید و هر که دروغ گفت زبان  
 دید ، کسیکه در میان مردم نادان حق را اظهار نماید هلاک میشود ( از دست و زبان ایشان آذر می بیند یا کشته  
 میشود ) و جهل و نادانی بس است برای مردی که قدر و منزلت خود را نشناسد ( زیرا جهل خود مستند  
 سایر نادانیهماست از قبیل ادعای بیعتی نمودن و دروغ گفتن و بد مردم خدا پرست ذاتیت و آزار رساندن ) پس را سخ  
 و پایه کجی که بر تقوی و پرهیزکاری استوار است هلاک و تباه نمیشود و ذرا رعایت قوی بر اثر آن تشنه  
 نماند ( احتیاطی که روی اساس تقوی است و راست از تبلیغات و شنیدن غلط نمیشود و کشت و عملی که از روی اصول تقوی  
 باشد از گرمی فتنه و فساد خشک نخواهد شد بر خلاف کشت و عملی که از روی غیر تقوی است که مانند کشتی در معرض هلاکت  
 واقع میگردد و چنانکه خداوند در قرآن کریم (۱۹) میفرماید : أَفَنُؤْتِيهِمْ أَفْنًا نَبِيًّا فَكُلُّهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنَ  
 اللَّهُ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمِنْ أَتَسْتَبْنِيًّا فَكُلُّهُ عَلَىٰ شَفَا جَوْفٍ هَلَالٍ فَانْهَارٍ يَلِيهِ فَيُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْهَا  
 یعنی آيا کسیکه بماند بخيان دين خود را بر تقوی و پرهیزکاری از خدا و خوشنودی و را طلبد بهتر است یا کسیکه بماند  
 بخيان و فتنش را بر کنار رودی که زیر آن برور سیل تن شده نزدیک است بخوابی است ، پس نهمید شود و فرو آید و آتش  
 و وزخ ( و در خانه های خود مان پنهان نمید ) برای فتنه و فساد بیرون نیاید ) و اخلافاً فی کین شماست  
 اصلاح کنید و توبه ( بازگشت بوی خدا و پشیمانی از کردار زشت ) در عقب شماست ( هر موقع از معاصی ایشان  
 شد ب توبه باز گردید که از شما جدا نیست ) و هیچ سپاسگر ازنده ای ( چون نمیشوند ) حمد و سپاس نباید بکند  
 مگر پروردگارش را ( زیرا جمیع نعمتها از اوست ) و هیچ سرزنش کننده ای ( چون شری نیست ) ملامت و سرزنش  
 نباید بکند مگر خود را ( زیرا از شر اوست خود اوست که بآن شر گرفتار شده است ) چنانکه خداوند مثال در قرآن  
 کریم (۲۴) میفرماید : مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ  
 فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی آنچه را که از نیکی تو میرسد از جانب خداست و آنچه که از بدی تو میرسد از جانب تو است ،  
 معاصی مگر در از زشت تو سبب آن است )

﴿ وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

(- فِي صِفَةِ مَنْ يَتَصَدَّقُ لِلْحَكِيمِ بْنِ الْأَمِيَّةِ وَلَيْسَ لِدُنْكَ يَأْمُلُ (-) :  
 إِنَّ أَنْغَضَ الْخَلَائِفَ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ : رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ ،  
 فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ يَدْعِيهِ وَدُعَاةِ ضَلَالِهِ  
 فَهُوَ قِسْمَةٌ لِمَنْ أَفْتَنَ بِهِ ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ ، مُضِلٌّ لِمَنْ  
 أَقْدَى بِهِ فِي جَوْنِهِ وَبَعْدَ وَفَايِهِ ، حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ ، رَهْنٌ  
 بِخَطِيئَتِهِ ، وَرَجُلٌ قَسَّ جَهْلًا ، مُضِيعٌ فِي جُهَالِ الْأَمَةِ ، غَادِرٌ فِي  
 أَنْبَاءِ الْفِتْنَةِ ، عَمِيءٌ فِي عَقْدِ الْهُدَنَةِ ، قَدْ سَمَاءُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا  
 وَلَيْسَ بِهِ ، بَكَّرَ فَأَسْتَكْثَرَ مِنْ جَمِيعِ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ ، حَتَّى إِذَا  
 أَرْتَوَى مِنْ مَاءِ الْجِنِّ ، وَاکْتَزَمَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا  
 ضَامِنًا لِلْخَلِيعِ مَا أَلْبَسَ عَلَى غَيْرِهِ ، فَإِنْ تَزَلَّتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ  
 مَهَالِكًا خُشَوَاتًا مِنْ رَأْيِهِ قُطِعَ بِهِ ، فَهُوَ مِنْ لَبِيسِ الشُّبُهَاتِ مِثْلُ  
 نَمِجِ الْغُبُوتِ ، لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ  
 يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ ، جَاهِلٌ جَبَّاطٌ  
 جَهَالَاتٍ ، عَاشِرٌ ذَاكِبُ عَشَوَاتٍ ، لَمْ يَعْصَ عَلَى الْعِلْمِ بَصْرٌ قَاطِعٌ ،  
 يُدْرِي الرُّوَايَاتِ إِذْ رَأَى الرَّجْحَ الْهَيْبَمَ ، لَا مِلَّةَ وَاللَّهِ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ

عَلَيْهِ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِّإِفْوَضِ إِلَيْهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا أَنْكَرُوا  
وَلَا هَرَى أَنْ مِنْ وَدَّاءٍ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِّغَيْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ  
أَكْتَنَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ هَمَلٍ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ،  
وَتَعِجُ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ. إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهْلًا، وَ  
يَمُوتُونَ ضَلَالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَوَالِقَتَهُ  
وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَلَا أَغْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حَرَفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ  
وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْ كَرُّ مِنَ الْمَعْرِفِ وَلَا أَغْرَفُ مِنَ الْمَكْرِ. ❦

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کسیکه بیان مردم حکمانی میکند و لائق  
این منصب نیست :

دشمن ترین خلائق نزد خدا (کسانی که برگزیده حق شامل حال ایشان نیستند) داورند (اول)  
مردی که خداوند او را (بسبب عصیان و نافرمانی) بخود واگذاشته ، پس (چنین مردی چون هر چه بخواهد  
انجام میدهد) از راه راست منحرف گردیده و بسبب جعت آورد دعوت مردم بفضیلت و کمالات  
و داده است (دوست دارد باینکه سخنی گوید که سبب حادث چیزی در دین شود که از دین نبوده و مردم را بکارهای زاید  
عمی وادارد) پس این مرد بسبب فتنه و فساد است برای کسیکه بوظیفه او در فتنه واقع شده ، و گمراه است  
از راه کسیکه پیش از او راه راست رفته (بر طبق کتاب سنت رفتار کرده) و گمراه کننده است که نیز او را  
زنده بودن و بعد از مردنش از او پیروی میکنند (و بسبب اخلال فکر کردنش) بارگمان غیر خود را  
حل کرده و در گمراهی خویش هم میباشد (دوم) مردی که نادانیه را در خود جمع کرده (و بوسیله آنها)  
مردم نادان را گمراه میکند ، در تاریکیهای فتنه و فساد پیچیده است (از اینگونه را بختی برای اوست)  
در موقع اصلاح کردن (میان مردم) گمراه است (راه اصلاح میان ایشانرا ندیده بچونگی است) خواص او را

و نامی مانند و حال آنکه نادان است ، صبح کرد و هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است  
 تا اینکه با آن رسید و سیراب گردید از آب متعفن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده ( جمع کرد چیزی را که  
 کنار کرد و او را بر خلاف حق نموده و مانند آب گندیده زیان آور بود ، زیرا آب متعفن علاوه بر اینکه رفع تشنگی نمیکند بسبب  
 بیاریهای گوناگون میگذرد ) میان مردم برای حکم دادن نشسته و آنچه که بر غیر او شبیه است خود را  
 و نامیدند ( برای اصلاح مرافقه و هر شکلی قیاس است ) اگر باو یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان  
 بیمنفی و بیهوده از رای خود تهیه نموده ( برین سخنان حکم میدهد ) و بدورستی آنچه در جواب گفته یقین دارد ،  
 او در خط نمودن شبهات ( بیکدیگر بی غریب عوام ) مانند تیدن تار عنکبوت است ( برای جد کس ،  
 چنانکه عنکبوت با عاب وین خود تار میبافد که پایه محکم ندارد و بوزیدن نسیمی از هم جدا شود ، سخنان بیمنفی این بود هم چون  
 بنای صحیحی ندارد و یک اشکال کردن جزئی از بن میبرد ، و در آنچه را که گفته مرد میماند ) نمیداند آیا درست  
 حکم کرده یا بخطا رفته ، اگر درست حکم نموده میترسد که مبادا خطا کرده باشد و اگر خطا گفته امید دارد  
 ( که مردم بگویند ) درست حکم کرده ، نادان است و در نادانیه با هم بسیار اشتباه میکند ، چشتم  
 او کم نداشت ( که در تاریکیهای جهل نادانی دامنه نمیداند از کدام راه رود ) و بسیار سوار بر شترانی  
 میشود که پیشین راه خود را نمی بینند ( در مسائل مشکله حیران و سرگردان است نمیداند چه جواب دهد ) بواسطه  
 نادانی جواب دندان شکنی نمیداند و آنچه بگوید از روی وهم و خیال است و در هیچیک از مسائل علم و یقین  
 ندارد ( روایات را ) از روی بی افطای و نفصید حجت و بطلان آنها ( بباد میدهد مانند بادی که گیاه  
 خشک بیغذایه را پراکنده میکند ) مقصود از آن روایات بامفهومیت و جای استمال از نمیداند که است  
 روایات را بدون سبب هر جا نقل میکند ( گویند بخدا یا بایه و توانا نیست ) از علم و دانش بهره ای ندارد (  
 پاسخ دادن پرسشهایی که از او میشود ، و آنچه باو تفویض شده ( از امور دین و دنیای مردم ) لیافت  
 ندارد ، و چیزی را که او آشکار کرده گمان نمبرد دیگری علم بر آن دارد ) بسبب جهل مرکب نمیداند و  
 مدعی است که میداند ، گمان میکند آنچه برای او معلوم نیست برای دیگران نیز مجهول است و راه حق ندارد ( و باور  
 نمیکند که برخلاف آنچه گفته دیگری را دانشی است ) چون خود را علم از همه میداند گمان میکند که سیرا بر خلاف  
 گفته او سخن نیست ) و اگر امری را او ناریک باشد ( در جواب مسئله ای بازماند ) چون دانست که آنرا  
 نمیداند ( از دانش ) پیوسته اند و نمیکند او را آشکار گردد ( ناگویند که او داناست ) و بسبب حکمهایی که  
 بظلم و ستم صادر کرده خونهای ناسحق ریخته شده بزبان حال فریاد میکنند ، و میراثها از دست میرود

او آواز بلند می‌اند (که با حق بصاحتش رسیده) بخدا شکایت میکنم (و در خود را اظهار می‌نمایم) از  
 که و بیکه با جهل و نادانی زندگانی میکنند و بر ضلالت و گمراهی می‌میرند، متاع و کالای کاسه‌ترو به مقدار  
 از کتاب خدا در میان ایشان نیست موفقی که بدستی خوانده تغییر و تبدیلی در آن ندهند، و متاعی  
 رو به ترو که آنها تر از آن نیست هرگاه تحریف و تغییر در آن داده شود (در طبق اغراض باطله تا و بطنش)  
 و نزد ایشان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از مکر نیست (زیرا اغراض آنان و بسکی بخیر می‌دارد  
 که درین منع کرده است) . \*

(۱۸) \* (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) \*

\* (فِي ذَمِّ اخْتِلَافِ الْعُلَمَاءِ فِي الْقَضَاءِ) \*

نَزِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَحُكِّمُوا فِيهَا بِرَأْيِهِ ،  
 ثُمَّ نَزِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بَيْنَهُمَا عَلَى غَيْرِهِ فَحُكِّمُوا فِيهَا بِخِلَافِهِ ، ثُمَّ يَجْمَعُ  
 الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ إِمَامٍ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ فَصَوَّبُ أَرَاءَهُمْ جَمِيعًا ،  
 وَالْهَيْئَةُ وَاحِدٌ ، وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ ، وَكُتَابُهُمْ وَاحِدٌ ، أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ  
 تَعَالَى بِالْإِخْتِلَافِ فَاطَاعُوهُ ؟ أَمْ هَؤُلَاءِ عَنْهُ فَعَصَوْهُ ؟ أَمْ أُنْزِلَ  
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا ثَانِيًا فَاسْتَحْجَانَهُمْ عَلَى إِمَامِهِ ؟ أَمْ كَانُوا مُشْرِكًا  
 لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى ؟ أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا ثَانِيًا  
 فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَاتِهِ ؟ وَاللَّهُ  
 سُبْحَانَهُ يَقُولُ : مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ، وَقَالَ فِيهِ يَتَّبِعَانِ كُلُّ  
 شَيْءٍ ، وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ بِصَدَقِ نَفْسِهِ نَصًّا ، وَأَنَّهُ لَا إِخْلَافَ فِيهِ

فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.  
وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنْفِىُّ، وَبَاطِنُهُ أَعَمُّ، لَا تَنفَى عَجَائِبُهُ، وَلَا  
تَقْصِي غَرَائِبُهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِدَارٍ \* .

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است در مذمت علمائی که فتوای مخالف میدهند  
(و حکم از از روی ادله شرعی، بلکه برای خود و از روی قیاس مینایند) :

مسئله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده میشود او برای خود راجح بآن فتوی میدهد  
همان مسئله از قاضی دیگری سوال میشود فتوای او برخلاف قاضی اولی است، آنگاه ایشان  
با حکمهای خلاف یکدیگر روبرو میشوند که آنها را قاضی قرار داده گرد میایند (و از او تصدیق میخواهند)  
قاضی القضاة رأی بر آنان را درست میداند در صورتیکه خدای ایشان یکی و پیغمبر آنها یکی و کتابشان  
یکی است (پس حکم یکسان مسئله با اختلاف بیان کردن برای چیست و تصویب قاضی القضاة درستی هر یک از  
اختلافات را از روی چه مبنائی است ؟) آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده که مخالف یکدیگر (در  
حکم مسئله) فتوی بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند ؟ (بدیهی است چون اختلاف بسبب خیرت  
و سرگردانی است امر آنرا خداوند متعال ثابته نیست) یا اینکه آنان را از اختلاف نهی نموده و آنها مصیبت  
و نافرمانی کرده اند (پس سبب دانستن قاضی القضاة آراء مختلفه را و حکم کردن بر سستی همه آنها چیست) یا اینکه  
خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای تمام آن را ایشان ملکت و یاری خواسته است ؟ (این نیز  
درست نیست . زیرا ملکت خویش خالق از مخلوق خلاف عقل است) یا اینکه خود را شرکست خداوند میداند و  
(بر طبق رأی خویش بهر نحو که بخواهند) حکم میدهند او هم راضی است ؟ (این نیز باطل است ، زیرا بدیهی است  
که خدا را شرکی نیست) یا اینکه خداوند دین تامی فرستاده (و سبب اختلاف قضات آنست که رسول خدا  
صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی نموده ؟ و حال آنکه (چنین نیست ، زیرا) خداوند  
متعال میفرماید (در قرآن کریم) که بوسیله رسولش مردم را تبلیغ فرموده (۱۶۰) (۳۸) : هیچ چیز را در قرآن  
فرو گردانده ایم (آنچه باید بگوئیم بیان نموده ایم) وَقَالَ : فِيهِ لَآيَاتٌ لِّكُلِّ نَفْسٍ مِّنْهُم مَّا وَفَّرَ مَوَدَّةَ رِجَالِ  
هَرَجَزِي بِلِسَانِ مُدَّة (این جمله مضمون قول خداوند سبحان است که در (۱۶۰) (۳۸) میفرماید : وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ



عَلَيْكَ الْكِتَابُ يُدَبِّرُنَا لِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرَةٌ (ببین قرآن بر تو فرستادیم که هر چیز را بیان میکند) و ذکر فرموده است  
 که بعضی از قرآن تصدیق میکند بعضی دیگرش را و اختلافی در آن نیست، پس فرموده (در قرآن کریم  
 سر (۴۱) است) این قرآن اگر از جانب غیر خداوند بود (چنانکه کفار و منافقین عقیده داشتند که از جانب خدا  
 نیست، بلکه بشری از زبان کرده) هر آینه در آن اختلاف بسیاری میافزید (زیرا کلام بشر از جهت  
 لغو و معنی خالی از عقل و فساد نیست و چون در قرآن اختلافی از قبیل تناقض معنی و تفاوت نظم یافت نشده و دلیل بر  
 آنست که آنرا بشر نگفته، پس از جهل این بیانات دانسته شد که رسول اگر تم در تبلیغ احکام کوتاهی کرده و هیچ چیز بسبب  
 اختلاف فضاوت نیست مگر جهل و نادانی ایشان بکتاب خدا، و اینست چنین اشخاص ثابسته حکم دادن نمیشدند)  
 و ظاهراً قرآن کریم تکلف آورد و بیکی و باطن آن زور و دبی بایان است (پس هر کس اسرار آن بدست نیاید)  
 و بجانب غریب (نجات داوران) آن بایانی ندارد (هر چند در تحصیل آنها کوشش شود) و تا بر یکپا (ی  
 جهل و نادانی و شبهات) رفع نمیکرد و دیگر بوسیله آن .

(۱۹) وَمِنْ كَلَامِهِ لَهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ

قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَبِيصٍ هُوَ عَلَى مِنْبَرٍ الْكُوفَةِ يَخْطُبُ ،  
 فَقَضَى فِي بَعْضِ كَلَامِهِ شَيْءٌ أَغْرَضَهُ الْأَشْعَثُ فَقَالَ  
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : هَذَا عَلَيْكَ لَا لَكَ ، فَخَفَضَ (عَلَيْكَ)  
 إِلَيْهِ بَصَرَهُ فَقَالَ :

مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَى قَمَالِي ؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ الْأَلْبَانِ  
 حَامِلُكَ ابْنُ حَامِلِكَ ، مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ ، وَاللَّهِ لَأَفْدَأُ سِرَكَ الْكُفْرِ مَرَّةً  
 وَالْإِسْلَامُ الْآخَرَى فَاذْكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَا لَكَ وَلَا حَسَبُكَ ،  
 وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ ، وَنَاقَ إِلَيْهِمُ الْخُفَّ ، لَحَرَّجُ أَنْ

بِمَقْعَةٍ الْأَقْرَبِ ، وَلَا يَأْمَنُهُ إِلَّا بَعْدُ . \*  
 أَقُولُ : يُرِيدُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ أَسِرَ فِي الْكُفْرِ مَرَّةً وَفِي  
 الْإِسْلَامِ مَرَّةً . وَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّبْفِ  
 فَأَرَادَ بِهِ حَدِيثًا كَانَ لِلْأَشْعَثِ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ بِالْهَمَامَةِ ،  
 غَرَفِيهِ قَوْمُهُ ، وَمَكَرَهُمْ حَتَّى أَوْفَعَ بِهِمْ خَالِدٌ ، وَكَانَ قَوْمُهُ بَعْدَ  
 ذَلِكَ يُسَمُّونَهُ غُرَفَ النَّارِ ، وَهُوَ اسْمٌ لِلْخَادِرِ عِنْدَهُمْ . \*

اَرَسْحَمَانِ آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است با شعث ابن نفیس ، حضرت در کوفه بالای بفر  
 خطبه بخواند ، در ضمن بیاناتش سخنی فرمود که شعث بر آنجناب اعتراض کرد ( در ضمن سخن ، آن بزرگوار  
 امری نگفتن را در جنگست با معاویه بیان میکرد ، مردی از اصحاب آنحضرت برخاسته گفت ما را از قبول نگفتن نمی فرماید  
 و بعد آن اجازه دادی ، بنیدانیم کدام یک از این دو بهتر بود ، پس حضرت سیر دست بروی دست زده فرمود  
 هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْإِسْلَامَ یعنی این جزای کسی است که در کار خویش غافل و احتیاط را از  
 دست دادید و مرا بقبول آنچه نگفتن گویند و ادرا را عقید ، شعث بقتضی حضرت پی نبرد و گمان کرد که آنجناب  
 میفرماید این جزای من است که از صفت غافل مانده احتیاط را از دست دادم ، و گفت : این سخن بر ضرر  
 دزبان حضرت تمام شد و سودی نداشت ، پس حضرت نگاه نندی باو کرده فرمود :

چ ترا دانا گردانید (باینکه) چه بر ضرر و چه بر نفع من است ، لعنت خدا (دوری رحمت او)  
 و لعنت و نفرین لعنت کندگان بر تو باد ای جولا پسر جولا ، وای منافق پسر کافر (لعن حضرت بر  
 شعث برای اعتراض او بر آنجناب نبوده ، بلکه برای آن بود که با وجود بودن میان اصحاب حضرت لغاف را از  
 دست نداده ، همیشه دور و بی میگرد ، و شخص منافق سزاوار لعن است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم  
 س (۲) میفرماید : إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِهَا يَنْتَوُونَ  
 لِنُكَتِلَنَّهُمْ فِي الْآثَابِ أَوْ لِنَعْلَقَنَّهُمْ بِاللَّحِقِ وَنَلْعَقَهُمْ بِاللَّحِقِ عَنِ النَّارِ

روشنی را که ما فرستادیم بعد از چیزی که در کتاب برای مردم بیان کردیم ، ندادند و جمع گفت کنند کان  
 ایشان را نیست و نفرین میکنند . در بعضی تواریخ بیان شده که هشت و پیرش بر دیانی میبایست اند و چون چنان  
 موجب نقصان عقل و سفاقت است ، لذا حضرت او را باین اسم سرزنش فرموده ، و در بعضی کتب نوشته اند  
 او را اکابر و بزرگان گفته بود و سرزنش حضرت او را برای آن بود که در راه رفتن از روی تکبر و تجرد و شش سنجینان  
 و این نوع حرکت را داشت چنانکه خوانند ، و بهر تقدیر در تعقیب بیان مذمت و نقصان عقل او فرموده .  
 سوگند بخدا در کفر و تکبر و سیر شدی و در اسلام بار دیگر و درانی و حسب و بزرگی ترا از یکی از این دو سیر  
 نجات نداد ( بسبب اسیری و در زمان کفر آن بود که چون بنیاد مراد در شرک گشته لکن آراسته بخیرخواهی پند  
 حرکت کرد و در آن جنگ مغلوب شده اسیر گردید و در آخر سه هزار شتر داده و خود را از اسیری نجات داد ، پس  
 از آن باقی ماند و در آن کینه خدمت حضرت رسول شریف شده هلام پذیرفت ، اما بسبب اسیری او در هلام نشک  
 بعد از وفات پیغمبر «ص» مرتد شد و آن زمان ساکن خضر سوت بود ، اهل آن سامان را از دادن زکوة منع کرد  
 و با بکر سمیت نمود ، پس با بکر زیادهای بیکجا با جمعی بیکجا فرستاد ، هشت ایسان جنگ کرد تا بیک  
 در قلعه ای محصور شد ، و زیاد را در سخت گرفت و آبروی و نامش بست ، پس هشت برائی خود را فرستاد و نشان  
 امان خواست که او را از آبا بکر بفرستد تا در باره ایسان حکم دهد ، و زیاد و لشکرش را بعد از گرفتن امان بقلعه راودار  
 چون وارد شدند بغیر ساکنین قلعه پرداختند ، آنان گفته که شما با امان داده اید ، زیاد گفت : هشت بخیر  
 خودش داده نفرمان بخورسته ، پس آنها را کشت ، و هشت را با دو نفر اسیر کرده بزراد بکر فرستاد ،  
 ابابکر او را عفو نمود و خواهر خود آنز فزده دختر اتی قحطه با او تزویج کرد ، و از او سه فرزند متولد شد : محمد و  
 اسحاق و اسماعیل ، و محمد بن هشت همان کسی است که در خون سید اشهدا «ع» در کربلا شربت داشت ، و قلعه  
 چون هشت از روی بخردی قوم خود را بکشتن داد ، لذا حضرت میفرماید : هر دیکه قوم خود را بشمشیر کشته  
 شدن را آنها باشد و ایشان را بزرگ سوزی و در سزاوار است نزدیکان و دشمنان بداند و بیکانگان آمیخت  
 ندانند . ( سید زنی فرماید )

هنگامی که منظور حضرت است که بکر به هشت در موهبی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر وقتی که  
 اسلام آورد و بدو ، و اما مقصود سخن آنحضرت در ذمت هشت کفر و کسی که شمشیر را بر قوم خود  
 رانها باشد ، و آنچه هشت است با خالد ابن ولید و یاسه که هشت در آن شهر قوم خود را فرستاد  
 و با ایشان مکر کرد و تا اینکه خالد بر آنان تسلط یافت و بعد از این واقعه او را عفو نکرد و انانیا میداند  
 یعنی نشان بلیغی آتش و این جمله نزد آنها نام گرفته بوده ( گویان که گفته و نشان آتش است که هر که

(۲۰) \* ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ \*

فَاذْكُرُوا عَايِنَكُمْ مَا فَعَدَّ غَائِبٌ مِنْ مَمَاتٍ مِنْكُمْ لَجَرِ عَنَمٌ وَوَهْلُنُمْ ، وَ  
يَمِغْنُمْ وَأَطْعَنُمْ ، وَلَكِنْ تَجُوبُ عَنْكُمْ مَا فَعَدَّ غَائِبُوا ، وَفَرِيبٌ تَابَطْرَحُ  
الْحِجَابُ ، وَلَقَدْ بَصُرْتُ إِنْ أَبْصَرْتُ ، وَأُتِمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ ، وَهَدَيْتُمْ  
إِنْ أَهْتَدَيْتُمْ ، بِحَقِّ أَوَّلُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرُ ، وَزَجَرْتُكُمْ عِلْمًا  
فِيهِ مُزَجَرٌ ، وَمَا يَبْلُغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که مصیبت کار از این بختهای بعد از مرگ آگاه  
میسازد ، گو یا بفراید ای کسانی که دستورات الهی را پیروی نمی کنید ) :  
اگر شما بچشم بینید آنچه را که مردگان شما بچشم دیدند هر آینه غفلت می شود و زاری می کنید  
(امرونی خداوند را) می شنوید و پیروی می نمایند ولیکن آنچه را که گذشتگان دیده اند از شما  
پنهان است (و این جهت زاری کرده نیت رسیدن از خدا و رسول و خلیفه برحق اطاعت و پیروی نمی نمایند)  
و نزدیک است پرده برداشته شود (شما نیز ببینید آنچه زنگان دیده اند) و تحقیق بینایان نود و اند  
اگر بینا باشید ، و شنوایان کرده اند اگر شنوایان باشید ، و هدایت شده اید (را در دست را  
بشما نشان داده اند) اگر قبول هدایت نمائید ، برستی بشما میگویم هر آینه عبرت را شما آشکار کردید  
(بر تمام بنیان) و منع شد شما از آن چیزیکه نهی شده است (پس جای عذر باقی نمانده) و تبلیغ نمائید  
از جانب خدا بعد از رسولان آسمان (عالم) مگر بشر (را شاد و انداز مردم بدست بشر است .  
پس انتظار وقوع نداشته باشید که گذشتگان بر شما فرود آیند و احکام الهی را تبلیغ نمایند) . \*

(۲۱) - ﴿وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَّا مَكْرُ، وَإِنَّ ذَرَأَتَكَ السَّاعَةَ تُحْدِثُكُمْ،  
تُخَفَّفُوا لِحُفْوَا، فَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِأَوَّلِكُمْ أَنْزِلُكُمْ .  
أَقُولُ : إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ لَوْ وَزِنَ بَعْدَ كَلَامِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ  
وَبَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِكُلِّ كَلَامٍ لَمَّا لَبِ بِهِ  
رَاجِحًا، وَبَرَزَ عَلَيْهِ سَابِقًا، فَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَخَفَّفُوا لِحُفْوَا،  
فَمَا سَمِعَ كَلَامُ أَقْلٍ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرُ مَحْصُولًا، وَمَا أَبْعَدَ  
غَوْرَهَا مِنْ كَلِمَةٍ، وَأَنْفَعُ نُظْفَافَهَا مِنْ حِكْمَةٍ، وَقَدْ بَنَيْنَا فِي  
كِتَابِ الْخَصَائِصِ عَلَى عَظِيمٍ قَدَرَهَا وَشَرَفِ جَوْهَرِهَا .

از خطبه‌های آنحضرت علیه السلام است (رابع برک و قیامت) :

عاقبت و پایان جلوری شماست (بناخود هر کس بیاورد خواهد بود در بهشت یا بدوزخ دارد  
خواهد شد) و قیامت بامرک در عقب است که شمار اسون بید و میراند (چون قیامت امرک آمدنی است  
اندازه آنکه دنبال کسی افتاد و او را براند ، بنابراین ) سبک شود (برای که از راه آید) .  
(بر فغان برسید) که اولی شما باز درشت و آخری را از قطره (پیشینیا که در فغان دارد و از راه آید) که از راه آید  
که آخرین نفر بایشان حق شود تا بنده کاروان بکار و قیامت دارد شوند . سبک رضی فرماید :

میگویم : بعد از کلام خداوند سبحان و کلام نفیرت رسول صلی الله علیه و آله این کلام  
بهر کلامی بنجید و شود بهرجان و برتری دارد و از آن بهیگی کرد (بهر کلامی بیاید آن خواهد رسید)  
و اما آنچه آنحضرت فرموده : تَخَفَّفُوا لِحُفْوَا (سبک کنید تا شنی شود) کلامی از این گونه است و برتری

شنیده نشده، و چه ژرف است عنایت این کلمه (بر چند شتر نازل و تو بر کنی بپایان آن نرسی). و چند این جمله تمام  
حکمت و پند تشکیلی (بر شنیدای) را بر طرف میکند، و مادر کتاب خصائص عظمت و بزرگی این  
کلمه را شرح داده ایم . \*

## ۲۲) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) \*

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّ حَرْبِي، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبِي، وَلِعُودَ  
الْجُورِ إِلَى أَوْطَانِي، وَهَجَّجَ الْبَاطِلَ إِلَى نِصَايِي، وَاللَّهُ مَا أَنْكَرُوا  
عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفًا، وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا  
هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمَاءُهُمْ سَفَكُوهُ، فَلَنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ  
لِنَصِيبِهِمْ مِنْهُ، وَلَنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي مَا اللَّيْعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَ  
إِنْ أَغْطَمُ جَهَنَّمَ لَعَلَّ أَنْفُسُهُمْ، يَنْضَعُونَ أَمَا قَدْ فَطِنْتُ، وَتُجِبُونَ  
يَدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ، يَا خَبِيَّةَ النَّاعِي ! مَنْ دَعَا وَإِلَى مَا أُجِبُ ؟ وَ  
إِنِّي لَرَاغِبٌ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمْ فِيهِمْ، فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ  
السَّيْفِ، وَكَفَى بِهِ شَأْنًا مِنَ الْبَاطِلِ وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ. وَمَنْ الْعَجَبُ  
بَعَثْتُهُمْ إِلَى أَنْ أُرْزَقَ لِلطَّعْمَانِ، وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ ! هَيْلَتُهُمْ  
الْهَبُولُ، لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ  
وَإِنِّي لَعَلَى بَيِّنٍ مِنْ رَبِّي، وَتَعْبَرُ شَبَهَةٌ مِنْ دِينِي . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در پنج و سیزده کشتن عثمان را با شخصت  
نسبت دادند مانند ظمه و زیره و سلطان دعوی ایشانرا ثابت میکند ، پس از آن تجامعت و دیری خود را انجا میفرمایند  
آنگاه باشند شیطان کرده خود را بر اینجمله و سپاهش را گرد آورده تا باز گردد و بجایای خود  
جو و رستم (فاش نمیشود) و برگردد با صلش باطل (جایی نادرست گوید) سوگند بخدا خود داری  
کردند از نسبت دادن من لشکری را (نسبت دروغ که من دادند کشتن عثمان در رضای من بر قتل او نیست)  
و میان من و خودشان از روی عدل انصاف سخن گفتند (زیرا اگر بعد از انصاف رفتار میکردند سلطان  
دعوی ایشان واضح بود) و (دعوی نادرست ایشان آنست که) حق را (از من) میطلبند که خودشان ترک  
کرده اند ، و (خوخواهی بنمایند از) خونیکه خودشان ریخته اند ، پس اگر من در ریختن آن خون (کشتن  
عثمان) با ایشان شرکت کرده بودم آنها را هم بهره ای از آن بود (پس باین نباید در صدد خوخواهی عثمان  
برآیند ، زیرا آن نیز قاتل هستند ، زوارث آن خواهند خون او را مطالبه نمایند) و اگر بدین من مباشر  
بوده اند ، پس باز خواستی نیست که از ایشان ، و بزرگترین جنت و دلیلشان (بر نسبت دادن  
شرکت در قتل عثمان بن) بر زبان خودشان است (زیرا خودشان در قتل او بنا بر شریعت داشته اند ، و  
من میدانم ایشان در صدد خوخواهی عثمان نیستند ، بلکه) ششیر بخوابند از مادر که از شیر دادن باز  
ایستاده و زنده و خوخواهند بجای آنکه مرده (توقع دارند من هم مانند عثمان زوال فقر و مسلمانان هر  
بخوابند بایشان به هم ، و لیکن من بآن نخواهم نمود و بدعت او بر نیگردد) ای نومیدی که دعوت میکنی  
(را بیکجانب) بموافقت خویش میخوانی حاضر شو) دعوت کننده کیست و بچه چیز اجابت میشود ؟ (مقتدران  
این جمله بیان رد آنست و پستی دعوت کننده آنحضرت است بیکجانب که طبعه باز بر ما عاید باشند) و من  
بجنت خدا بر ایشان و علم او در باره ایمان راضی هستم (آنچه خدای تعالی میان من و ایشان حکم کرده  
و جنت را تمام نموده رضایم بهم ، و خداوند بفضاوت و ضلالت کارشان داناست ، و مراد از جنت خدا  
فرمان دست بیکجانب یا باغبان ، چنانکه در قرآن کریم (۴۹) و (۵۰) میفرماید : **وَاِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ  
الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا مَا ضَلَّ عَلَيْهِمَا قَاتِلٌ يَتَّبِعُ الْاُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي  
تَبِغِي حَتَّىٰ تَفِي إِلَىٰ اَمْرِ اللّٰهِ فَاِنْ قَاتِلَا فَاَصْلَحُوا عَلَيْهِمَا يَالْعَدُوِّ وَاَقْبِلُوا اِلَى اللّٰهِ  
بِحَبِطِ الْاَفْطِيٰطِ** یعنی اگر دو طایفه از مؤمنین با یکدیگر کارزار کنند میان ایشان نزاع باشد و دید و اگر یکی از این  
طایفه تعدی بکند و بکشد راضی گشت کارزار کنند با کسی که تعدی کند تا محاکمه خبر گردد و امر و فرمان را

پردی کند ، پس اگر راضی باز کرده جنگ را ترک نمایند میان ایشان اصلاح کند بالتزیه ، و عدالت داشته باشد  
 که عدالت کند کاز دوست میدارد . غلامنظر حضرت است که من بفرمان خدا راضی هستم ) پس اگر ایشان  
 سرکشی نمایند ( از راضی پردی نکند ) بزند کی شمشیر را با آنها حواله میکنم ( آنان را بقتل میرسانم ) که  
 ایشان را برای بهبودی از باطل ( بیماری جورستم ) کفایت میکند و حق را یاری یمناید ، و شکفت  
 است پیغام و ستادن ایشان بسوی من که برای نیزه زدن بیرون بیایم و برای شمشیر کشیدن  
 بگیا و بر دبار باشم ! مادرشان بفرایشان بنشینند ، هیچ وقت من بجنگ تهدید نمیدم و از  
 ضرب شمشیر نمیترسیدم ، من بوجد و پروردگار یقین داشته و در دین خویش شک و شبهه ای  
 ندارم ( تهدید و ترسیدن نزد او کسی است که بخدای خود یقین نداشته و در دینش شبهه دارد و این جهت از  
 مرگ گذشته شدن میترسد ) .

( ۲۳ ) ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ﴿

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَهَطَرِائِ الْمَطَرِ  
 إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَسَمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ  
 لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونْ لَهُ فِتْنَةً ، فَإِنَّ الْمَرْءَ  
 الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَنْظُرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذَكَرَتْ وَلَغَرِي بِهَا  
 لِثَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْظُرُ أَوَّلَ فَوْزِهِ مِنْ  
 قِدَاحِهِ تَوَجُّبُ لَهُ الْمُغْنَمُ ، وَبُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمُغْرَمُ ، وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ  
 الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْجَبَانَةِ يَنْظُرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ : إِمَّا  
 دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ ، وَإِمَّا رِزْقُ اللَّهِ فَإِنَّهُ هُوَ ذُو أَمَلٍ



وَمَالٍ وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسْبُهُ . إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا ،  
وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْثُ الْآخِرَةِ ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ ، فَأَحْذَرُوا  
مِنْ اللَّهِ مَا حَذَرَ كَرَمٌ مِنْ نَفْسِهِ ، وَأَخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِعَذِيبٍ ،  
وَأَعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِبَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِنَفْسِهِ يَكَلْهُ اللَّهُ  
لِمَنْ يَعْمَلْ لَهُ . نَسَّأَ اللَّهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ ، وَمُعَاشَةَ السَّعْدَاءِ ،  
وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ . \*

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ  
وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ ، وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حِطَّةً مِّنْ  
وَرَائِهِ ، وَالْمَهْمُ لَشَعْبِهِ ، وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلِهِ إِذَا  
تَرَكَتْ بِهِ ، وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرًا لَهُ مِنْ  
الْمَالِ يُورِثُهُ غَيْرُهُ . \*

وَمِنْهَا : أَلَا لَا يَعْدِلُنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْفَرَايِدِ بِرِيٍّ بِهَا الْخَصَاةُ  
أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ ،  
وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا يُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةً وَ  
يُقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ ، وَمَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ بَسَدِمَ نَفْسَهُ لَمَوْلَا  
أَقُولُ : الْغَفِيرَةُ ههنا الزِّيَادَةُ وَالْكَثْرَةُ مِنْ قَوْلِهِمْ لِلْجَمْعِ

الْكَبِيرُ : اَجْمُ الْغَفِيرُ وَالْجَمَّاءُ الْغَفِيرُ ، وَهَرُوى عَفْوَةً مِنْ أَهْلِ أَوْ  
 مَالٍ ، وَالْعَفْوَةُ الْجَبَّارُ مِنَ النَّحْيِ ، يُقَالُ : أَكَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعَامِ  
 أَيْ خَبَّارَهُ . وَمَا أَحْسَنَ الْمَعْنَى الَّذِي أَرَادَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِقَوْلِهِ  
 وَمَنْ يَفْضِ بِدُهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِلَى تَمَامِ الْكَلَامِ ، فَإِنَّ الْمُسْكَّ  
 خَبَرَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِنَّمَا بِمُسْكُ نَفْعَ يَدٍ وَاحِدَةٍ فَإِذَا أَحْتَاجَ إِلَى  
 نُصْرَتِهِمْ وَأَضْطَرَّ إِلَى مُرَافَدَتِهِمْ قَعْدُوا عَنْ نُصْرَتِهِ ، وَتَنَاقَلُوا عَنْ  
 صَوْنِهِ ، فَتَنَعَ تَرَاوُدَ الْأَيْدِي الْكَثِيرَةِ ، وَتَنَاهَضَ الْأَفْئِدَ الْجَمَّةَ .



از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است ( در آن نفرار اپند سید هر که بر اغیار رشک  
 بنزد و باغبان دست در داده که از روی ربا و خود نمائی کاری نکنند و فوائد سله رحم و مهر بانی و ملکات  
 بخویشان را بیان میفرماید ) :

پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر (ص) فرمان الهی ( آنچه مقدس است ) فرود  
 میاید بسوی هر کس مانند انبای باران از آسمان بر زمین قسمت بر کس زیاد یا کم با و میرسد  
 ( هر کس با آنچه خداوند متعال از روی مکت و عدالت برای او تعیین نموده بهره مند میگردد ، چنانکه در قرآن  
 کریم (۳۳) (۳۲) میفرماید : نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَيْنَا  
 آنچه را که باید در زندگانی دنیا با آنها برسد بین ایشان قسمت نمود ایم . و در س (۱۵) (۱۴) میفرماید : وَ  
 إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ یعنی هیچ چیز نیست که  
 آنکه خزینہ های آن در تحت تصرف است و نمیفرستیم آنرا اگر باندازه ای که معلوم شده ) بنا بر این هرگاه  
 یکی از شما در اهل مال یا در وجود شخص برادر ( یعنی ) خود زیادتی بیند نباید سبب قتل و فساد  
 او گردد ( رشک بر او نبندد خود را در غمناخت دنیا و آخرت بندازد ) زیرا امر و مسلمان ما در سبکه ( بر برگری رشک

نیزه) پس داری اظهار کرده تا سر زبان مردم بپیفتد و بر اثر آن بمقتدا ارشود و کوتاه بیان هست  
 بسبب آن بر او برانگیخته شوند مانند قمار باخته است که از اولین تیرهای خود فیروزی و بردن لطف است  
 تا بلکه غنیمتی بدست آورده خسارت خود را جبران نماید (خلاصه تفسیر و درویش نهی دست که امثال از آن  
 خود را مال و مال و اولاد بسیاری بپند باید برایشان رشک برده در مصیبت افتد و با آنها بدخونی کند یا در  
 برابر آنان فروتنی نماید ، بلکه باید اظهار بی نیازی نموده اندوه در دل خود یادند و دست بر آن گمارد که آنچه  
 سبب پستی و عار است از او ظاهر نشود و آبرو و شرف خویش را نیکو نگهدارد و همیشه خوشحال و قنطرقه خاوانی  
 نعمت باشد مانند قمار باخته ای که انتظار برود را بیکشد ) و همچنین مرد مسلمان تنگدست که از نیازات  
 (بخار خلق) دوری نموده یکی از دو چیز نیکو را از جانب خدا انتظار میرسد : یا دعوت کننده خدا را  
 (مگر که همکس بابوی خدا بخواند) پس آنچه نزد خدا مییابد (از نعمتهای آخرت) برای دهرتر (از نعمتهای  
 دنیا) است ، یا روزی خدا را (در دنیا) پس او صاحب اهل و مال گردد و در حالتیکه دین و حساب او  
 (علم و ادب و بردباریش) با او است ، بتحقیق مال و اولاد متاع دنیا است (که فانی میگردد) و  
 عمل نیکو متاع آخرت است (که باقی و برقرار میماند) دگاه باشد که خداوند بگوید هر دو را اعطا میفرماید  
 (هم از دنیا بهره ببرند و هم از آخرت) پس (آنچه مقدم است رضا داده مصیبت و نافرمانی نکند و )  
 از عذاب خدا که بآن نرسایند است شمارا بترسید ، در رسیدن شما از روی عذر و بهانه بماند  
 (مانند ترسیدن خردمندان که میترسند مباد اگر قمار خطا و تقصیری شوند) و عبادت کنید (خدا را)  
 نه بقصد جلوه دادن نزد مردم و خودشان ، بزرگسبک برای غیر خدا کاری انجام دهد خداوند اجر  
 او را بکسی که برای او آن کار را انجام داده محول میسازد (تا نزد خود او بخوابد ، و چون حضرت  
 در جمیع گفتار و کردارش کسیر اغیر از خدا در نظر نداشته در اینجا شروع بدعا میفرماید : ) از خدا میطلبم  
 مرتبه های شهادت را (که در بلا نیکیا بودند) و زندگی کردن با خوشبختان را (که بکس رشک  
 نبرند) و مرافت با پیغمبران را (که کاری از روی ریاء خود نمایی نکنند) .

ای مردم هیچکس از طایفه و خویشان خود بی نیازیست هر چند صاحب مال و دارائی  
 باشد و بدست و زبان آنها که از او دفاع و یاری نمایند حاجت دارد و نزدیکان شخص برای حفظ  
 آنست و مهمترین اشخاصند و بهتر میتوانند پراگندگی و گرفتاری او را مرتفع سازند و در هنگام تنگی  
 و بیستاد های ناگوار اگر برای او پیش آید بر او (انجا کسان) مهربانترند ، و نام نیکو که خداوند

بشخص در میان مردم عطا فرماید بهتر است برای اواز ثروت و دارائی که برای دیگری میراث گذارد  
(زیرا نام نیکو در میان مردم سبب بشود که از خویشان و بیگانگان هر که بشنود برای او طلب مغفرت کند و نثار است  
لفظ نثار برنده توبه بخشد. پس صرف مال در طلبی که چنین نام نیکو برای شخص بهتر است از بانی گذاردن مال  
و ثروت برای وارث. و این جمله اشاره است باینکه شخص باید از صرف مال درباره خویشان در بیخ نموده و  
بایشان کمک و دستگیری نماید. \*

و قسمتی از این خطبه است : آگاه باشید نباید رد و گرداند یکی از شما از خویشان خود  
آنگاه که ببیند آنها را در فقر و پریشانی و بایستی ایشان احسان نماید مالی را که زیاده می شود و اگر از  
دادن آن خود داری نماید و کم نیکو داری آنرا صرف کند (خداوند عرض نثار خواهد داد) و هر که از  
طایفه خویش دست بکشد (آنها را کمک و دستگیری نماید) پس از ایشان یک دست گرفته شده  
و از او دستهای بسیار و کسیکه (بخویشان خود) متواضع و مهربان و همراه باشد دوستی  
همیشگی آنها را بخود جلب میکند. (بندرضی فرماید : ۱) \*

میکویم : غَفِيرَةٌ در این خطبه یعنی زیادتی است. چنانکه در عرض جمع کثیر میگویند :  
بِمِ غَفِيرٍ وَ جَاءَ غَفِيرٌ ، و در روایتی بجای آن عَفْوَةٌ گفته شده ، و عَفْوَةٌ چیز نیکو  
گویند ، چنانکه گفته میشود اَكَلْتُ عَفْوَةً اَلْظَّاهِرِ یعنی طعام نیکویی خوردم ، و چه خوش  
مفائی اراده فرموده است حضرت از فرمایش خود : وَ مَنْ بَقِيَضَ يَدَايِهِ عَنْ عَشِيٍّ يَدِيهِ اِلَيْهِ  
زیرا هر که همراهی و نفع خود را از خویشانش باز دارد و یک کمک را از آنها دریغ نموده ، پس هرگاه  
حضرت و یاری ایشان حاجت پیدا کند و بخواهد که آنها را کمک کنند ، از یاریش خودداری  
نمایند و بحرف ادگوشش نمیدهند ، بنابراین از مساعدت دستهای زیاد و همراهِ  
قدیمهای بشمار محدود میماند . \*

(۲۴) \* وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : \*

وَلَعَرَى مَا عَلَى مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَاطَبَ الْغَيَّ مِنْ اُدْهَانٍ

وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ ، وَفِرُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ وَأَمْنُوا  
فِي الدِّينِ فَهَبْ لَكُمْ ، وَقَوْمُوا أَيْمَاءَ عَصَبِي بَكُمْ ، فَعَلَيْ صَائِرِ  
تَفْلِحُكُمْ أَجْلًا إِنْ لَمْ تَمْنَحُوهُ عَاجِلًا .

از خطبه های آنحضرت عَلَيَّ السَّلَام است (در اظهار ثبات قدم و ایستادگی خود در جنگ  
و جود ، و قول کبریا گفته آنحضرت در کارزار شستن پناه ندادن دست دشمن ، و مردم با تقوی و پرهیزگاری  
ترغیب می نماید) :

بچنان خودم سوگند در جنگیدن با کسی که مخالفت حق کرده و در راه خلافت و کرامت قدم  
نهاده است نمانده و دستش نیکنم (زیرا جنگیدن با مخالفین حق و جنگ پهلوی بخاری و ستی در آن بصیرت  
است) پس ای جنگان خدا از خدا بپرهیزید (سخن چنانگویند و کار ناپایسته کنید) و از خدا بسوی خدا  
بگریزید (از خشم او در پناه و رحمتش ، و از عذاب او در پناه آمرزشش ، و از عدل او در پناه انصافش) و در  
راه واضح و روشنی که جلوه شما فرار داده (راه راست شریعت) بروید ، و قیام کنید بچیزیکه تکلف  
نموده است شمارا (با انجام او امر شریفه) پس (چون بدستورات الهی رفتار کرده او امر شریفه را انجام داده)  
اگر در دنیا رستگار نشدید عَلَيْهِ ضامن فیروزی و رستگاری شمارا آخرت است .

(۲۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ تَوَلَّيْتُ عَنْهُ الْأَخْبَارُ بِأَسْنِبِلَاءِ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى  
الْبِلَادِ ، وَقَدْ مِ عَلَيْهِ عَامِلَاءُ عَلَى الْبَيْتِ وَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ  
وَسَعْدُ بْنُ مُرَّانَ لَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِمَا بَنُو أَبِي أَرْطَاةَ ، فَهَارَ عَلَيْهِمَا  
عَلَى الْبَيْتِ بِرَبِّهِمَا أَتَشَافِلُ أَصْحَابَهُ عَنِ الْبَيْتِ وَخَالِفِهِمْ لَهُ فِي الزَّيِّ فَقَالَ :

مَا هِيَ إِلَّا الْكَوْفَةُ أَفِضْهَا وَأَبْطُهَا ، إِنْ لَمْ تَكُنْ فِي إِلَّا أَنْتِ هَبْ  
أَعَاصِيرُكَ فَفَجَّحَكَ اللَّهُ ( وَنَمَثَلَ يَقُولُ الشَّاعِرُ ) :

( لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَبَرُ بِأَعْمُرٍ وَإِنِّي \* عَلَى وَضْعٍ مِنَ ذَا الْإِلْنَاءِ فَلَيْلٍ )

( ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ) أُنَيْتُ بُرَاقًا قَدْ أَطْلَعَ إِلَيْهِ وَإِنِّي

وَاللَّهِ لَا طُنُّ أَنْ هُوَ لَاءُ الْفُؤْمِ سَبْدُ الْوَنِّ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ

وَنَفَرُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، وَتَمَعَصَبَكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ

فِي الْبَاطِلِ ، وَبَادَأْتَهُمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتَكُمْ ، وَ

بِصْلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادَكُمْ ، فَلَوْ أَتَيْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قُبْعٍ

لَتَحِشِبْتُمْ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَافَتِهِ . اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَأْتُهُمْ وَمَلَوْنِي

وَسَمَّيْتُهُمْ وَسَمَّوْنِي ، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْ لَهُمْ بِي شَرًّا

مِنِّْي ، اللَّهُمَّ مَثُ قُلُوبِهِمْ كَمَا يَمُتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ . أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ

أَنْ لِي بِكَوْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فَرَّاسٍ ابْنِ غَنَمٍ ،

( هَذَا لِكُلِّ لَوْ دَعَوْتَ أَنَا لِكُلِّ مِنْهُمْ \* فَوَارِسٌ مِثْلَ أَبِيهِ الْحَجِيمِ )

( ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ النَّبِيِّ ) .

أَقُولُ : الْأَرْوْبَةُ جَمْعُ رَجِيٍّ وَهُوَ التَّحَابُّ ، وَالْحَبِيمُ هَهُنَا

وَفُنَّا لَتَصِفُ ، وَإِنَّمَا خَصَّ الشَّاعِرُ سَحَابَ لَتَصِفُ بِالذِّكْرِ لِأَنَّهُ أَشَدُّ

جُولًا وَاسْرِعْ خُفُوفًا ، لِأَنَّهُ لَا مَاءَ فِيهِ ، وَإِنَّمَا يَكُونُ الْخَبَابُ  
ثَقِيلَ الْبَرِّ لَا مِثْلَ لَهُ بِالْمَاءِ ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ فِي الْأَكْثَرِ إِلَّا  
زَمَانُ الشِّتَاءِ . وَإِنَّمَا أَزَادَ الشَّاعِرُ وَصْفَهُمْ بِالسَّرْعَةِ إِذَا دُعُوا  
وَالْإِغَاثَةَ إِذَا اسْتُغِيثُوا ، وَالِدَلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ :  
- ( هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتِ أَنَا لِمِنْهُمْ ) -

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است . چون اخباری در پی آنجناب میرسد  
که اصحاب و لشکر معاویه بر شهر بادست یافته اند و عجب الله این جناس و سعید ابن نمران که از  
جانب آنحضرت بر شهر مین والی و حاکم بودند پس از عقبه بسر این ابی ارطاة برایشان در کوفه  
نزد آن بزرگوار آمدند ( و سبب بیرون آمدن آنها از مکه آن بود که در صفا و یکی از شهرهای مکه بودی از دست  
عثمان بودند که برای جصلی با حضرت امیر بیت کردند تا وقتی که مردم عراق با آنحضرت مخالفت نمودند و در  
محمد بن ابی بکر گشتند ، و ظلم و تعدی اهل شام بسیار شد . ایشان هم فرست دست آورده بنام خود  
عثمان با عجب الله این جناس و سعید ابن نمران مخالفت کردند ، چون این خبر با آنحضرت رسید نامری ایشان  
نوشته و آنها را تهدید نمود ، آنها در جواب نوشتند که ای عیسی عیسی الله و سعید را از این شهر غل کنی تا ما را از  
کنیم ، و بعد نامه آنحضرت را برای معاویه فرستاده او را از این قضیه خبر دادند ، معاویه بسر این ابی ارطاة  
را که مردی فتنه جو و خوز بود بوسی ایشان فرستاد ، او وقتی وارد صفا شد که عیسی الله و سعید ، عیسی  
ثقیفی را جانشین خود قرار داده از آنجا که بخت بهمت کوفه میآمدند ، بسر ، عیسی الله ثقیفی را بقتل رسانید .  
چون ایند و نفرده کوفه خدمت حضرت رسید آنجناب ایشان را علامت و سرزنش نمود که چرا با بسر این ابی ارطاة  
بجنگیدند ، آنها عذر آوردند باینکه ما توانائی جنگیدن با او را نداشتیم ( حضرت در حالیکه از ثقیفی احضار  
خود از جواد و مخالفت کردن ایشان با زای و تدبیرش و تنگ و آزرده گردیده بود درخواست  
بمیرفت و فرمود :

نیست در تصرف من مگر کوفه که خیار و فیض و بطن آن در دست من است . ای کوفه

اگر نباشد مرا جز تو در باد بای تو هم بوزد (نقد و فساد و فساد و درونی اهل تو انجمن شود) پس خدا  
زشت گرداند ترا (خراب و بربان کند که هیچکس تو متوجه نکند) و بر سبیل شال شهر شاعران خواند :  
﴿لَعَلَّ آبَاكَ الْخَبِيرَ بَاغَمَرُ وَاِتْنِي ۖ عَلَى قَضِيَّتِي ذَا الْاِلَآئَاءِ قَلِيلٍ﴾ -  
یعنی ای غم و سوگند بجان پدر خوب تو که من رسیدم دام بچرکی و چربی کمی از این طرف طهای که  
باقی مانده است (کتابه از اینکه بهره من از ملکات باین هستی و کی شده است) پس از آن فرمود :

بمن خبر رسید که بشر (بار خدا و بار شکر بسیار) وارد من گردیده ، سوگند بخدا من  
گمان نمیکنم همین زدوی ایشان بر شما ساطع میشود و صاحب دولت گردند برای جماع و یگانگی که  
در راه باطلشان دارند و تقصیر و پرالنگی که شما از راه حق خود دارید ، و برای اینکه شما در راه حق از  
انام و پیشوای خود نا فرمانی میکنید و آنان در راه باطل از پیشوای خودشان پیروی مینمایند ، و آنها  
امانت او را او میگویند و شما خیانت مینمایند (بیت و پیمان آنها باید راست و شما پیمان خود را میگویند)  
و برای اصلاحی که آنها در شهرهای خودشان مینمایند (با یکدیگر الفت و دوستی و یگانگی دارند) و شما شاکر (که با)  
یکدیگر بغض و حسد و فساد و دورویی و جدائی دارید ، و این سبب منقوبت و شکست هر قوم است) پس  
(من شما را آفریدم بخدا میدانم که) اگر یکی از شما را بر قبح چوبی بکارم میترسم بند و خشک است از آن (که)  
با آن شسته و آویزان میکنند) ببرد . بار خدا یا من از ایشان (اهل کوفه) بیزار و دشمن شدم  
و ایشان هم از من ملول و سیرگشته اند ، پس بهتر از اینان را بمن خطا کن و بجای من شری با آنها  
عوض ده ، بار خدا یا دایم ای ایشانرا (از عذاب و ترس) آب کن مانند نمک در آب (ای  
اهل کوفه) آگاه باشید بخدا سوگند دوست داشتم بجای شما هزار سوار از فرزندان فرس بر سبیل  
(که نصرت و شجاعت و دجای شود بودند) برای من بود (و اینجا در تقریب فرزندان فرس بر سبیل  
شال بن شهر شاعران خواند) هَذَا لِكَ لَوْ دَعَوْتُ اَنَّا لِكُمْ مِنْهُمْ ۖ قَوَائِمٌ فِشَلْ اَوْ مِثْلُ الْاَجْمِمْ -  
یعنی ای اتم تر جماع (انتم زنجار کینه زنی است) جای نصرت و یاری اگر ایشان (یعنی منم) را بخوانی و احوالی  
از آنها مانند ابرهای تابان بسوی من میآیند . پس آن حضرت از غیر فرو داد . (بنده میفرماید) :

میگویم : اَوْ مِثْلُ اَجْمِمْ جمع دیت و معنی آن ابر است . و چشم در اینجا فصل است  
است ، و اینکه شاعر ابر تابستان را ذکر نموده برای آنست که ابر تابستان چون آب ندارد و نمرد



واری که بر آفتاب باشد آینه میرود و چنین آری غالباً در رستان می آید . و شاعر محبت آن چاهرا  
وصف نموده باینکه چون ایشان برای نصرت و یاری کردن بطلبند آنها دعوت را فوراً اجابت کرده برای  
همراهی و کمک حاضرند ، و دلیل بر این همان قول شاعر در این شعر است . \*

(۲۴) - ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ -

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ ،  
وَأَمِينًا عَلَى النَّبِيِّينَ ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ ،  
مُنِجُونَ بَيْنَ حِمَارٍ خُشِنَ وَجْهَاتِ صِمِّ ، تَشْرَبُونَ الْكَدِيرَ ، وَ  
تَأْكُلُونَ الْجَشَبَ ، وَتَفْكُونَ دِمَائَكُمْ ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ ،  
الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ ، وَالْأَنْثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ . \*

وَمِنْهَا : فَظَرْتُ فَإِذَا النَّسْلُ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَيْتُ  
بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ ، وَأَغَضَبْتُ عَلَى الْفَدَى ، وَشَرِيتُ عَلَى النَّجَى ، وَصَبَرْتُ  
عَلَى أَخْذِ الْكَلِمِ ، وَعَلَى أَمْرِ مِنْ طَعْمِ الْعَلَمِ . \*

وَمِنْهَا : وَلَمْ يَبَإِيعَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤَيِّدَهُ عَلَى الْيَسَةِ ثَمَنًا ،  
فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَايَعِ ، وَخَرِبَتْ أَمَانَةُ الْمُبْتَاعِ ، فَخَذَرُوا لِلْحَرِيقِ هَيْبَهَا ،  
وَأَعَدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا ، فَتَدَشَّتْ لَهَا ظَاهَا ، وَعَلَا سَنَاهَا ، وَأَسْفَعُوا  
الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ . \*

از خطبه های آنحضرت صلی الله علیه و آله است (که پیش از حرکت بنزدان فرموده) :  
 تحقیق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در حالیکه ترسانند و بدجهان  
 از عذاب الهی و دین بود و آنچه با نازل شد . و شما ای گروه عرب در آن هنگام ببردترین کیشش بودید  
 (که شرک و بت پرستی بود) و در بدترین جایگاه (حجاز) بسر میبردید (که فحش و فتنه و فساد در آنجا بسیار بود)  
 و در زمینهای سنگلاخ و میان مارهای نرزشهریکه از آواز نامیر میزد مانند اینکه کربودند واقامت داشتند  
 آب لجن سیاه را میآشامیدید ، و غذای خشن (مانند آرد جو پر سپوس) آرد بسته خرا ، و سگها میخورد  
 و خون یکدیگر را میریختید ، و از خوشاندان دوری میکردید (بر اثر سختی میشت و بدی اخلاق رعایت  
 صلوات رحم نمینمودید) بشمار میان شما نصب شده بود (ساخته دست خود را پرستش نمینمودید) از گناهان  
 اجتناب و دوری نمیکردید (پس بسبب وجود مقدس حضرت رسول کرم «ص» از آن زندگانی بد و فساد و فتنه  
 و بزه گرفتاریها نجات یافتید و در میان مردم دنیا بسبب ادب و بزرگی مشهور شدید ، اکنون ایام عزاداری است که بخلیفه  
 بخت و جان شین آن بزرگوار باغی شده و امانا فرمائی کنید) .

و قسمتی از این خطبه است (که پیش از خود را بعد از وفات حضرت رسول «ص» بطور اجمال بیان  
 میفرماید : چون مخالفین خلافت را که حق من بود غضب کردند )

پس (در کار خویش) اندیشه کرده و دیدم در آن هنگام بغیر از اهل بیت خود (بنی هاشم) باوری  
 ندارم (و ایشان هم نمیزانستند با آن بزرگوارین ستیزه کنند ، لذا) راضی نشدم که آنها کشته شوند ، چونکه  
 خاشاک در آن رفته بود بهم نهادم و با اینکه استخوان گلایم را گرفته بود آشامیدم ، و برگرفتمی را و نفس  
 (از بسیاری غم دادم) و بر چیزهای تلخ از طعم غلغم (که درختی است بسیار تلخ) شکیبائی نمودم .

و قسمتی از این خطبه است (که طریقه تربیت کردن عمر بن عاص با معاویه را بیان میفرماید ، و مختصر  
 این قصیده آنکه پس از فرشت ز جنگ جل حضرت کوفته تشریف آورد و در آنجا معاویه را ملایم نوشت و در آن از او محبت  
 خواست و از او بوسیله خبر بر این عبدالله بنی فرستاد ، چون خبر داد و شام شد معاویه را بداد ، پس آنکه معاویه  
 نام را خواند و اندیشه در دشت و خبر را برای گرفتن پاسخ معطل نگذاشت و کرد و می از مردم شام را طلبید و راجع  
 بخویند ای عثمان با آنها سخن گفت ، ایشان برای او وقت نموده برای نصرت یاریش خود آماده نشان دادند ،  
 بعد از آن با برادرش عقیبن بنی عثمان اینا مشورت کرد ، عقیبه گفت : عمر بن عاص را در این کار ملک طلب زیرا تو

بنفسه اگر کسی را می دید بر او آگاهی پس برای او بر لبان می نوشت و در آن کلمات را بر بسته و در حضرت و باری خویش  
و خوشحالی عثمان در غرضش بود ، عمرو در پاسخ او نوشت : نامه ترا خوانده و مقصودت را فهمیدم ، با آنکه من حاضر نیستم از دین  
اسلام خارج شده و بضاعت و گرامی و ستائش تو را آوردم و بروی علی بن ابیطالب با آنکه فضائل و شرف است شریف  
گشتم ، ای معاویه تو بر دین عثمان از حکومت شام منزول گشتی و بوسیله خویشانی از او پیروانی خلافت را بر او خود  
به دست آوردی و باین حیل مانند منی را میتوان فریب داد که در راه تو از دین گذشته و جان بازی نمایم ، معاویه چون نام او را  
خواند داشت که بدون پیروی غیرت را بر خویشش نمود ، و میداشت که او خوانان حکومت حضرت ، و عمده حکومت معاویه  
با و دارد ، عمرو هم دینا را بر آخرت اختیار کرده معاویه پیوست ، لذا حضرت میفرماید :

عمرو معاویه پیوست نکرده تا اینکه شرط کردش و بهمانی ( حکومت معاویه ) در مقابل آن با و بدید ، پس دست  
فروستند و ( دین عثمان ) برکت نیابد ، و عهد و پیمان نگیرد از ( معاویه ) سبب رسوائی او گردد ، پس  
( اکنون که عمرو معاویه پیوست ) برای جنگ آماده و شود و لوازم آنرا فراهم کنید که آتش کارزار را فروخته و  
روشنائی آن بلند شد ، و شکیبائی را شمار خود قرار دهد ( در جنگ پایداری کنید و صدایات آنرا تحمل  
شوید ) که بهتر بن راه رسیدن فتح و فیر دزی و غلبه بر دشمن شکیبائی است .

(۲۷) - وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :-

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَحَقَّهُ اللَّهُ لِلْخَاصَّةِ  
أَوَّلِيَّائِهِ ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ ، وَجَنَّةُ  
الْوَيْقَةِ ، فَمَنْ رَكِبَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الدَّلِيلِ وَثَمَرَتُهُ  
الْبَلَاءُ ، وَدُبَّتْ بِالصَّغَارِ وَالْفَنَاءِ ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ ،  
وَأَدْبَلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِضَبِيعِ الْجِهَادِ وَبَسِمِ الْخُصْفِ وَصَمِغَ الصِّفِّ .  
أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْفُرْقَةِ لِبَلَاءِ نَهَارٍ وَ  
سِرٍّ أَعْلَانَا ، وَقُلْتُ لَكُمْ : أَعَزُّوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْزُبُوا ، فَوَاللَّهِ مَا

عَزَى تَوَمُّرُ قَطٍّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا ، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَنَادَلْتُمْ حَتَّى شُئْتُ  
 عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ ، وَمِلْكُكُمْ عَلَيْكُمْ الْأَوْطَانُ ، وَهَذَا أَخُو غَايِدٍ وَقَدْ  
 وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانُ بْنُ حَسَّانٍ الْبَكْرِيَّ ، وَ  
 أَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَاحِيهَا ، وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ  
 عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْعَامِدَةَ فَيَسْتَنْعِجُ جَمْلَهُمَا وَقُبَاهَا وَقَلَائِدَهُمَا  
 وَرِعَايَتَهُمَا ، مَا تَمْنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِأَلْسِنٍ جَاعٍ وَالْأَسِيرِ حَامٍ ، ثُمَّ انْصَرَفُوا  
 وَافِرِينَ ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كُلُّهُ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ ، فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً  
 مُسْلِمًا مَاتَتْ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفَا مَا كَانَ يَكُونُ بِهِ مَلُومًا ، بَلْ كَانَ يَكُونُ بِهِ عِنْدِي  
 جَدِيرًا ، فَبَاعِجًا عَجَبًا ۖ وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهَا أَجْمَاعُ  
 هَؤُلَاءِ الْيَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَقَرُّوهُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، فَتُجَاكِرُونَ رَحَا  
 حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا بَرُّنِي : يُنَادِرُ عَلَيْكُمْ وَلَا يُغَيِّرُونَ ، وَتَغْرُونَ  
 وَلَا تُنْفِرُونَ ، وَيُعْصِي اللَّهُ وَتَرْضُونَ ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّبْرِ الْبَرِّ فِي  
 أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حَادَّةُ الْفَيْضِ أَهْلُنَا يَسْجَعُنَا الْحَرُّ ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ  
 بِالسَّبْرِ الْبَرِّ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَاةُ الْفَرِّ أَهْلُنَا يَنْسِلُ عَنَّا  
 الْبَرْدُ ، كُلُّ هَذَا فِرَارٌ مِنَ الْحَرِّ وَالْفَرِّ ، فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْفَرِّ تَفِرُونَ  
 فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّبْرِ أَفْرُ . يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ ، حُلُومُ

الْأَطْفَالِ ، وَعَقُولُ رِبَاتِ الْحِجَالِ ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَأُرَاكَ وَلَمْ أَعْرِفَكَ ،  
 مَعْرِفَةُ وَاللَّهِ جَرَتْ نَدَمًا وَأَغْفَبَتْ سَدَمًا ، قَاتِلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأَ قَلْبِي  
 فِتْنًا ، وَشَحَنَتْ صَدْرِي غَيْظًا ، وَجَرَ غَمُّوْنِي نَغَبَ الْهَمَامِ أَنْفَاسًا ، وَ  
 أَفْسَدَتْهُمْ عَلَى رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشُ : إِيَّاكَ  
 أَبْطَالِبُ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ ، اللَّهُ أَبُوهُمْ ! وَهَلْ  
 أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ هَلَامِيرًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي ؛ لَقَدْ تَهَمَّضْتُ  
 فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ ، وَهَذَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى آلِ السِّبْهِ ،  
 وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ . \*

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است (که در ادوار عمر شیرینش فرموده و اصحاب خود را  
 از جهاد کردن با معاویه ترویج و سرزنش میباید) :

پس از ستایش خداوند و درود بر رسول کرم، جهاد (کا در بار با مخالفین دین) دیری است  
 از درهای بهشت که خداوند از آبروی خواص و دوستان خود گشوده، و لباس تقوی و پرهیزگاری  
 است (اهل تقوی را از شتر مخالفین حفظ میکند مانند لباس سرباز که مارا) و زره محکم حق تعالی و سپر  
 قوی اوست (برای نجات داری اهل تقوی را از ستم دشمنان) پس هر که از روی میل و رغبت از ترک  
 کند خداوند جان و دلت و خواری و دردی بلا و گرفتاری با و میپوشاند و بر اثر این صفات و بهی  
 زبون و بیچاره میشود، و چون خداوند رحمت خود را از دل او برداشته به چیزی مبتلا گردد  
 (از کار خویش بجز آن و سرگردان ماند) و بسبب زلفتن جهاد و اهمیت ندان باین امر مهم از راه حق  
 دور شده و در راه باطل قدم میگذارد و بنگیبت و بیچارگی مبتلا گردیده، از عدل و انصاف محروم میشود  
 (سنگار را و تسلط پیدا نموده با او بجای انصاف ز قمار نخواهد کرد) . \*

آگاه باش. من شمارا بچنگیدن (مناوی و تاملین او) شب در روز و نهان و آشکار دعوت نمودم  
 گفتم پیش از آنکه آنها بجنگ شما بیایند شما بجنگشان بروید. سوگند بخدا هرگز با قومی در میان  
 خانه (دیوار) ایشان جنگ نشد و مگر آنکه ذلیل و مغلوب گشته اند. پس شما و پیغمبر خود را بسبک  
 حواله نمودید (هر یک از شما توقع داشته دیگری پیغمبر خود را بکشد). و بعد که را خوار می ساختید تا اینکه  
 (رستم غلبه پیدا نمود) از هر طرف اسواران شما غارت کردند و دیار شما از تصرفان بیرون رفت.  
 و این برادر خاند (سفیان بن عوف از قبیلہ بنی غنابہ) است که (با من معاویہ) با سواران خود بشهر نیابا  
 (یکی از شهرهای قدیم عراق و واقع در سمت شرقی فرات) وارد گردید. و حسان بن حسان کبری (دالی نام)  
 آنجا را گشت و سواران شما را از جد و آں شهر دور گردانید. و من خبر رسید که یکی از لشکریان ایشان  
 بر یک زن مسلمان و یک زن کافره ذبیحه داخل میشد و طفلان و دست بند و گردن بند با دو کتاف  
 او را میبندید. و آن زن نیز بسته از او محافظت کند مگر آنکه صد اگریه و زاری بلند نموده از خوشان خود  
 کمک بطلبد. پس دشمنان (از این کارزار) با غنیمت و دارائی بسیار بازگشتند در صورتیکه یک  
 نفر از آنها زخمی ترسیده و خونی از آنجا ریخته نشد. اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن انداخته  
 بمیرد. بر او ملاحت نیست. بلکه بزدن هم بزدن سزاوار است. ای بسا جای حیرت و گفتنی  
 است! سوگند بخدا اجتماع ایشان (معاویہ و برادران او) بر کار نادرست خودشان و تفرقه و خفا  
 شما از کار حق و درست خودتان دل را میمیراند و غم و اندوه را جلب مینماید. پس رویهای شمار نشست  
 و دلهای تان غمین گرد و رنگهاییکه در آماج تیر آنها قرار گرفته اید: (دشمن بسوی شما تیر میاندازد و شما  
 از روی بی حیثی و تفرقه داختن که دارید بسینه خود را هدف قرار داده غم و غم نشسته اید) مال شما را  
 بنمایم و شما غارت نیکند. و با شما جنگ میکنند و شما جنگ نمینمایند. و خداوند را مصیبت  
 میکنند و شمار ارضی مستید. و قبیله شما در ایام تابستان اگر کردم که بجنگ ایشان بروید گفتند اکنون  
 هو اگر هست ما را محلت و دینا سورت گرانگشته شود. و چون در ایام زمستان شمارا بجنگ ایشان  
 اگر کردم گفتند در این روزها بواسطه سردی است ما محلت ده چند آنکه سر ما بظرف گردد. شما که ایت  
 همه عذر و بهانه از جهت فرار از کار ما و سر ما بردید پس سوگند بخدا (در میان جنگ) از شما بشیر زودتر  
 فرار خواهید نمود. ای نامردانی که آثار مردانگی در شما نیست. و ای کسانیکه عقل شما مانند عقل چوپا  
 و زرنمای تاز و بچه رفته است. ای کاشش من شمارا نمیدیدم و نیست شما نخیم که سوگند بخدا آنچه شما را

شاپشیمانی دغم داند و می باشد ، خدا شمارا بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده سینم را از خشم  
 آگندید ، و در هر نفس بی در پی غم داند و بمن خوراندید ، و بسبب ناراضی ولی حقانی بمن را می تدبیرم  
 فاسد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند پس ارباب مرد و لیری هست ، ولیکن علم جنگ کردن ندارد  
 خدا پدرانش را بیامرزود ؛ ( که در گفتار خود فکر و تامل کردند ) آیا هیچک از آنان مهارت و جدیت مرا  
 در جنگ داشته و همین قدمی و دستاویژی او بیشتر از من بود ؟ هنوز بمن میت سالکی نرسیده  
 بودم که آماده جنگ گردیدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم میگذرد ( که همیشه دارای تدبیر من در  
 جنگها مناسب بود ) ولیکن راضی و تدبیر ندارد کسبکه فرمانشرا نپذیرند و پیروی از احکامش ننمایند .

(۲۸) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْبَحَتْ وَأَذْنَتْ يَوْمَ دَاعٍ ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ  
 أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلَاعٍ ، أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمُضْمَارُ ، وَغَدًا السِّبَاقُ  
 وَالتَّبَقُّهُ الْجَنَّةُ وَالْعَنَابَةُ النَّارُ ، أَفَلَا نَأْتِبُ مِنْ خُطْبَتِي قَبْلَ  
 مَنَيبَتِي ، أَلَا عَامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُوسَةٍ أَلَا وَإِنَّكُمْ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ  
 مِنْ وَرَائِهِ أَجَلٌ ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلٍ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ  
 وَلَمْ يَضُرَّهُ أَجَلُهُ ، وَمَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ أَمَلٍ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلٍ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ  
 وَخَسِرَ أَجَلُهُ ، أَلَا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ أَلَا وَإِنِّي لَأُرَى  
 أَرْكَاءَ الْجَنَّةِ نَامٍ طَالِبِيهَا ، وَلَا كَأَنَّ النَّارَ نَامَ هَارِبُهَا ؛ أَلَا إِنَّهُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ  
 الْحَيُّ بَصَرُهُ الْبَاطِلُ ، وَمَنْ لَا يَسْتَفِيدُ بِهِ الْهُدَى يَجْتَهِدُ الضَّلَالِ إِلَى الزَّوْدِ ،  
 أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظُّعْنِ ، وَدُلُّنَا عَلَى الزَّادِ ، وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ

عَلَيْكُمْ آتِبَاعُ الْهُوَى وَطُوبَى الْأَمَلِ . فَرُدُّوْا فِي الدُّنْيَا مِمَّا  
تَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا . \*

أَقُولُ : إِنَّهُ لَوْ كَانَ كَلَامُ يَأْخُذُ بِالْأَعْنَاقِ إِلَى الزُّهْدِ فِي  
الدُّنْيَا وَهَضَطَ إِلَى عَمَلِ الْآخِرَةِ لَكَانَ هَذَا الْكَلَامُ ، وَكَفَى بِهِ قَاطِعًا  
لِعِلَاقِ الْأُمَالِ ، وَقَارِ حَازِنَادِ الْإِنْعَاظِ وَالْإِزْدِجَارِ ، وَمِنْ أَعْجَبِهِ  
قَوْلُهُ ( عَلَيْهِ السَّلَامُ ) : الْأَوَّلُ الْيَوْمَ الْمَضْمَارُ وَغَدًا الْيَتَبَاقُ ، وَ  
السَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ - فَإِنَّ فِيهِ مَعَ فَحَامَةِ اللَّفْظِ وَعَظَمِ  
فَدَائِ الْمَعْنَى وَصَادِقِ التَّمَثِيلِ وَوَافِعِ الشَّبِيهِ سِرًّا عَجَبًا وَمَعْنًى لَطِيفًا  
وَهُوَ قَوْلُهُ ( عَلَيْهِ السَّلَامُ ) : « وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ ، وَالْغَايَةُ النَّارُ »  
فَخَالَفَ بَيْنَ اللَّفْظَيْنِ لِاخْتِلَافِ الْمَعْنَيَيْنِ ، وَلَمْ يَقُلِ السَّبْقَةُ النَّارُ  
كَأَمَّا أَلَسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ ، لِأَنَّ الْإِسْبَاقَ إِنَّمَا يَكُونُ إِلَى أَمْرٍ مُحْبُوبٍ  
وَعَرَضٍ مَطْلُوبٍ ، وَهَذِهِ صِفَةُ الْجَنَّةِ ، وَلَكِنَّ هَذَا الْمَعْنَى مُوجُودًا  
فِي النَّارِ ( نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهَا ) فَلَمْ يَجْزِ أَنْ يَقُولَ وَالسَّبْقَةُ النَّارُ ، بَلْ  
قَالَ : وَالْغَايَةُ النَّارُ ، لِأَنَّ الْغَايَةَ قَدْ بَدَّيْهَا إِلَيْهَا مِنْ لَابَسَرٍ  
إِلَيْنِهَا إِلَيْهَا ، وَمَنْ يَسَرُّ ذَلِكَ فَصَلِّحْ أَنْ يُعْتَبِرَ بِهَا عَيْنُ الْأَمْرِ  
مَعَانِي فِي هَذَا الْمَوْضِعِ كَالْمَصِيرِ إِلَى الْمَالِ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : قُلْ مَتَّعُوا



فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ، وَلَا يَجُوزُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَنْ يُقَالَ: فَإِنَّ  
 سَبْقَكُمْ (يَكُونُ الْبَاءُ) إِلَى النَّارِ، فَأَمَّلَ ذَلِكَ فَبَاطِنُهُ عَجَبٌ غَوْرٌ  
 بَعِيدٌ لَطِيفٌ، وَكَذَلِكَ أَكْثَرُ كَلَامِهِ (عَلَيْكُمْ) وَفِي بَعْضِ الْكُتُبِ وَقَدْ  
 جَاءَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: وَالسَّبْقُ الْجَهْتُ (بِغَمِّ الْيَمِينِ) وَالسَّبْقُ  
 عِنْدَهُمْ اسْمٌ لِمَا يُجْعَلُ لِلتَّابِقِ إِذَا سَبَقَ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرَضٍ وَالْمُعْتَبَرُ  
 مُنْفَارٍ بَانَ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَذْمُومِ، وَإِنَّمَا  
 يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَحْمُودِ . ❦

از خطبه های اخضرّت علیه السلام است (که در بی اعتمادی بدینا دنیا نشاندن برای آخرت است)  
 پس از سنایش حضرت باری دور و بر پیغمبر اکرم، تحقیق دنیا پشت کرده و بفارغ  
 وجهه الی (شار از چیزانی که آن علامه دارید) آگاه نماید، و آخرت نزدیک است و آشکار شده است  
 (دنيا برای هر کس در گذر است و آخرت که بر دل محقق پیدا میکند آدمی است) پس دنیا فانی نباید دل بست  
 و برای رفتن بجایگاه همیشه بایستی آماده گردید (آگاه باشید امروز (مدتی که از عمر باقی مانده) بر اثر انجام  
 کارهای نیکو در سیدن باخلاق پسندیده) روزی مضمار و روز مهیا شدن است (که از لذات دنیوی باید  
 چشم پوشید) و فردا (آخرت) روز پیشی گرفتن است (مضمار مدتی را گویند که اسبها را برای روزی  
 و اسب دوانی تربیت میکند این طریق که مدتی بر علق اسب میافزایند تا خوب فریب پذیر گردد و پس از آن مدتی  
 در ریختن آغوش بر علق افزوده اند که میبکنند تا بغیر اعتمادی برسد و اسب از غای بیرون آید و برای روز مسابقه حاضر باشد)  
 و پیشی گرفتن (برنده مسابقه) بهشت است، و پایان (عقب مانده) آتش است (هر که در این مدت  
 مضمار خود را با اعمال صالحه و اخلاق پسندیده ریاضت داد و تربیت نود، فردا در آن میدان انجمن سبقت گیرد  
 و بهشت را برآید، و هر که در آن کوتاهی نمود و غفلت در زنده فردا ندارد و شرمسار گردیده در آتش اخل نمود)  
 پس آیا نیست کسی که پیش از رسیدن مرگش از گناه خود توبه کند؟ و آیا نیست کسی که پیش از

رسید روز پنجشنبه خود برای نجات خویشتن (از عذاب الهی) چاره‌ای نماید ؟ (که در انبکونی بجا آورد که در آن روز پنج چیز باعث نجات می‌شود که اعمال ساله) آگاه باشید ، شما در ایام امید و آرزو هستید (پنجای شب) و استراحت کافی (که از بی‌آلای مرگ است) (که بجزیر میرسد) پس یکسکه در روزهای امید و آرزوی خود پاشید از رسیدن عذابش کار کرد (خلق یاری و خداوند را بندگی نمود) غشش و ارفع بخشید و مرگش زبانی دارد و بنا دارد ، و یکسکه در آن ایام پیش از رسیدن اجل که تا می‌کشد (زبانندگان یاری و خداوند را بندگی نمود) کارشش فرار است و از مرگ زبان خواهد برد (زبانپشانی از تقصیر در خدمت خلق و بندگی خالق در وقت مردن سودی ندارد و در نجات از قیامت زبان خواهد برد) آگاه باشید ، عمل کنید (در خدمت خلق و عبادت خالق بکوشید) در وقت راحتی و آسایشی (مستقیم دستتان ببرد) بهمانطور که کار بکنید در وقتی که خوف و ترس بر شما مسلط می‌شود (چون بر وقت بشر محتاج و مضطر گردد با غلوس و عاقبت تمام بکشد برای نجات بکوشد ، لذا حضرت دستور میدهد که در موقع خوشی و آسایشی که گزیدای از خداوند بماند از آن غافل نباشید که باعث پشیمانی است) آگاه باشید ، من نمی‌ماند بهشت ندیده‌ام که خوان آن در خواب غفلت باشد ، و خداوند را مانند آتش که گریزان از آن در خواب می‌دوشی باشد ! (شگفتی از مردمانی است که از بزرگترین نعمت‌ها که بهشت باشد غافل مانده اند و حال آنکه برای کوچکترین عجزهای کوشش میکنند ، و از آخرت و دوری از چنین آتش باین بزرگی بی‌پروا هستند و می‌گویند از ترس مغرب باران که وسیله زیاد برسیا گیرند) آگاه باشید هر که از حق قطع نکرد ، زبان باطل خطا را بر زمین و هر که را بدایت برادر است نیارد ، ضلالت و گمراهی و راه هلاکت و بیچارگی بگشاید ، آگاه باشید ، شما نامور شده‌اید (چهارده نادره مگر) بکوچ کردن (در بین بزرگان سرابری بانی) و ولایت شده‌اید و توشه برداشتن (در قرآن کریم ص ۳۱) میفرماید : تَوَدُّوْا قَاتِلَ خَيْرَ الْمَوْتِ اِنَّ الْقَتْلَ بَيْنَ سَفَرٍ وَ تَوَشُّهٍ بردارید و بهترن توشه بر بهترین کاری است) و در چیز است ترسناکترین چیز یکدیگر شما از آن بیم دارم که غیبت هوای نفس (که خاتق را پیش چشم شما می‌پوشاند) و دیگری طول و آرزو دست (که شما را از توبه زاده و توشه آخرت غافل گرداند) پس در دنیا توبه توشه نمایند چیزی را (از خدمت بخلی و بندگی خالق) که فردای قیامت خود را (از عذاب آبدی) بآن حفظ کنید . (بیدار می‌فرماید) :

میگویم : اگر باشد کلامی که مردم را بزند و بی رغبتی در دنیا و کارهای دنیوی که بکار آخرت آید و او را تمایز برآیند بین کلام حضرت است و پس که مردم را از اعمال و آرزوهای که عاقبت فسادانی بآن دارند منصرف نماید ، و شعله‌های پند و نصیحت از حصیان و نافرمانی از خدا و رسول را بیافزود ، و شکفتن سخن

آنحضرت است که بفرماید : **أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمَضَارَّ وَغَدًا السَّيْبَانُ وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَ**  
**الْغَايَةُ النَّارُ** زیرا در این کلام با وجود غفلت لفظ و بزرگی معنی و با تمسک و تشبیه که مطابق واقع و نفس الامر  
است رازی نگفت و معنای لطیف است که فرموده : **وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ** پس  
برای جنّت و معنی و در جود لفظ بیان کرده یعنی لفظ **السَّبْقَةُ** را برای بهشت و لفظ **الْغَايَةُ** را برای  
آتش بیان نموده و فرموده : **وَالسَّبْقَةُ النَّارُ** چنانکه فرموده : **وَالسَّبْقَةُ الْجَنَّةُ** زیرا لفظ **السَّيْبَانُ**  
در پیش گرفتن برای امر محبوب و مقصود مطلوب میباشد که صفت بهشت است و این معنی در آتش موجود نیست  
« که از آن آتش پناه بخدا ببریم » پس جایز نموده که بفرماید : **وَالسَّبْقَةُ النَّارُ** ، بلکه فرموده : **وَالْغَايَةُ النَّارُ**  
زیرا غایت برای کسی که بدو انجمن میگردد گاهی شادی میآورد و گاهی سرور میگرداند  
پس تعبیر از این دو لفظ برای هر دو معنی صلاحیت دارد ، و این کلمه غایت در اینجا مانند کلمه **مَصِير** و حال  
است که خداوند متعال فرموده (در قرآن کریم ص ۵۲) **قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّا مَصِيرُهُمْ** که **إِلَى النَّارِ**  
یعنی بگو از کارهای شما ایستاده نداشت برید پس بایان کار شما بآتش است . و جایز نیست در این موضع  
گفته شود **فَإِنَّا سَبَقْنَا إِلَى النَّارِ** پس در این گفتار شامل دانسته کن که باطن آن تکلف آدر و  
زنی آن دور است . و بیشتر سخنان آنحضرت چنین است ، و در بعضی از نسخ هست که در روایت  
دیگری **سَبْقَةُ** بضم سین وارد شده و **سَبْقَةُ** بضم سین نزد عرب اسم مال یا ناسی است که جایز  
و اذنه میشود بوقت گیرنده و قتی که پیشی میگیرد ، و معنی **سَبْقَةُ** بفتح و بضم سین بهم نزدیک است ،  
زیرا **سَبْقَةُ** بضم سین جزای کار امر مذموم و نیکو بوده نیست ، بلکه یاد آتشکاری است که بر  
امر محبوب و پسندیده باشد . \*

(۲۹) **وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :**

**أَيُّهَا النَّاسُ الْجُمُعَةُ أَبَدَانَهُمْ ، الْخُلَافَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ، كَلَامُهُمْ**  
**بُؤْهِ الْقَطْمُ الصِّلَابُ ، وَقِعْلُكُمْ بَطْمُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ ! تَقُولُونَ**  
**فِي الْجَالِسِ : كَيْتَ وَكَيْتَ ، فَإِذَا جَاءَ الْفِتْنَالُ قُلْتُمْ :** **يَهْدِي**

جَبَادٍ ، مَا عَزَتْ دَعْوُهُ مِنْ دَعَاكَ ، وَلَا اسْتَرَا حَ قَلْبُ مَنْ فَا سَاكَ ،  
 اَعَايِلُ بِأَضَالِيلٍ ، دِفَاعَ ذِي الدِّبَنِ الْمَطُولِ ، لَا تَمْنَحُ الضَّمَمَ لِلذَّلِيلِ ،  
 وَلَا بُدْرَكَ الْحَقِّ إِلَّا بِالْحَيْدِ . أَيْ : اِرْجِعْ دَارَكَ تَمْنَعُونَ ؟ وَمَعَ آيِ  
 إِمَامٍ يَعْصِي تَقَالِيُونَ ؟ الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مِنْ غَرَبُومُهُ ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ  
 فَازَ وَاللَّهِ بِالسَّهْمِ الْأَخْبَبِ ، وَمَنْ رَفَى بِكُمْ فَقَدْ رَفَى بِأَفْوَى نَاصِلِ ،  
 أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصْدَقُ قَوْلَكُمْ ، وَلَا أَطْعَمُ فِي نَصْرِكُمْ ، وَلَا أُوْعِدُ أَعْدَاءَكُمْ  
 بِكُمْ ، مَا بِالْأَكْرِ ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ ؟ مَا طِبُّكُمْ ؟ أَلْفُورُ رِجَالٍ أَمْثَالُكُمْ  
 أَقُولُ لَا يَنْفَعُكُمْ عَلَيْهِ ؟ وَغَفْلَةُ مَنْ غَبِرَ وَرَعٍ ؟ وَطَعَا فِي غَيْرِ حَقٍّ !

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در توجع و سرزنش اصحاب از جهت شتاب و سهل  
 انگاری در جنگیدن با دشمن) :

ای مردمی که بدنهائشان جمع و اندیشه ناآرزو و تابشان مختلف است ، سخنان شما  
 (لاف و گرافان) سنگهای سخت را نرم میکند ، و کار شما (که در غار نشسته برای جنگیدن با  
 دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما بطع میاندازد (که آنچه دارید تحقیر در آورده بر شما دست یابند)  
 در مجالس (که دور هم نشسته اید) چنین و چنان بگویند (لاف و گراف بسیار گفته اظهار دلیری و  
 مردانگی مینمایند) و چون وقت جنگیدن با دشمن پیش آید بگویند : جهادی جَبَادِ یعنی ای  
 جنگ از ما دور شو (جمله جهادی جَبَادِ مثلی است که عرب در وقت فرار از دشمن بزبان میآورد) و تو  
 کسیکه شمارا (بصورت دباری خود) خواند پذیرفته نشد (برز! او را باری نکردی) کسیکه در باره شما زحمت  
 و رنج کشید دل او را حقی و آسایش نیافت ، عذر ما و بهانهها (ی نابراری ز قن مجاهد و جنگیدن با دشمن درست  
 نیست و سبب) ضلالت و گمراهی است مانند بدکاری که بدهی خود را (بدون عذر) بتأخیر اندازد (چون

نیخواهد و ایش را از کینه همان پیشتر رود و امروز و فردا گوید ، شایم چون بنخواهید بجای آورید بهای نادرست پیش  
آورده امروز و فردا بگویند و بر این ناسخه خود را ذلیل و خوار میگردانید (و ذلیل تر پسند نیست و از ظلم و ستمی  
(که بر او وارد میشود) مانع گردد ، و حق (و آسایش برای هیچ قومی) بدست نیاید مگر تلاش و کوشش  
(پس با اینکه در خانه نشسته بجای و میرد تا دشمن را منسوب و سرکوب گردانید آسایش و آسودگی خواستن خلافت)  
که ام خانه (و یاری) را بعد از خانه خود (از تصرف و خرابی دشمن) باز میدارید ؟ (در سقیه شمار از خانه تان  
بیرون نمودند) و با کلام امام و امیری بعد از من بجای و میرد ؟ (که دشمن را بخرد و در نماند) سوگند بخدا قسم  
خورد هر کسی هست که شما را فریب داد و آید (زیرا شما امیر خود را به تصرف و یاری و عدد داده و فیکه با دشمن در بار  
شد از این پست گردانید برای کارزار بهانه پیش آوردید) و کسیکه بکشت و همرای شما بسته نگار شد (به دشمن  
عقبه پیدانود) سوگند بخدا (مانند کسی است که در تیراندازی با شرط) رسته نگار شده به تیری که (از به تیراندازی  
که برای قمار تعیین شده) بی نصیب تر (پزشارت تر) است ، و کسیکه بکشت شما تیراندازد (بجای دشمن  
و بخوار از ظلم و تعدی او جلوه گر نماید) پس به تیر سرش بسته بی پیکان تیرانداخته (دشمن تیری اگر نشان  
هم برسد که اگر بخوار بود و شما هم اگر دشمن دست یابید بر اثر ترس و بی که دارد بنشیند از پیش روی او مخالفت  
نماید) سوگند بخدا صبح که دم در حالیکه گفتار (عهد و جان) شمار با او رنموده بهر ایش شما طمع ندارم ، و  
دشمن (صدای و هیاهو) را با شناخت شما بیم نمیدهم (زیرا بی وفایی و بدقولی شمار پس و دشمن آشکار گردیده است)  
چگونه است حال شما (که هر چه شمار بکشت با دشمن ترغیب میکنم سهل نمائید) چیست داروی درد شما  
(تا آماده سازم) بچه چیز علاج میدهد (تا چاره کنم) دشمنان مردمانی هستند مانند شما (چرا شما مانند  
نمیشید و از آنان بدل خود خوف و ترس راه داده ؟) آیا میگویند گفتار مرا که نمیدانید و عفا و بآن ندارید ؟  
درای زمین بجای و بیکدیگر میگویند : چنین چنان خواهیم کرد در صورتیکه اصلاً از او چیکیدن با دشمن ندارید (و آیا  
در دوری از ماضی غفلت دارید ؟ (پس بیدار شوید) آیا در غیر حق طمع دارید ؟ (در راه باطل و نافذنی  
خدا و رسول و امام برخی سودی تصور نکنید ؟ نه چنین است ، بلکه طمع قطع برود از راه باطل و غفلت در ماضی  
و گفتار بدون علم و اغفاد سبب به بخشی و بیچارگی در دنیا و آخرت است) .

(۳۰) - (وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ) -  
(فِي مَعْنَى قَتْلِ عُثْمَانَ) -

لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلًا ، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِرًا ، غَيْرَ أَنَّ  
 مَنْ نَصَرَهُ لَا يَسْطِيعُ أَنْ يَقُولَ : خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَبِيرُهُ وَمَنْ خَذَلَهُ  
 لَا يَسْطِيعُ أَنْ يَقُولَ : نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَبِيرُ مَنِّي ، وَأَنَا جَامِعُ لِكُلِّ أَمْرٍ :  
 إِنَّمَا تُرْفَأُ سَاءُ الْأَثَرَةِ ، وَجَزَعُكُمْ فَأَسَاءُ الْحَجَجِ ، وَلِلَّهِ حُكْمٌ وَقَعَ فِي  
 السَّنَائِرِ وَالْجَارِعِ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کشتن عثمان :  
 اگر بکشتن او امر داده بودم هر آینه کشته او بودم ، و اگر جلو گیری کرده بودم هر آینه یاد  
 بودم ( پس کشته گان او در این باب باین طور نگذشتند تا آنرا از امر باین کرده باشم ) لیکن ( بعد از آن ) کسیکه یاری  
 کرد او را ( مردان این حکم جمعی از بنی امیه ) نمیتواند بگوید : من بهترم از کسیکه خوار کرد ( باری نمود )  
 او را ، و کسیکه خوار کرد او را ( کردی از مهاجرین و انصار ) نمیتواند بگوید : باری نمود او را ، کسیکه  
 از من بهتر است ( غرض حضرت در اینجا کوهش عثمان است ) پس من اکنون سبب کشته شدن او را ( بطور  
 اختصار ) برای شما بیان میکنم : عثمان خلافت را برای خود اختیار کرد و در آن استبداد بخرج داد  
 خود سری نمود ( بی مشورت و بلاخط رضای امت هر کاری میخواست انجام میداد ) پس بدو که چنین  
 امری را اختیار نموده و در آن استبداد بکار برد ، و شما ( از ظلم و جور او ) بی تابانی میکردید ( شبیه  
 بنمودید و باین جهت او را بقتل رسانیدید ) پس شما هم در این میان سبب بد کردید ( بایستی صبر نمودید تا این  
 امر بهواری باصلاح بیاید و یا از در او متفرق میشدید تا حق بصاحبش بر میگشت ) و خدا را حکم ثابت  
 درباره کسیکه استبداد بخرج داده خود سری نموده و کسیکه در کشتن او بی تابانی کرده است  
 ( خداوند در روز قیامت بیان ایشان حکم خواهد فرمود و هر یک را باندازه جرم و تقصیرش کیفر خواهد داد ) .

﴿۳۱﴾ وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿﴾

{ لَمَّا أَنْفَذَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ إِلَى الزُّبَيْرِ قَبْلَ قُوعِ  
الْحَرْبِ يَوْمَ الْحَلِ لِيُسَفِّهُ إِلَى طَاعِيهِ :

لَا تَلْفَنَنَّ طَلِمَةَ فَإِنَّكَ إِنْ نَلَفَهُ يُجَدِّهِ كَالثَّوْرِ عَافِصًا فَإِنَّهُ  
بَرَكَبُ الصَّعْبِ وَيَقُولُ : هُوَ الذَّلُولُ ۱ وَلَكِنَّ الْوَيْلَ لِلزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ  
أَبْنُ عَرِيكَةٍ ، فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ : عَرَفَنِي بِالْحِجَازِ  
وَأَنْكَرَنِي بِالْعِرَاقِ ، فَمَا عَدَايَ مَبْدَأُ ؟ ۲

أَقُولُ : هُوَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَوَّلُ مَنْ سَمِعَتْ مِنْهُ

هَذِهِ الْكَلِمَةُ ، أَعْنِي : فَمَا عَدَايَ مَبْدَأُ ؟ ۳

از سخنان آنحضرت علیه السلام است پیش از واقعه جنگ جمل در وقتی که عبد الله بن عباس را نزد زبیر فرستاد تا او را با طاعت حضرت بر گرداند .

البته طعمه را ملاقات مکن ، زیرا اگر او را ملاقات کنی میبای مانند گاوای که شاخ خود را بر  
دین کرده (هر یک که نزدیک او رود و شاخ زدن است ، گنا بر او آید و طعمه بفتند و فسادشول است و از  
بکبر و نخوت گوشتش بخورند و بجایش نمیدهند) سوار شتر سرکش میشود و میگوید : آن شتر رام است  
(کارهای او را بر شتر گزیده از نادانی و خود سری آسان بشمارد) و لیکن زبیر را ملاقات مکن ، زیرا طبیعت او  
زمر (جن خلق و فرما برادرش بیشتر) است و با او بگو : پسردانی تو (ما زبیر عینه و ابرو و طاعت است)  
میگوید تو مرا در حجاز (مدینه) شناسختی (بن بیتی کردی) و در عراق (بصره) انکار نمودی  
(بعد و بیانی خود را نسبت از طاعت من خارج ندی) پس چه چیز ترا منصرف کرد از آنچه بر تو ظاهر و نمود  
گردیده بود (چه رود که بعد و همان خود را نسبت با من در عهد و مخالفت و کار زبیر آردی . بندگی فرماید) :

میکویم: انحضرت علیہ السلام اول کسی است که این کلمه «فَاعْلَمْ أَنَّمَا بُدِّلَا» از او

شنیده شده است .

(۳۲) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَمُودٍ ، وَزَمَنٍ كَنُودٍ ، بُعِدَ  
فِيهِ الْمُحْسِنُ مِيسَبًا ، وَبُرِّدَ الظَّالِمُ فِيهِ عُقُودًا ، لَا تَنْفَعُ بِمَا عَلَيْنَا ،  
وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جِهَلْنَا ، وَلَا نَتَخَوُّ قَارِعَةً حَتَّى تَحِلَّ بِنَا . فَالْنَّاسُ  
عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ : مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادُ فِي الْأَرْضِ إِلَّا  
مَهَانَةً نَفْسِهِ ، وَكَلَالَةً حُلِيِّهِ ، وَنَضِيبُضٌ وَفِرُّهُ . وَمِنْهُمْ الْأَصْلُتُ  
لِسَفِيهِ ، وَالْمُعْلَنُ بِشَرِّهِ ، وَالْجَلْبُ بِخَبْلِهِ وَرَجْلِهِ ، قَدْ أَشْرَطَ  
نَفْسَهُ ، وَأَوْقَى دِينَهُ ، لِحُطَامِ بَنُوْزِهِ ، أَوْ مَقْبِ بَقُودِهِ ، أَوْ  
مِنْجَرِ بَقَرَعِهِ ، وَلَيْسَ الْمَجْرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا ، وَمِمَّا لَكَ  
عِنْدَ اللَّهِ عَوَضًا . وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ ، وَلَا يَطْلُبُ  
الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا ، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ ،  
وَشَتَرَ مِنْ ثَوْبِهِ ، وَزَخَرَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ ، وَاتَّخَذَ سِرًّا لِلَّهِ  
زُرْبَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ . وَمِنْهُمْ مَنْ أَفْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ  
ضَوْؤُهُ نَفْسِهِ ، وَأَفْطَاعُ سَبِيهِ ، فَفَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ .



فَحَلَّى بِاسْمِ الْفَاعَةِ ، وَزَيَّنَ بِلُيَاسٍ هُلَا الزَّمَادَةِ ، وَلَبَسَ مِنْ ذَلِكَ  
 فِي مَرَاجٍ وَلَا مَعْدَى . وَبَقِيَ رِجَالُ غَضِّ أَبْصَارِهِمْ ذِكْرُ الْمَرْجِ ،  
 وَأَرَاكَ دُمُوعُهُمْ خَوْفُ الْحَشْرِ ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدَتَيْنِ ، وَخِثَافٍ  
 مُتَمَوِّجٍ ، وَسَاكِبٍ مَكْمُومٍ ، وَذَاعِ خُلَاصٍ ، وَتُكْلَانِ مُوَجِّعٍ ،  
 فَدَاحِلُهُمُ النَّقْبَةُ ، وَشَمْلُهُمُ الدَّلَالَةُ ، فَهُمْ فِي بَحْرِ الْأَجَاجِ ، أَفْوَاهُهُمْ  
 ضَامِرَةٌ ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ ، فَدَعَوْهُمْ إِلَى مَلُوءٍ ، وَفِيهِ رَاحَتُهُمْ ذُلُوءٌ  
 وَفُلُوءٌ إِلَى قُلُوءٍ . فَلَنَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ خُثَالَةِ الْفَرْطِ  
 وَقُرَاضَةِ الْجَلِيمِ ، وَتَعْطُوا عَنِ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْطَ بِكُمْ مَنْ  
 بَعْدَكُمْ ، وَارْضَوْهَا ذِمَّةً فَإِنَّهَا قَدْ رَضَتْ مِنْ كَانَ أَشْفَقَ  
 بِهَا مِنْكُمْ . #

أَقُولُ : هَذِهِ الْخُطْبَةُ رُفَعَتْ بِهَا مِنْ لَعَلِّهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ ،  
 وَهِيَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِي لَا يَشْكُ فِيهِ ، وَ  
 ابْنُ الدَّهَبِ مِنَ الرَّغَامِ ؟ وَالْعَدْبُ مِنْ الْأَجَاجِ ؟ وَفَدَدٌ عَلَى  
 ذَلِكَ الدَّلِيلِ الْخَرِيبُ وَنَفْدَةُ النَّافِدِ الْبَصِيرُ عَسْرُوا بَيْنَ بَحْرِ الْجَاخِظِ  
 فَإِنَّهُ ذَكَرَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ وَالنَّبَبِينَ ، وَذَكَرَ مِنْ تَسْمِيَّتِهَا  
 إِلَى مُعَاوِيَةَ ، قُلُوءًا : هِيَ بِكَلَامِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَشْبَهُ ، وَمَعْدَى

فِي تَصْنِيفِ النَّاسِ بِالْإِجَارِ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْفَهْمِ وَالْإِذْلَالِ وَ  
 مِنَ الْقَبْضَةِ وَالْخَوْفِ الْبَقِي . قَالَ : وَمَنْ وَجَدْنَا مُعَاوِيَةَ فِي حَالِ  
 مِنَ الْأَحْوَالِ بِهَذَا فِي كَلَامِهِ مَلَكَ الزُّهَادِ ، وَمَذَا هَبَّ الْعَبْدَانِ

از خطبه های اخفیت علی التلایم است (در حکایت از اهل زمان خود)

ای مردم . واضح کردیم (واقع شده ایم) در روزگاری که (مردم آن) بسته کار و کفران  
 کنند نیست بستند ، بیکو کار در آن بدکار شمرده میشود ، و ظالم تخت خود را میافزاید ، از آنچه  
 که میدانیم بهره ای نبریم (برونق علم خود غفل میکنیم) و از آنچه را که نمیدانیم پیشترسیم ، و (برائندانی و  
 تخت) از بالای بزرگ نیز سیم تا بلند با او دشو (بنابست کار خود فکر میکنیم تا آنجا که بدبختی و بچارگی  
 بشمار کردیم) در این زمان مردم بر چهار خفتند : اول کسی است که او را از فقر و فساد منع نمیکند مگر بچارگی  
 و گندی شمشیر دمی مال او . دوم کسیست که شمشیر از غفلت کشیده و شتر خود را آشکار ساخته سوار  
 و پیاده (نگران) خویش را گرد آورده ، برای فقر و فساد خویش را آماده نموده ، و پیش را بنا و کرده  
 (از دست داده) است برای متاعی که بغنیمت برآید ، یا برای سواری که پیشتر خود قرار دهد (برای  
 افکار خجسته بزرگی) یا برای تبری که بر آن برآید (و مردم بیخوابش را نباشد) و بد تجارتی است که خود را  
 و بهشتی که خداوند آنرا برای تو قرار داده بفروشی و بهای آن دینار بگیرد . سوم کسی است که دینار را  
 بعل آخرت (تظاهر بعبادت و بندگی) میطلبد و آخرت را بعل دنیا (زهد و تقوی و عبادت حقیقی) خواند  
 نیست ، خود را با وقار و طمأنینه نشان میدهد (مانند پرنیزگانان تواضع و فروتنی از خود ظاهرنموده) و گاه  
 خویش را نزدیک بهم گذارده (مانند مردم بی اذیت و آزار در راه رفتن آهسته آهسته قدم بر میدارد)  
 و (برای عبادت و بندگی) دامن جامه اش را جمع کرده بسرعت تمام راه میرود ، و خود را برای امین قرار  
 دادن و مورد وثوق گشتن (زهد مردم زهد و تقوی) آراسته نموده ، و پرده خداوند (راه دین  
 و شریعت) را وسیله مصیبت قرار داده (خود را بلباس این جلوه داده با جلد و تزویر برای صید متاع  
 دنیا و طبعیال و درانی در راه مردم دام افکنده) چهارم کسی است که بر اثر حقارت و پستی فتنه شدن  
 و سببهای که مقام ریاست برسد از خواستن انتقام خانه نشین گردیده است و چون دسترس

آرزوهای خود را در جهان حالی که مانده خویش را قانع نشان داده بلیکس اهل زهد و تقوی زینت  
 میدهد ، و حال آنکه نه در اندرون خود که شب آرام میگیرد و نه در بیرون که روز بسر میرد ( بهیچوقت )  
 اهل قناعت و زهد نیست . و مردانی چند باقی مانده اند که یا در روز باز پسین چشبهای ایشان را  
 ( از لذات دنیا ) پوشانده است ، و از بیم آن روز ایشان را جاری است ، پس بعضی از آنها را مانده  
 در سیده اند ( بر اثر انکار تنگداری مانده کارهای ناشایسته از زبان مردم بیرون رفته یا منزوی شده اند ) و  
 جمعی تر سناک و خوار ، و برخی خاموش و دهن بسته مانده اند ( که نمیتوانند حق را آشکار کنند ) و  
 بعضی از روی اخلاص درستی ( مردم را براه حق ) دعوت میکنند ، یا آنکه خدا را از روی اخلاص  
 خوانده آمرزش میطلبند ، و گروهی ( بر اثر جورستکاران ) اندوگین و بنحورند ، و یقیناً و پنهان  
 شدن ( از دشمنان ) ایشان را گشام کرده ( بطوریکه هیچکس آنها را نباشد ) و زلفت و خواری را ناز  
 فرا گرفته ، پس ایشان در دریای شور فرو رفته و با نشان بسته و دلشان زخمدار است ، و مردمان  
 را پسنداده اند تا اینکه ملول و رنجیده شدند ( چون ببخاک آنها کوشش نموده اغشانی باشان نمودند ) و  
 بر اثر مغلوبیت ذلیل و خوار گشته گشته گردیدند تا اینکه کم شدند ، پس باید دنیا ( لی که ز قمارش  
 بایگان چنین بوده ) در نظر شما کو چکتر باشد از قناله برک درخت ستم ( درختی است در میان آن که برگ  
 آن در دماغی بجا میبرد ) و از غرور و برزه ای که از شقاوت میافتد ( بنحکم شقاوتی که در پیشم گوشت و گوشت  
 آن ) و پند گیرید ( جنبه شومی ) از احوال پیرشینیان ( رفتند و بجزای ایشان رسیدند ) پیش از آنکه  
 آیند کان از حال شما پند گیرند ، و در آنکند دنیا را که مذموم و ناپسندیده است ، زیرا دنیا با کسی که  
 بیش از شایان علاقه و دوستی داشته و فانی شود . ( سید رضی فرماید )

میگویم : نادانی ، این خطبه را بمعایه نیست داده . و شکست ویری نیست و اینک  
 این خطبه از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است ، و کجا برابری میکند نوشته طلا با خاک و مرتبه  
 آب شیرین با آب شور ؟ ! و ولایت نموده بر درستی این سخن را بنمای ماهر و شفیق  
 از استقصای : عمر دین بجز حافظ که این خطبه را در کتاب « بیان و تبیین » بیان کرده  
 پس از آن گفته : این خطبه بکلام علی علیه السلام شبیه تر و بر روش آنحضرت در تقسیم مردم  
 و ششمی و انصاف ایشان و خبر دادن از احوال آنها : مغلوبیت ، خواری ، یقیناً و  
 خوف لا یتروکسزا و آوار تر است ، ( و نیز در آن کتاب ) گفته : ما معاویه را در کجایا فقیه کرده

کلام خود راه زانو پیش گیرد و در پیشندگان خدا رفتار نماید ؟

(۱۲۳) ﴿وَمِنْ حُطْبَةِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقَائِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ :  
دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِبَيْتِ قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ ،  
فَقَالَ لِي : مَا قِيَمَةُ هَذَا النَّعْلِ ؟ فَقُلْتُ : لَا قِيَمَةَ لَهَا ، فَقَالَ  
(عَلَيْهِ السَّلَامُ) : وَاللَّهِ لَيْتَنِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَرْتِكُ إِلَّا أَنْ أُفِيَمَ  
حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بِاطِلًا ، فُتُخْرِجَ فُحْطَبَ النَّاسِ ، فَقَالَ :

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ  
أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ بِفَرُّ كِتَابًا ، وَلَا بِدَعَى بُؤَدَ ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى  
بَوَّأَهُمْ مَحَلَّهُمْ ، وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجِلَهُمْ ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ ، وَ  
أَطَاعَتْ صَفَاتُهُمْ . أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَيْفِي سَاقِيهَا ، حَتَّى وَلَّيْتُ  
يَحْدَانِ أَفْرِهَا ، مَا ضَعُفْتُ وَلَا جِنْتُ ، وَإِنْ مَسِيرِي هَذَا لَيْسَ لَهَا ،  
فَلَا بَقْرُنَ الْبَاطِلَ حَتَّى يُخْرِجَ الْحَقُّ مِنْ جَنِبِهِ . مَالِي وَلَقُرَيْشٍ ؟  
وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ ، وَلَا قَاتَلْتُهُمْ مُنْفُونِينَ ، وَإِنِّي  
لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است بنگام رفتن بجنگ با مردم بصره (در جنگ جمل) عبدالله بن عباس گفت: در ذی قار (موضع است نزدیک بصره) بر امیرالمؤمنین وارد شدم بنگاسیکه پارگی کفش خود را میدوخت، پس من فرمود قیمت این کفش چند است عرض کردم از شش ندارد. فرمود: سوگند بخدا این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوبتر است، لکن (من قبول چنین امارت و حکومتی نموده ام برای اینکه) حتی را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم پس حضرت بیرون رفته برای مردم خطبه خواند و فرمود:

خداوند سبحان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در میان عرب که بهیچیک از آنها نبود که کتاب بخواند نه دعوی نبوت و پیغمبری کند (ذکاتی در میان ایشان بود و پیغمبری) پس آنحضرت ایشان را رهنمای فرمود (از گفتار که در اوست منع نمود) تا آنکه جاداد آنها را بکمان شان و بجایگاه آسودگی رسانید شان و از بیچارگی بجان شان داد، پس نیزه ایشان را دست گردید (باستقلال و نظم در زندگی رسیدند) و سنگت بزرگ لرزان آنان آراستش یافت (اضطراب و کمرانی که به اثر ناسمی داشتند برطرف شد) آنگاه بشیعه سوگند بخدا من در میان کنی بودم که آنها را براه بدیت و بر سنگاری سوق میداد (و با آنان که بر بار اطاعت زفته و جگیده جنگ کردم) تا بمنده شکریان دشمن پشت کرده فرار نمودند و من (در آنوقت) حاضر نموده زس بخود راه ندادم. و این رفتن من بجنگ مردم بصره مانند همان جنگها است که با پیغمبر برای هدایت در سنگاری خلق میرفتم، پس (اکنون هم حاضر نموده و زس من با پیغمبر را) باطلای مشکافم تا حق از پهلوی آن بیرون آید (تا یکی باطل که حق را پوشانده من بردشانی علی خود برطرف سازم تا بگوید اگر دو) مرا با قریش چه کار هست (سبب دشمنی ایشان با من چیست) سوگند بخدا (غرض از جنگ کردن من با ایشان این است که) در وقتی که کافر (مشرک و بت پرست) بودند با آنها جنگیدم و اکنون بهم فتنه و فساد پیش گرفته اند راه حق قدم بیرون نهادند با آنان بجنگم (پس جنگ من با آنها در ایند و موقعی را از کفر و ضلالت است که دشمن ندارم) و من همانطور که در روز (زمان حیات حضرت رسول در جنگ کردن) با ایشان همراه بودم (استقامت در بستم) امروز هم همراه هستم (استیادگی دارم، پس در استقامت و دلیری من هیچ پیغمبری پیدا نشده، بنابراین از راه ضلالت و گمراهی قدم بیرون نید و دست از کارزار با من بردارید) .

(٣٤) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿ فِي اسْتِيفَارِ النَّاسِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ ﴾

أَفِ لَكُمْ لَقَدْ سَمِعْتُ عَابَكُمْ ! أَرْضَيْتُمْ بِالْجَنَادِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ  
عَوَضًا ؟ وَبِالذَّلِيلِ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا ؟ إِذَا دَعَوْكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوٌّ ذَارَتْ  
أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي عَمَرِهِ ، وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَتِهِ ،  
يُرْجِعُ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعَهُوْنَ ، فَكَأَنَّ فُلُوبَكُمْ مَالُوسَةٌ ، فَانْتُمْ لَا  
تَعْمَلُونَ مَا أَنْتُمْ لِي بِشَفَةِ سَجِسَ اللَّيَالِي ، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنِ يَمَالِ  
بِكُمْ ، وَلَا زَوَافِرٍ عِزٍّ يُقْفَرُ الْبُكْرُ ، مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَابِلٍ ضَلَّ عَاتِمَتَهَا ،  
فَكُلَّمَا جِئْتَ مِنْ جَانِبٍ أَنْشَرْتَ مِنْ آخَرٍ ، لَيْسَ لَكُمْ رَأْيٌ سَعَرْنَا  
الْحَرْبِ أَنْتُمْ ، تُكَادُونَ وَلَا تُكِيدُونَ ، وَتُنْقِصُ أَطْرَافَكُمْ  
فَلَا تَمْنَعُونَ ، لَا بِنَاءَ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ ! غَلَبَ  
وَاللَّهُ الْمُتَخَذِلُونَ ، وَآهِيَ اللَّهُ إِلَيَّ لَا ظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ جَسَّ الْوَعْيُ ،  
وَأَسْخَرَ أَلْوَتْ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ . وَاللَّهُ  
إِنْ أَمَرَ بِمَكْنٍ عَدُوٍّ مِنْ نَفْسِهِ بِعَرَقِ لَحْمِهِ ، وَبِهَيْبِ عَظْمِهِ ، وَ  
بِقَرَى جَلَدِهِ ، لَعَظِيمُ تَجَرُّدِهِ ، ضَعِيفُ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ  
أَنْتَ فَكُنْ ذَلِكَ إِنْ شِئْتَ ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ

ضَرْبُ الشَّرِيفِ يُظْهِرُ مِنْهُ فَرَّاشُ الظَّامِرِ ، وَنَاطِحُ النَّوَاعِدِ وَالْأَفْئَامِ ،  
وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مَا يَشَاءُ . \*

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي عَلَيْكُمْ حَقًّا ، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ : فَأَمَّا حَقُّكُمْ  
عَلَيَّ فَالْصِّحَّةُ لَكُمْ ، وَتَوْفِيرُ قَبْضِكُمْ عَلَيَّكُمْ ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا لَتُجْهَلُوا ،  
وَنَادِيكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا ، وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ ، وَ  
الْصِّحَّةُ فِي الشَّهَادَةِ وَالْغَيْبِ ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ ، وَالطَّاعَةُ  
حِينَ أُمِرُّكُمْ . \*

از خطبه هفتمی آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است هنگامیکه اصحاب خود را امر بجهنگ با مردم شام  
فرموده ( بعد از جهنگ با خوارج در نهر دوان حضرت مردم را امر فرمود که در نَهْجَلَد بیرون شهر کوفه ذکر داده  
برای جهنگ با مردم شام آماده باشند و ایشان دستور داد که کمره بلاقات زن و فرزندانشان بروند ، آنها  
سخن حضرت را پیروی نکرد و پنهانی داخل کوفه شدند و آن بزرگوار را با مسدودی از بزرگان شام در آنجا تنها  
گذاشته لشکرگاه را خالی کردند ، پس کسیکه کوفه در نقشه برگزیده شده و آنها که مانده بودند شکبانی گذاشتند ،  
لذا حضرت بکوفه تشریف آورد و برای مردم خطبه خواند و آنها را بجهاد ترغیب نمود ، آنان طاعت نکردند ، پس  
حضرت ایشانرا چند روزی بجال خود گذاشت و بعد از آن این خطبه را فرمود ) :

مَنْ أَتَمَّ دَلَّتْ وَكَانَ يَبَاشِمُ دَازِ مَلَامَتِ كَرْدَنِ شَمَارِ بَهِدِ وَ كَشْتَمِ ، آيَا دَرِ عَوْضِ نَدِ كَانِي  
جَمِيعِكِي بَزْدِ كَانِي مَوْفَقِ دِنَا خُوشْ شُودِ بَسْتِيدِ ، وَ بَجَايِ غَزَتِ وَ بَزْزِ كَرْدَنِ بَدَلَتِ وَ خَوَارِي دَاوِيدِ  
وَقَتِي شَمَارِ بَهِنْكَتِ كَرْدَنِ بَاوْشَمَنِ مِخَوَامِ چَشْمَايَانِ دَوْرِ مِيزَنْدِ ( مضطرب میشود ) گویا سختی تگرگ و رنج  
بهوشی مبتلا شده آید که بر او گفت و شنود شما با من بسته در پاسخ خفایم حیران و سرگردانند مانند آنکه  
عقل از شما زایل گشته دیوانه شده آید که ( راه صلاح را از فساد و خوبی را از بدی و غیبت را از زلفت تمیز نیندیشد  
( و نمیفهمد ، بهیچوقت شمار برای من نه این و در ستکار نیست ) ( آنها و شما بدشته و ندارم ) و نه سپاهی

یابشید که (برای دفع دشمن) سیل بشا داشته باشند، و زیاران توانایی که باز مند بشما گردند، نیستید شما گر مانند شترسانی که ساربانان شما نیستند، چون از طرفی که رو آیند از طرف دیگر پراکند و شوند، سوگند بخدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مری باشید (زیرا) بشما که وحید می کنید و شما حیل نمی کنید و شهرهای شما را تصرف می نمایند و شما خشکین نمی شوید (در صد دفاع بر نیائید) دشمن بخواب نیرود و شما را خواب غفلت ربوده فراموشکار هستید، سوگند بخدا مغلوبند کسانی که (برای جلوگیری از پیشروی دشمن) بایکدیگر همراهی نکردند، سوگند بخدا امکان میکنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود شما مانند جد شدن سرازیدن از (پرف) پسر ابوطالب جدا خواهید شد (با این خوف و ترس که دارید ممکن نیست دوباره بدین کرد آید) و سوگند بخدا مردی که دشمن را بطوری برخورد مساط کند که گوشش را بدون اینکه چیزی بر استخوان باقی بماند بخورد و استخوان را شکسته پوستش را جدا سازد (علامه از دشمن که هستی و از جان و مال و زن و فرزند در تصرف آورده بدو بگری نماند) ناتوانی و بی حیثی او بسیار و قلب و آنچه از اطراف سینه او فرا گرفته ضعیف است، ای شونده اگر تو هم میخواهی در ناتوانی و بی حیثی مانند این مرد باش و آقا من بخدا سوگند پیش از آنکه بدشمن فرصت و توانایی دهم با شمشیرهای شترانی (شارف نام قرانی بود که شمشیر شترانی بآن فروب است) چنان با او خواهم زد که ریزه استخوانهای سر او بپرد و بازو و قد و پایش قطع شود پس از کوشش من اختیار فسخ و فیروزی با خدا است.

ای فردم مرا با شامتی و شمار بر من حقی است : اما حقی که شمار بر من دارید نصیحت کردن بشما است (ترغیب با خلاق پسندید و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایسته) و رساندن غنیمت و حقوق بشما است بنامی (از بیت المال سلین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن بشما است (از کتاب و سنت آنچه را که نیدانید) تا نادان ننمایند، و تربیت نمودن شما است (آداب شرعی) تا بیا موزید (و بطریق آن رفتار نمایند) و اما حقی که من بشما دارم باقی ماندن بیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را بخواهم، و اطاعت پیروی با آنچه بشما امر کنم.



(۳۵) ﴿وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿بَعْدَ التَّحْكِيمِ﴾

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَإِنْ أُنِيَ الدَّمْرُ بِالْحُطْبِ الْفَارِجِ ، وَالْحَدَّثِ الْجَلِيلِ ، وَ  
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ وَأَنَّ  
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ( صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ) . \*

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّافِعِ الْعَالِمِ الْحَرِيبِ تَوْرُثُ الْعَهْدَ  
وَتُعْطِي التَّدَامَةَ . وَقَدْ كُنْتُ أَمْرُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي ، وَتَخَلَّتْ  
لَكُمْ خِزْفُونَ رَأْيِي ، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرِ أَمْرٍ ، فَأَيُّهُمْ عَلَى إِبَاءِ الْخَالِفِينَ  
الْجُفَاءِ ، وَالْمُنَابِذِينَ الْعَصَاةِ ، حَتَّى آرَتَابَ النَّاصِحِ بَصِيحِهِ ، وَصَنَ  
الزُّنْدُ بِقَدْحِهِ ، فَكُنْتُ أَنَا وَإِنَاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُوهُوَ أَرْنَ :

﴿ أَمْرُكُمْ أَمْرِي يُنْعَجِجُ اللَّوْىُ ﴾ فَلَمْ تُسَيِّدُوا النَّصْحَ إِلَّا ضَعْفَ الْعَدْوِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از رأی دادن نگین فرموده است :  
( وبقی که عمرو بن عاص و ابو موسی برب فرار داد و حکم در دَوْمَةُ الْجَنْدَل گرفتند بن شام و مدینه و شام  
نزدیکتر بوده و در سرحد شام و عراق واقع است بهم رسیدند و راجع بامر خلافت با یکدیگر گفتگو نمودند ،  
حضرت در آن هنگام بگوید شریف برده منظر دانستن نتیجه حکم آنها بود ، تا اینکه در آن عمر و ، ابو موسی  
را فریب داد و قرار داد بستند هر یک بفرزقه امیر خود را عزل نموده امر خلافت را بشوری حمل نمایند ،  
عمر و ابو موسی را بر خود مقدم داشت که بمنبر رفت و حضرت امیر را از خلافت عزل نمود و بعد از او عمرو

بمنبر زنده معادیه را بخلافت نصب کرد ، چون این خبر در کوفه با تخفیرت رسید و لشک شده برخاست و  
برای مردم این خطبه را خواند :

ستمایش مخصوص خداوند است بر چند روز کار بیکه بزرگ و پیش آمد بسیار سخت پس آن  
(مقصود حضرت این است که ستمایش خداوند در هر حال خواه در وقت خوشی و خواه در وقت سختی لازم است)  
و گویا میبدیم که نیت خدای مگر خدای یگانه که شرکست ندارد و نیست بسوی سواى او ، و محمد بنده  
و فرستاده او است ، خداوند بر او دانش در و در فرستد . و بعد بقیچه نافرمانی نصیحت کننده  
عربان که (بهرجیز) دانا و با تجربه است حسرت داده است و در پی آن ندمت و پشیمانی ، و  
من در این تکلیف (چون زبان ترا میبستم) امر و رای خود را با خلاصه آنچه در نظر داشتم برای شما بیان  
کردم (شما گفتار ما پیروی نکردید و پشیمانی بگذاشتید که سودی ندارد) «لَوْ كَانَ بَطَاطُخٌ لِقَصِيصٍ أَمْرٌ»  
ای کاشتن امر و رای قصیر پیروی میشد (این جمله ضرب المثل شود عرب است برای کاشیکه نصیحت  
ناصح را نشنوند و پشیمانی متذکرند ، و قصه آن اینست که جدهمزه آتش پادشاه حظه با عمرو این  
طلب پادشاه جزیره جنگ کرد و او را بقتل رسانید ، پس از عمرو دخترش زبانه جانشین پدر شد و در  
خنده و خوشحالی پدر برآمده خواست با جذبه کارزار نماید خواهرش زبانه او را منع کرد ، پس زبانه  
بفکر افتاد که با کمر و حیلۀ انتقام پدر را بگیرد ، نامه ای بجدیه نوشت که من زخم و زنا را پادشاهی نشاید  
و از شوهر ناگزیرم و من غیر از تو کسیر ابرای همسری نمی پسندم و اگر بیم سرزنش مردم نبود خودم بسوی  
تو میآمدم ، پس اگر قدم رنج و زحمانی ملک مرا از آن خود خواهی یافت ، چون نامه بجدیه رسید باز زبانه  
اصحابش مشورت کرد همه ادبایان مغرور و متعجب بودند مگر قصیر این معبد که فرزند کنیز او و مردی بسیار باهوش  
و تدبیر بود که بهیچگاه جانب احتیاج را فرو نگذاشت ، از روی فریست حدس زد که باید حیلۀ ای در این  
دعوت باشد ، لذا با ندای اصحاب جذبه مخالفت کرد و او را از این سفر منع نمود ، لیکن جذبه بکفتار او  
اعتنای نکرده و بنابر سوار حرکت کرد ، چون نزدیک جزیره رسید لشکر زبانه او را استقبال نمودند و  
احترام زیادی ننید ، قصیر اشاره کرد که برگرد و بنزد زبانه نزد کس در این کار مکر و حیلۀ میمنه ، جذبه  
اعتنای بکفته او نکرده چون وارد جزیره گشت ، او را کشند ، آنجا قصیر گفت : لَوْ كَانَ بَطَاطُخٌ  
لِقَصِيصٍ أَمْرٌ داین سخن در میان عرب ضرب المثل شد ، خلاصه مقصود حضرت آنست که ای کاش نامه ای اندیشته

را در قبول کردن گفت غرض این عاصی ابو موسی پیروی میکردید تاکنون پشیمان نمیشدید ، دین آنچه را که شما  
 باید بگویم گفتیم پس مرا پیروی نکرده امتناع نمودید ، مانند خلیفین جفاکار و پیمان شکن نافرمان  
 تا اینکه (بر اثر اسرار شایع لغت زنا فرمائی) نصیحت کننده در پند دادن مرد دگشت ، دانش زنه از  
 آتش دادن بخی در زیده (باینکه نصیحت کننده با تجربه برگردد و پیشود و از پند دادن خود داری بیکند ، اتفاق  
 رازی و اجتماع شایع لغت زنا فرمائی و در مانند کسی نموده که در گفتارش مرد باشد و از پند دادن خود داری نماید ،  
 و این جمله وَصَلْتَ الْوَلَدُ بِقَدْحٍ شَلِی است که گفته میشود برای کسی که چون مردم نصیحت سودمند او را قبول  
 نکند از پند دادن مصافقه میکند ، و صلاح و فساد کار ایشان را نمیکند ) پس حکایت من شما مانند آنست که برادر  
 هوازن (دُرْدِیْلُ ابْنِ الصَّغَدَةِ) گفته (در سبب اینکه حضرت درید را برادر هوازن فرموده آنست که در سب  
 قبیلۀ هوازن میرسد ، زیرا او از بنی خشم این معاویه ابن بکر ابن هوازن است ، چنانکه خداوند متعال در  
 قرآن کریم (سوره صافات ۲۱) میفرماید : وَادْعُ أَهْلَ عَادٍ یعنی یا دکن برادر عادی که مراد حضرت بود و پیوسته  
 که از قبیلۀ عاد بوده ، و حکایت درید آنست که چون برادرش عبدالله بچنگ بنی بکر ابن هوازن رفت و  
 غیبت بسیاری آورد ، در محبت عبدالله خوبت در مُنْعَرِجِ اللُّوئی که اسمی است یکسب نفیست  
 کند ، درید از باب نصیحت او را گفت : مانند در اینجا و در اینجا است ، بپاداشی هوازن را نیست  
 و مکی فراهم آمده نگاه بر سرمانازند ، عبدالله از غروری که داشت پند او را گوش نداد و شب در آن منزل  
 توقف نمود ، فردا چاشتگاه طایفه بنی هوازن با جمیعت زیادی بر سر ایشان ناخسته عبدالله را بقتل رسانیدند  
 و درید باز خیم بسیار از دست آن نجات یافت ، پس از آن قصیدای گفت که یکی از اشعار آن این شعر  
 است که حضرت بر سبیل شال فرموده : آمَنْتُكَ أَنْزِي مُنْعَرِجِ اللُّوئی + فَلَوْلَ تَسْتَبِيحُوا النَّصِيحَ إِلَّا خَطِيئَةَ  
 یعنی در مُنْعَرِجِ القوی امروزای خود را بشما بیان کردم ، پس فایده پند مرا ندانستید مگر چاشتگاه فردا  
 ( نظیر این حکایت نصیحت و پند دوستانه من بود بشما که گفتم کار جنگ بر معاویه و اصحابش سخت شده  
 لذا در صد و حیل و تدبیر برآمده قرآن را بر سر نیزه نموده اند و تشکیل مجلس محاکمه میخوانند ، شما از گفتار  
 من پیروی ننموده غریب گفتار و کردار ایشان را خورده بجا کومت نگهیند و انشی شدید و همارا نمودید و من هم رضا  
 دوم ، اکنون زیان نمی گفت با من بر شما بود اگر دید ) .

(۳۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿﴾

﴿ فِي تَخْوِيفِ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ ﴾

فَأَنَّا نَذِيرُ لَكُمْ أَنْ تُصِيبُوا صَرْغِي بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ ، وَيَا أَهْضَامِ  
هَذَا الْفَاطِيطِ ، عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ ؛  
فَقَدْ طَوَّحْتُ بِكُمْ الدَّارَ ، وَأَخْبَلْتُكُمْ الْمِقْدَارَ ، وَقَدْ كُنْتُ فَهْنُكُمْ  
عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ ، حَتَّى صَرَفْتُ  
رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ ، وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخْفَاءِ أَهْلَامِ ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ ،  
وَلَكُنَّ آتٍ « لَا أَبَا لَكُمْ » جُبْرًا ، وَلَا أَرَدْتُ بِكُمْ صَرْغًا . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در رسانیدن اهل نهر دان فرموده .  
( نهر دان اسمی است در کنار نهری در راهی که بگذرد نزدیک است سمت سجای خردوار ، و  
خردوار نام قریبیت نزدیک کوفه ، و اینکه خوارج نهر دان را خردویه می نامند از جهت این است  
که اجتماع ایشان برای مخالفت با امیر المومنین در آن مجامع بوده است ، و سبب جنگ حضرت با خوارج  
نهر دان آنست که چون در جنگ صفین کارزار بر معادیه و امشبش سخت شد مخصوصاً در آنبله القریه  
کسی دشمن هزار نفر از هر دو لشکر گشته شد ، و هر یک از کلب در لغت زوزه کشیدن است را  
گویند ، و در بر و شدن و دیران را در کارزار بان تشبیه نمایند ، خلاصه باید آتش معادیه  
به دستور عمرو بن عامر حیدر بکار برده فرمان داد تا لشکر بیان پانصد قرآن بر سر نیزه بکند و جلوس  
حضرت آورده فریاد کردند : ای مسلمانان کارزار دمار از روزگار عرب بر آورد ، و این بر مخالفت  
بنیاد قبایل و شمار برانداخت ، بیایند تا بکتاب خدا باز گشته با آنچه میان ما حکم کرد خدا داد و دست  
از مخالفت برداریم ، این چیز ایشان موثر شد و لشکر عراق از آن سخنان تیر و در گشته در جنگ سستی

نمودند و دوازده هزار کس رو کردند و حضرت گفتند : مالک اشتر را از جنگ بازگردان و گردن با تو  
 بچکیم . آنجناب ناچار مالک را بازگردانید و قضیه حکمین بروداد ، و حضرت از زیادای اصرار ایشان  
 بجنگیت آنان تن داد ، و آنها بعد از دانستن رأی حکمین و حقه عمر و ابن عباس پیش از پیشین با حضرت  
 مخالفت نموده گفتند : چون خلق را در کار خالق و امر خلافت حکم ساختی اکنون بکفر و خطای خویش اقرار  
 و پس از آن تو بکن نماز تو اطاعت و پیروی نماییم ، حضرت ابتدا عبداللہ بن عباس را فرستاد  
 تا ایشانرا نصیحت نمود و پس از آن خود شش با آنان سخن گفته شبہاتشرا رفع فرمود تا اینکه هشت هزار  
 تن از گفتار و نصیحت خود بازگشتند و چهار هزار در صدد جنگ با آنجناب برآمده متوجه ہمدان شدند ، و ہمد  
 آنها در حوالی آن ہر گشتہ گردیدند کہ نہ فک کہ با طواف کر بخشد ، و اکثر نواصب خوارج از نسل ایشانند ،  
 و سبب اینکه ایشانرا خوارج میگویند آنستکہ بر آنحضرت خروج کردند ، و سبب نامیدن نواصب آنستکہ  
 بعد از دست و دشمنی اہل بیت « یٰ اہل بیت » و شیعیان ایشان متظاہرند ، خلاصہ حضرت پیشین از  
 جنگ برای اتمام حجت آنها را ترسانیدہ فرمود :



من شمار امیرت را من از اینکہ صبح کنید در حالتی کہ در میان این نہر و در بین این زمینهای بست  
 و بلند گشتہ افتادہ باشید بدون آنکہ نزد پروردگار خود ( بر مخالفت و یا غی شدن با من )  
 حجت و دلیل داشته و نہ ( در این کار ) بر مان و اضحی باشما است ، دنیا شمارا بملک میکند و  
 قضا و قدر الہی شمارا در دام میاندازد ( با مخالفت با امام خود را ہی جز گشتہ شدن برای ثنائیت )  
 من شمارا از حکومت حکمین ( کہ اکنون پشیمان شدہ اید ) نمی گردم ، پس شما اتناغ کردہ مخالفت نمودید  
 مانند مخالفین بجان شکن ( ہنگامیکہ لشکر معاویہ در جنگ صفین تو آنها را بر سر نیزہ ماکردند گفتید :  
 ایشان را اسوی کتاب خدا دعوت نمایند و ما را لازمست دعوت آنها را اجابت کنیم ، و من میدانستم  
 آنان چون شکست خورده این جلد را بکار برده اند ، گفتارشان را باور نکردم ، شما با من مخالفت  
 نمودہ گفتید : اگر دعوت ایشانرا اجابت کنی ترا بآفات سلیم بینایم ، پس من بدون رضایت ہمارہ ہستم )  
 تا اینکہ میل و خواہش شمارا قرار کردم ( از جنگ دست کشیدہ مالک اشتر را ہم از کارزار بازگردانیم )  
 و شما ( در روز کہ حکومت حکمین واجب دانستہ امروز آنرا کفر می پندارید ) گردی سبکست  
 سر و سقہ و بی روی ہستی ( زیرا کہ گفتار و کردار شما بہت قدم نمودہ از روی خود مندی

سخن گفته کاری نیکند) من ششای برای شما میاوردم، ای بی پدرما (جمله لا ابا لکم را عرب در موقع مذمت و نفرین گوید، زیرا پدرند اشتن نزدشان سبب ذلت و خواری است) و خواستم شما زبانی دارد شود . \*

(۳۷) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ \*

﴿يَجْرِي مَجْرَى الْخُطْبَةِ﴾ \*

فَقُتْ بِالْأَمْرِ حَتَّى قُتِلُوا ، وَنَطَلَعْتُ حِينَ نَفَعُوا ، وَنَطَقْتُ حِينَ  
لَفَعُوا ، وَمَضَيْتُ بِوَدِّ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا ، وَكُنْتُ أَخْضَعُهُمْ صَوْنًا ،  
وَأَعْلَاهُمْ قَوْنًا ، فَطَرْتُ بِعِنَايَا ، وَأَسْتَبَدَدْتُ بِرَهَائِيهَا ، كَأَنِّي  
لَا تُخْرِكُهُ الْعَوَاصِفُ ، وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي هَمِّهِ ،  
وَلَا لِقَائِلٍ فِي مَقْصَرٍ ، الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيْزٌ حَتَّى آخِذَ الْحَقِّ لَهُ ، وَ  
الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخِذَ الْحَقِّ مِنْهُ ، رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءً ،  
وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرًا . أَنَا لِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ؟ « صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
إِلَيْهِ » وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ ،  
فَقُتِرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَعْغِي ، وَإِذَا الْمِشَاقُ فِي  
عُنُقِي لِعَبْرِي . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که قائم مقام خطبه می باشد (و کلمات این فصل  
علامه ذکر کرده از گفتار طولانی است که آن بزرگوار بعد از واقعه نهروان فرموده و در آن شرح حال خود را از

زمان وفات حضرت رسول<sup>صلی الله علیه و آله</sup> تا آن زمان بیان فرموده است :

برای یاری دین اسلام قیام کردم، هنگامیکه مسکین و ناتوان بودند، و خود را آشکار نمودم آنگاه که ایشان (از بخردن توانی) سر در گریان بودند و (در مسائل دین) گویا بشدم و وقتی که آنان دامنند، و بنور خدا (از ظلمات جمل) گذشتم (هر مجمل نزد من معلوم بود) زمانیکه آنها خیر آن و سرگردان بودند، و (با این وصف در خودمانی) از همه خاموشتر و در پیشی گرفتار (برای کمال) از آنها برتر بودم، پس نام فضا را گرفته پرداز نمودم (برای گشایش مشکلات بجایکی حاضر بشدم) و در آن فضا ملل را بردم (برای بیچکس در فضل و کمال بن زرسید، و در برابر ثبات قدم داشتیم) مانند کوه که بادهای شکسته و تند از آن میجانبند و از جا نمیکند، هیچکس نتوانسته از من عیب و نقصی بگیرد و در حضور یا در غیاب، ذلیل و شکستیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آنکه آنکه که حق او را (از ظالم) بستانم، و قوی و دستمزد من ناتوان است تا وقتی که حق (مظلوم) را از او بگیرم، ما از قضا و قدر الهی خوشنود و تسلیم فرمان او هستیم آیامی یعنی مرا که بر سر لوحه دروغ بگویم؟! (با اینکه من بومی خداوند و نخل انصهرت حلیفه و جانشین او هستم) سوگند بخدا این اول کسی هستم که او را تصدیق کرد، پس اول کسیکه (بعد از وفات) او را نکند سب نماید بنیاستم (زیرا در پنهان دشکار برآستی در رستی دپاکی مرا استود و برادر و خویش خوانده، پس اگر دروغ بگویم او را نکند سب کرده ام) پس (سبب اینکه با خلفا به اران نمودم آنستکه) در امر خیافت خود اندیشه کرده و دیدم اطاعت و پیروی از فرمان حضرت رسول<sup>صلی الله علیه و آله</sup> (فرموده بود اگر کار بجدال بکشد سر فرود آورم) بر من واجب است، بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت رفتار نمودم .

(۲۸) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ):

وَأَمَّا سَبِّ الشَّيْءِ شَبْهَةً لِأَنَّهَا شَبْهَةُ الْحَقِّ ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِضْبًا وَهُمْ فِيهَا الْبَقِيَّةُ ، وَدَلِيلُهُمْ نَمْتُ الْهُدَى ، وَأَمَّا

أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ ، وَدَلِيلُهُمُ الْعَنَى ، فَنَا  
يُجُوزُ مِنَ الْوَيْتِ مَنْ خَافَهُ ، وَلَا يُعْطَى الْبَقَاءُ مَنْ آجَتْهُ .

از خطبه همامی آنحضرت علیه السلام است ( در بیان وجه تشبیه و اینکه  
کبیر از مرگ رهایی نیست ) :  
تشبیه از این جهت تشبیه نامیده شده که شبیه ماندن حق است ( هر کس بخواهد از  
حق و باطل تمیز دهد ) پس روشنی دوستان خدا در شبیه ایمان و اعتقاد ایشان است  
( بخدا و رسول ) و راهشان راه هدایت و رستگاری است ( که از آن راه پران خود را از  
تاریکیهای شبیه نجات داده و حق را با ایمان آشکار نمایند ) و آموختن خدا دعوت کننده  
شان و آن شبیه ضلالت و گمراهی است و در نهامی شان کوری و سرگردانی ( که سبب  
آن پروردان خود را در دنیا بدبخت و در آخرت بعباد الهی گرفتار میسازند ) پس ( پروردان دوستدار  
خدا نباید از مرگ گشته شدن بیم داشته باشند ، زیرا ) کبیرا هم که از مرگ بیم داشته باشد  
بلا آخره نجات و رهایی از آن نیست و کسیکه دوستدار زنده و برون باشد همیشه باقی و  
زنده نخواهد ماند ( بنابراین شایسته آنست که شخص بزندگی موقتی دنیا دل نبندد و از مرگ و پیکار و  
راه خدا برای نصرت دین روگرداند ) .

( ۳۹ ) وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

مَنْبِتُ مَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ ، وَلَا يُجِبُ إِذَا دَعَوْتُ ، لَا أَبَاكَ  
مَا تَنْظُرُونَ بَصِيرَةً رُبُّكُمْ ؟ أَمَّا بِنُجْمِكُمْ ، وَلَا حَبَّةَ تَرْتُّكُمْ ؟  
أَقُومُ فِيكُمْ مُنْصَرِّخًا ، وَأُنَادِيكُمْ مُنْغَوِّيًا ، فَلَا تَتَمُومُونَ لِي قَوْلًا ،  
وَلَا تَطِيعُونَ لِي أَمْرًا ، حَتَّى تَكْفَ الْأُمُورَ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَافَةِ .



فَمَا يَذَّكُّ بِكُمْ نَارٌ ، وَلَا يُبَلِّغُ بِكُمْ مَرَامٌ ، دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ  
فَجَزَعْتُمْ جَزَعَةَ الْجَمَلِ الْأَسْرَى ، وَتَشَاقَلْتُمْ تَشَاقُلَ النَّضْوِ الْأَذْيَرِ ، ثُمَّ  
خَرَجَ إِلَيْكُمْ خَيْبُ مُنْدَائِبٍ ضَعِيفٌ « كَأَنَّمَا قُوْنَ إِلَى الْمَوْتِ  
وَهُمْ يَنْظُرُونَ » . \*

أَقُولُ : قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُنْدَائِبٌ أَيُّ مُضْطَرَبٍّ مِنْ قَوْلِهِمْ  
لَمَّا بَتَّ الرِّيحُ أَيُّ اضْطَرَبَ مُبْهُوْطًا ، وَمِنْهُ يُسَمَّى اللَّذْبُ ذِئْبًا  
لِاضْطَرَابِ مِثْلِهِ . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است ( هنگامیکه نهان بن بشیر با مرصاویه با  
دو هزار نفر برای ترساندن مردم عراق از شام حرکت کرد ، چون به عین التمر نزدیک کوفه رسید  
مالک ابن کعب از چاهی که از جانب حضرت حکومت آنجا را داشت و پیش از صد نفر با او بود آنجناب  
از این واقعه خبر داد ، حضرت بر بنبر شریف برده پس از ادای حمد و ثنای الهی فرمود : خدا شما را هدایت  
کند ، نهان ابن بشیر با گروهی از مردم شام که بسبب ازیت نزد نزدیک مالک ابن کعب که برادر شهادت  
فرود آمده اند ، متجاوزید بروید و برادر خود را مالک آید ، شاید بسبب شما خداوند جمعی از کفار را نابود نماید  
چون مردم در رفتن بکشتن مالک ابن کعب اهل نمودند حضرت بر رؤسای ایشان دعوت کرده امر بر رفتن نمود  
قریب سیصد نفر گرد آمده بقیه خود داری کردند ، پس آن بزرگوار عیلم بر خاسته فرمود ) :

بکسانی که گرفتار شده ام که چون ایشان را امر می نامم پیروی نمیکنند و آنها را از سخنم جواب  
نمیدهند ، ای بی پدر ما برای نصرت و یاری پروردگار خود فقطر چه هستی ( بسبب سستی  
در کار و ترس بیوی جهاد راه غلجه است ؟ ) آیا نیست و بی که شمار گرد آورد ( ما برای دست آوردن  
سادت دنیا و آخرت یکدیگر را مالک نمائید ) و آیا نیست چیست و غیرتی که شمارا ( برای دین دشمن ) بخاک  
برد . ( برای حمایت از دین و اهل آن ) در میان شما ایستاده فریادکنان یاری و همزای سطلهم

سخن از گوش شنید و فرمانم را پیروی نمیکند تا اینکه (بر اثر نافرمانی و مخالفت با من) پیش  
آمدای بد بپوشد اگر دو (دشمن بر جان دمال و ایمان شما تسلط پیدا نماید) توسط شما نخواهی گشت ان نمود  
(با شما دوستی با دشمن ممکن نیست) و بهر ایهی شما مقصودی (در امر دین و دنیا) حاصل نمیشود  
شمار برای یاری برادرانسان دعوت کردم ، ناله کردید (آخ و دای گفید) مانند ناله شتر هنگامی  
که نافرمانی در میکند ، و (در نفس بکارزار و یاری برادرانسان) مانند (راورفتن) شتر بیماری که  
پشتش زخم است سستی کردید ، و سپاه کمی از شما هم که بسوی من آمد مکران و ناتوانند مانند اینکه  
ایشان بسوی مرگ فرستاده میشوند و آنان مرگ را در مقابل خود می بینند . (سید رضی فرماید : )  
صگویم : متناوب در سخن آنحضرت یعنی مضطرب و مکران است و این مأخوذ از  
تفسار عربست که گفته اند تَدَا أَتَبَّ الرِّجْ یعنی بادای مضطرب و درهم وزید ، و از این جهت  
کرک زنب نامیده شده که در رفتار شتر مکران است . \*

(۱۴۰) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾  
﴿فِي الْخَوَارِجِ لِمَا سَمِعَ قَوْلَهُمْ «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾  
كَلِمَةً هِيَ بُرَاهِنُ الْبَاطِلِ ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ، وَلَكِنْ  
هُؤُلَاءِ يَقُولُونَ : لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ  
أَوْ فَاجِرٍ ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ ، وَبِتَمَنُّعٍ فِيهَا الْكَافِرُ ،  
وَبِبَإِغٍ لِلَّهِ فِيهَا الْأَجَلُ ، وَبِجَمْعٍ بِهِ الْفِتْنُ ، وَبِقَاتِلٍ بِهِ الْعَدُوُّ ،  
وَبِأَمْنٍ بِهِ السُّبُلُ ، وَبِوَسْخٍ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْغَوِيِّ هِيَ بَسْتَرِجٍ  
بَرٌّ وَبَسْتَرِاحٍ مِنْ فَاجِرٍ . \*

﴿وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قَالَ :﴾

حَكَ اللَّهُ أَنْظِرُ فِيمَكُمُ . وَقَالَ : \*

أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَمَحْمَلُ فِيهَا الشَّفِيُّ ، وَأَمَّا الْإِثْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَمَنْعُ  
فِيهَا الشَّفِيُّ ، إِلَى أَنْ تَنْفَطِعَ مَدَّتُهُ ، وَتُذْرِكَ مِنْبَتُهُ . \*

از سخنان آنحضرت عَلَيهِ السَّلَام است هنگامیکه شنید سخن خواجه نژادان :  
« نیست حکمی مگر از جانب خدا » \*

سخن حق است که از آن اراده باطل می‌شود ، آری نیست حکمی مگر از جانب خدا ( خداوند متعال )  
ما کم جمیع امور و در حسب الطاعه است و از تعقیبات احکام الهی است که باید در میان خلق امیر و رئیس باشد  
تا امر معاش و معاش را تنظیم نماید ( ولیکن خواجه میگویند : امارت و ریاست ( در بین خلق )  
مخصوص خداوند است ، و حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکو کار یا بدکار باشد ،  
مومن در امارت و حکومت او بطاعت مشغول است و کافر بهر خود را میباید ( بر بابودن امیر از  
برج و تروج و اضطراب نگرانی آسوده اند ) و خداوند در زمان او هر کار را با جلال مقدر میسر سازد ( باینودن  
امیر مردم بجان هم میبافتند ) و چون نظام مالیات جمع می‌گردد ( تا در وقت حاجت بکار بندد ) و با دشمن  
جنگ می‌شود ، و راهبها ( از دزدان و ایغما ) ایمن می‌گردد ، و حق ضعیف و ناتوان از قوی و نیکوکار  
گرفته می‌شود تا نیکوکار در رفاه و از ( شر ) بدکار آسوده ماند . \*

۴ . ( تفسیر رضی فرماید : ) در روایت دیگر وارد شده که چون حضرت سخن خواجه را شنید ( که  
میگفتند : نیست حکمی مگر از جانب خدا ) فرمود : فقط حکم خدا بارزه ( کشن ) شما هستم ، و فرمود :  
پر میز کار در زمان امیر عادل بطاعت خدا مشغول است و زبانه کار در زمان امیر فاجر بهر خود را میباید  
تا اینکه عمر هر یک سپری شده مرگ را دریابند ( آنگاه دیباچه این کیفر کردار خود خواهد رسید ) . \*

( ۴۱ ) ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ﴾

إِنَّ الْوَفَاءَ تَوَاتُرُ الصَّدَقِ ، وَلَا أَعْلَمُ حَتَّى آتِي مِنْهُ ، وَلَا يَنْدُرُ

مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجُ . وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ  
 الْغَدْرَ كَيْبًا ، وَتَسَبَّهْمُ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْجِبَلَةِ ، فَاطْلُقْهُمْ ؟  
 قَالَهُمْ اللَّهُ ! قَدَّرَ بِهَا الْخَوَلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْجِبَلَةِ وَدُونَهُ مَا نَبِغُ مِنْ  
 أَمْرِ اللَّهِ وَفِيهِ فَيَدْعُهُمَا رَأَى عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِمَا ، وَبَيْنَهُمَا  
 فُرْصَتُهُمَا مِنْ لَأَحْرَجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ . \*

از خطبه همامی آنحضرت قُدِّسَ اسْمُهُ است (که در آن وفادار استوده بیعت فرموده اند)  
 وفادارین راستی است ، و من سیری نگاهدارنده ترازو فای بهمد (برای جلوگیری  
 از عذاب الهی) سراغ ندارم ، و سبیکه بماند بازگشتش (در قیامت) چگونه است (و  
 بجهنمی از او حساب بکشند ، هرگز) مگر نمیکند ، مادامی که واقع شده ایم که بیشتر مردم آن ، مکر را  
 زیرک پندارند ، و نادانان ایشان را زیرک خوانند ، چه سودی میرسد این مکر کنندگان ؟ خدا  
 ایشان را بکشد (تا مردم از شرشان آسوده گردند ، و با اینکه خدا آنان را از رحمت خود دور فرماید)  
 شخص زیرک کار دران راه حیل و چاره هر کار را میداند و سبب اینکه حیل بکار نمیرسد آنست که  
 امر و نهی خدا او را مانع میشود ، و با اینکه حیل را دیده و دانسته و توانائی بکار بردن آنرا دارد  
 ترک میکند ، و سبب که درین از هیچ کاری باکی ندارد (مانند معاویه و عمرو ابن عباس) فرصت را  
 از دست نداده و در هر کاری بمر و حیل دست اندازد (مستوفی حضرت آنست که اگر ترس از خدا نبود  
 برای بکار بردن حیل و مکر ، من از همه زبردست تر بودم) . \*

(۴۲) (وَمِنْ حُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) :

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَثْنَانِ : اتِّبَاعُ الْهَوَى  
 وَطُولُ الْأَمَلِ ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ

فَبَنِي الْأُخْرَى . أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَتْ حَذَاءً فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُلبَةٌ  
 كُتِبَ لَهَا الْإِنَاءُ أَصْطَبَهَا صَالبُهَا ، أَلَا وَإِنَّ الْأُخْرَى قَدْ أَقْبَلَتْ ، وَ  
 لِكُلِّ مَنَّهُمَا بَنُونَ ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْأُخْرَى وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ  
 الدُّنْيَا ، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَبَلَتْهُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْفَيْصَةِ ، وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ  
 وَلِأَحْسَابٍ وَعَدَا حِسَابٍ وَلَا عَمَلٍ . \*  
 أَقُولُ : الْحَذَاءُ : السَّرِيحَةُ ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرُودُ بِهِ حَذَاءٌ  
 يَأْتِيهِمُ وَالذَّالِ أَيْ أَنْفَطَحَ دَرُّهَا وَخَبَرُهَا . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در مذمت از مناسبت هوای نفس  
 و آرزوی بیجا) : \*

ای مردم ترسناکترین چیز یکد از ابتلای شما بآن میسرسم و دوحیر است : اول پیروی از  
 هوای نفس و دوم آرزوی بیجا ، اما پیروی از هوای نفس شخص را از راه حق باز میدارد و آرزوی  
 بیجا بآفریت را از یاد میرود ، آگاه باشید دنیا بصرعت و تندمی (از ابلش) رو میگرداند  
 (اگر آن بزدی فانی میگرداند ، و یا اینکه خوشگذرانی در آن دل بستن آن بی نتیجه میگرد) پس باقی نماند  
 از آن مکره مانده ای مانند باقی مانده آب ظرفی که کسی آنرا (سراسیمه گرفته) ریخته باشد (در آن  
 ظرف آب باقی نمانده باشد گراندگی) و آگاه باشید که آفریت نزدیک است ما برای هر کس از دنیا و  
 آفریت فرزندی است ، پس شما از فرزندان آفریت باشید (بستور زند و رسول ز قمار نود و پان  
 زندگی موفقی دل بندید) و از فرزندان دنیا نباشید ، زیرا پیروی در قیامت هر فرزندی  
 بنا بر شش طری خواهد شد (پس فرزند دنیا در آتش و فرزند آفریت در بهشت خواهد رفت) و بدین امر  
 (ایام فرزندی) روز عمل و کار است ، و حساب بازخواستی ندارد ، و فردا (قیامت) روز حساب

و باز خواست است و موقع عمل و کار نیست (پس از روز باران نیست شروع در کاری که رضای خدا در  
 آنست بگوئید تا در قیامت موقع حساب آسوده باشید . سید رضی فرماید : ) \*  
 میگویم : حَذَّاءُ بِنِیْ عُرْتٍ وَ شَتَابَتْ رِبْعُیْ جَدَّاءُ بِحِجْمٍ وَ ذَالِ نَقْلِ  
 میکنند ، یعنی در دال بستن بدینا خیر و سودی نیباشد . \*

(۴۳) وَمِنْ کَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۴۳) \*

وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ بِأَلَّا يُعَدَّادَ حَرْبَ  
 أَهْلِ الشَّامِ بَعْدَ إِسْلَامِ جَبْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلِّيِّ الْمَعَاذُ : \*

إِنَّ أَسْنِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَبْرِ عِنْدَهُمْ إِنْغِلَاقُ الشَّامِ  
 وَ صَرَفُ لَأَهْلِهِ عَنْ خَبَرِ إِنْ أَرَادُوهُ ، وَلَكِنْ قَدْ وَقَّتُ لِحَرْبِهِ وَقْتًا  
 لَا يُفِيهِمْ بَعْدَهُ إِلَّا خَدُّوَعًا أَوْ غَاصِبًا ، وَ الرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاءِ  
 فَارِودُوا ، وَلَا أَكْرَهُ لَكُمْ الْإِعْدَادَ ، وَلَقَدْ خَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ  
 وَ عَيْنُهُ ، وَ قَلْبْتُ ظَهْرَهُ وَ بَطْنَهُ ، فَلَمْ أَرِ إِلَّا الْفَنَالَ أَوْ الْكُفْرَ  
 بِنَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأَمَّةِ وَالْأَحْدَثِ  
 أَخْدَانًا ، وَ أَوْجَدَ لِلثَّامِسِ مَقَالًا ، فَقَالُوا أَتُفْعَمُوا فَخَبَرُوا . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از آنکه جبر بن عبد الله بجلی را  
 (برای گرفتن بیت) نزد معاویه بشام فرستاد ، اصحاب آن بزرگوار (چون دانستند معاویه  
 امر آنجناب را اطاعت نخواهد نمود ، پیش از مراجعت بزرگوار شام و پاخ آوردن) گفته مصلحت آن است

که برای جنگ با مردم شام آماده شویم (حضرت فرمود) :  
 آماده شدن من برای جنگ با مردم شام با اینکه جزیر زوایشان است (و هنوز جواب ما  
 نیامده) بستن در است بروی آنان ، و باعث رد کردن ایشان است از خوبی (بیعت  
 کردن) اگر اراده کرده باشند (اگر بگویند اقدام تو جنگ ، ما را دادار نمود که فراموش قبول کنیم  
 ما را بر خرافاتی آنها ایرادی نیست ، و بر فرض که بخواهند بیعت کنند شروع با جنگ سبب انحراف آنان بنویسند)  
 اما من برای جزیره ای را معلوم کرده ام که بیست ازان توقف نماید مگر (از سوادیه) فریب خورده باشد  
 (و را برای گرفتن جواب معطل داشته) یا ناخرافی کرده (در گرفتن جواب از اداهل نموده) و را می بین  
 ما را نمودن (با ایشان) است ، پس شما هم ما را کنید و (اگر چه) بدم نیاید که شما آماده برای جنگ  
 باشید « وَلَقَدْ خَرَبْتُ أَفْ هَذَا الْأَمْرَ وَبَعَثْتُ » یعنی من مینی چشم این کار را زده ام  
 (این ضرب المثل عربی که بجای ضرب المثل فارسی : من مد طرف این کار را پاینده ام ، بکار میرود) و نه  
 و آشکار از ایزد و در کرده ام ، چاره ای برای خود ندیدم مگر جنگیدن (با سوادیه و بارانش) یا کفر و  
 انکار آنچه را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده (نیز جلوگیری کردن از اضلال و گمراهی گفتار  
 و منافقین با غنائی با مرشد و رسول میباشد و آن برای علی کفر است ، و برای اطاعت امر خدا و رسول البته  
 با آنان جنگ کرده و شرشان را دفع نمایم . پس در موضوع سبب قتل عثمان که سوادیه با حضرت نسبت  
 میداد میفرماید : ) عثمان بر انت حکومت میکرد و بدعت های چندی (کارهای ناشایسته و مخالفات  
 ایمان) پدید آورده و (آن کارهای زشت) سبب گفتگو بین مردم (ذمت و اعتراض) گردید  
 و ایشان هم (آنچه باید درباره او بگویند) گفتند و باو بمیل شدند ، و تغییرش دادند (او را کشند)  
 پس نسبت قتل او بمن از طرف سوادیه برخلاف واقع است ( ) \*

(۴۴) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَمَّا هَرَبَ مَضَقَةً ابْنُ هُبَيْرٍ الشَّيْبَانِي إِلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ تَدْبِيعًا سَبِيحِي  
 نَاجِيَةً مِنْ غَاوِلِ الْمُؤْمِنِينَ رَأَوْهُمْ فَلَمَّا طَالَبُوا بِالْمَالِ خَاسَ بِهِمْ هَرَبَ إِلَى الشَّامِ \*

فَتَحَّ اللَّهُ مَصْقَلَهُ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَفَرَفِرَ الرَّعِيدِ ، فَمَا أَتَقَطَّ  
 مَا دَحَاهُ حَتَّى أَشْكَنَهُ ، وَلَا صَدَقَ وَاصِفُهُ حَتَّى يَكُنَّهُ ، وَلَوْ أَفَامَرَ  
 لَأَخَذْنَا مَهْبُورَهُ ، وَانْتَظَرْنَا عَمَلَهُ وَفُورَهُ . \*

**از سخنان آنحضرت علیه السلام** است هنگامیکه مصقله ابن بهزیره شبانی گریخته  
 نزد معاویه رفت ، و او اسیران بنی ناجیه را از عامل امیر المومنین خرید و آزاد کرد ، چون حضرت  
 بهای از او مطالبه نمود جانت کرده بشام گریخت ( گروهی از بنی ناجیه بعد از جنگ صفین با خارج نهادن  
 متفق و با آنحضرت باقی گشته و در بیدان آوردند ، حضرت متقی ابن فیس را با دو هزار سوار بجنگ آنجا  
 فرستاد ، چون متقی در کنار دریای فارس ایشان رسید جنگید و رئیس بنی ناجیه غزیت ابن  
 راشد را با اصحابش بقتل رسانید ، و پانصد تن زن و مرد بچه را که در اؤل نصرانی و بعد مسلمان آنجا مرقوم شده  
 و بگریختن ملحق گشته بودند اسیر کرد ، و در بگریختن رسید به آردو بیخ غره که اسم شهری است در غورستان  
 و در آنجا مصقله از جانب امیر المومنین حاکم بود اسیران با و پناه برده آزادی خودشان را درخواست نمودند مصقله  
 آنها را از متقی پانصد هزار درهم خرید و آزاد کرد و وعده داد که در وقت یثربی آبلغ را برای حضرت بفرستد ، پس متقی  
 بکوفه رفته و اقامه را خدمت حضرت عرض کرد ، آن بزرگوار فطر بود که مصقله پانصد هزار درهم بفرستد ، چون  
 دیگر کرد نامه ای با و نوشت که با مالز ابفرست یا حاضر شود یا بکار نورسیدگی شود ، مصقله بخدمت حضرت  
 رسید و دو بیت هزار درهم داد و نمود ، و نوشت بانی را پرداخت نماید ، چند روزی هملت خواست  
 و شبانه نزد معاویه بشام گریخت ، چون حضرت گریختن او را شنید فرمود ) : \*

خدا مصقله را زشت سازد و رفتاری کرد مانند رفتار بزرگان ( اسیرانی خرید و آزاد نمود )  
 و گریخت مانند گریختن بندگان ، پس هنوز مدح گفته را گو یا نموده خواشش گردانید ، و توصیف  
 کننده تصدیق کار او را ننموده مجبور بوجهی و سزانشش گردید ( آزاد کردن اسیران بسبب فح و شای او  
 شد ، لیکن چون برای پرداخت بهای آنها نزد دشمن گریخت مدح خود را بدم تبدیل نموده بسبب طاعت خلق گردید )  
 و اگر میباید و غیرت آنچه را که تعد و را بود دیگر فقیم ، و ( برای دریافت بانی ) فطر زیاد شدن مال  
 او دیگر دیدیم . \*



(۴۵) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ❦

الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرُ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ ، وَلَا مَخْلُوقٍ مِنْ نِعْمَتِهِ ، وَلَا مَأْهُوسٍ  
مِنْ مَغْفِرَتِهِ ، وَلَا مُسْتَكْفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ ، الَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ ،  
وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ . وَالَّذِي نَادَا رُفِي هَا الْفَنَاءُ ، وَلَا أَهْلَهَا مِنْهَا  
الْجَلَاءُ ، وَهِيَ حُلُوهُ خَضْرَاءُ ، وَقَدْ عَجَلَتْ لِلطَّالِبِ ، وَالتَّبَتُّ  
يَقْلِبُ النَّاطِلِ ، فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا يَخْضَرُ تَكُونُ مِنَ الزَّوَادِ ، وَ  
لَا تَسْلُوْا فِيهَا فَوْقَ الْكُفَّانِ ، وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است ( در ذمت دنیا و مفاسد آن ) :

سپاس خداوندی است که هیچکس ناپوس از رحمت او نیست . و نعمت او همگانه  
سائل است ، و از آمرزش او احدی نومید نبوده ، و پرستش او برای کسی سبب شکرست  
نیامد ( زیرا تنها او سرور پرستش است و سبب عبادت و پرستش نگذرد تا بنده شکرگزار شود )  
خداوند از رحمت دریغ نمیکند ، و نعمت او زوال نمیپذیرد . دنیا سرانی است فانی و سیاهی  
برای آن و برای اهلش رخت بر بستن تقدیر گردیده است ، و آن ( در نظر اهلش ) خوشگوار  
و سبز و فرخنده است ، و ( سبب گول زدن و غافل نمودن آن نیست که ) شستابان بهراغ خوابان  
و طابش میآید ، و علاقه و محبت خود را بدین نظر کننده دارد و میکند ، پس کوچ کنید از آن ( و بندگان  
مکشته بنیای سفر آخرت شده و آسایش در آنجا نخواهند ) و از بهترین متاع خود ( پرستش خالق و  
خدمت بخلق ) توشه بردارید ، و در آن بیش از حاجت تطهید ، و از آن زیادتر از آنچه شما  
رسیده نخواهید ( برای گرد آوردن مال در دنیا تلاش نکنید ، زیرا در حلال آن حساب باز نیست ،  
و در حرام آن عذاب و کفر ) ❦

(ع ۱۴) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ❖

﴿عِنْدَ غَزْوِهِ عَلَى الْبَرِّ إِلَى الشَّامِ﴾

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ ،  
وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ . اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ  
فِي السَّفَرِ ، وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ ، وَلَا يَجْمَعُهَا غَيْرُكَ : لِأَنَّ  
الْمُتَخَلِّفَ لَا يَكُونُ مُتَّصِفًا ، وَالْمُتَّصِفَ لَا يَكُونُ مُتَخَلِّفًا .

وَأَبْنَاءُ هَذَا الْكَلَامِ مَرْوِيُّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالِهِ) وَقَدْ قَنَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِأَبْلَغِ كَلَامٍ ، وَتَمَّتْ لَهُ  
بِأَحْسَنِ تَمَامٍ ، مِنْ قَوْلِهِ : وَلَا يَجْمَعُهَا غَيْرُكَ إِلَى آخِرِ الْفَصْلِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است بنحاییکه تقسیم حرکت بشام گرفته (چون  
در نخیله که اسم موضعی است در بیرون کوفه برای جنگ بمعادیه ، پای مبارک در رکاب نهاد ،  
این دغار که برای مسافرت و سپردن خواسته و خانواده به پناه خدا بهترین عاست خوانند) :  
بار خدا یا از مشقت سفر و اندوه بازگشتن (که بر اثر مرگ کن یافت شدن آن بیاید)  
و دیدی نگاه کردن (مردم) در اهل مال فرزند و پناه میبرم ، بار خدا یا تو در سفر همراه و خانواده  
جانشین منی ، و غیر از تو کسی نیست که تواند در سفر همراه و در وطن جانشین باشد ، زیرا هر که  
(در وطن) جانشین باشد (در سفر) همراه نیست ، و هر که همراه باشد جانشین نیست (بیدخوی فرماید) :  
ابتداء این کلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده . و حضرت امیر علیه السلام در پایان از  
وَلَا يَجْمَعُهَا غَيْرُكَ . بهترین سخن را فرموده آنرا بهترین و جمیع تمام کرده است . ❖

(۴۷) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي ذِكْرِ آلِ كُوفَةَ﴾

كَانِي بِكَ يَا كُوفَةُ مُدَّةً مَدَّ إِلَهِكَ كَاطِي ، تُمَرِّكِينَ  
بِالنَّوَازِلِ ، وَتُرْكِبِينَ بِالزَّلَازِلِ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ بِكَ  
جَبَّارُ سِوَايَ إِلَّا أَنْبَلَاهُ اللَّهُ بِشَاغِلٍ أَوْ رَمَاهُ بِقَائِلٍ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است درباره کوفه (داز ویران شدن آن  
و ظلم و جور مستکاران که بعد از آن بزرگوار بر اهل آن وارد ساختند خبر میدهد) :  
ای کوفه گو یا ترا می بینم که (بر اثر آمدن دفت لشکری گوناگون و پیش آمد تهرج و تهرج)  
کشیده می شوی مانند چرم عنکبانی (که در دفت و باغی کش و کوف و مالش آن بسیار است ، و  
عنکبوت اسم بازاری بوده در بیابانی میان نخه و طائف ، و عرب پیش از اسلام هر سال یکبار در آنجا  
گرد آمده اشعار خوانده از شب و شب بر یکدیگر فخر و مسامات می نمودند ، و بیشتر متاعی که در آنجا فروخته  
فروش می ده چرم بوده ، لذا میفرماید) : و از پیش آمد حاشه ما (ظلم و جور مستکاران مانند چرم  
در دفت و باغی) پایمال می شوی ، و جنبشها (انواع صحبت و بلام) بر تو وارد و می شود ، و من میدانم  
هیچ مستمیری بر تو اراده ظلم و جور نکند مگر آنکه خداوند او را ببلای مبتلایا کشته ای را بر او مسلط  
گرداند (این خبر از جمله اخبار نسیب آنحضرت است ، چنانکه در تواریخ و فایح کوفه و پیش آمد بزرگواران آن  
شرح داده شده است) . \*

(۴۸) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿عِنْدَ السَّيْرِ إِلَى الشَّامِ﴾

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَغَسَقَ ، وَأَلْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَخَفَقَ ،

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْضُودٍ لِإِنْخِامِهِ ، وَلَا مُكَافَأَةٌ لِإِفْضَالِهِ . أَمَا بَعْدُ فَقَدْ  
 بَعَثْتُ مُقَدِّمِي ، وَأَمَرْتُهُمْ بِلزومِ هَذَا الْمِلْطَاطِ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي ، وَ  
 فَذَرَأْتُ أَنْ أَقْطَعَ هَذِهِ النُّظْفَةَ إِلَى شِرْذِمَةٍ مِنْكُمْ مُوَطَّئِينَ أَكْنَافَ  
 دَجَلَةٍ ، فَأَتِيَهُمْ مَعَكُمْ إِلَى عَدْوِكُمْ ، وَأَجْعَلَهُمْ مِنْ أُمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ .  
 أَقُولُ : يَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمِلْطَاطِ هَهُنَا التَّمَتُّ الَّذِي أَمَرَهُمْ  
 بِلزومِهِ وَهُوَ شَاطِئُ الْفُرَاتِ ، وَيُقَالُ ذَلِكَ أَيْضًا لِشَاطِئِ الْبَحْرِ ، وَ  
 أَصْلُهُ مَا اسْتَوَى مِنَ الْأَرْضِ ، وَيَعْنِي بِالنُّظْفَةِ مَاءُ الْفُرَاتِ ، وَهُوَ  
 مِنْ غَرِيبِ الْعِبَارَاتِ وَتَحْيِيهَا . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در خطبه) هنگام رفتن بشام  
 (بجنگ صفین در بیت دهم ماه شوال سال سی و هفت هجری فرموده) :

پاس خداوند را سزا است هر بار که شب گردد و جهان در ظلمت و تاریکی افتد ، و  
 شایش حق تعالی را در وقت که ستاره بود و پادشاهان شود (همیشه در بر رفتی از او)  
 حمد و شکر خدای تعالی بر سر کس واجب لازم است (و حمد بیشتر معبودی را است که مستحق جمیع صفات  
 کمالیه است . و نعمت و بخشش او تمامی ندارد) (همکارا شامل است) و فضل و کرمش (بسیار چیز)  
 برابری نیکند . و بعد جلوه داران لشکر خود (زیاد این ضرورتی چون بانی) را (با دوازده هزار  
 سوار) فرستادم ، و بایشان دستور دادم که در کنار فرات درنگ نمایند تا فرمان من (در  
 خصوص حرکت) بانها برسد موصیلت در این دیدم که از این آب (فرات) عبور کرده نزد خدای  
 از شما (مسلمانان) روم که در اطراف دجله ساکن (اهل میان) هستند و ایشان را بجهنم کرده  
 بجنگ با دشمنان بیاورم ، و آنها را برای شما لگت قرار دهم . (تفسیر منی فرماید) :

میگویم : منظور حضرت از لفظ «مِلْطَاط» در اینجا مضمی بوده است کنایه از آنست که جلوه دار  
لنگر خود را فرو انداختن در اینجا امر فرموده ، و ( نیز ) ساحل و کنار دریا هم مِلْطَاط گفته میشود ،  
و این لفظ در اصل معنی زمین هموار است ، و مقصود حضرت از لفظ «نُظْفَاة» ( که معنی آب مسافیه  
است که میازید ) آب فراست است ، و این تمیز از عبارات غریبه و سنگین آورده است .

(۱۴۹) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَمَدُ اللَّهِ الَّذِي بَطَنُ خَفَايَاتِ الْأُمُورِ ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ  
وَأَمْسَعَ عَلَى عَيْنِ الْبَصِيرِ ، فَلَا عَيْنَ مَنْ لَمْ يَرَوْهُ تُشْكِرُهُ ، وَلَا قَلْبَ مَنْ  
أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ ، سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ ، وَقَرُبَ فِي  
الدُّنُوفِ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ ، فَلَا أَسْفَلَ أَوْ بَاعِدُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ  
خَلْفِهِ ، وَلَا قُرْبَ بَيْنَهُمَا فِي الْمَكَانِ بِهِ ، لَمْ يُطْلَعْ الْعُقُولُ عَلَى  
تَحْدِيدِ صِفَتِهِ ، وَلَمْ يُجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ ، فَهُوَ الَّذِي تَشْمَدُ  
لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْحُجُودِ ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُفَوَّلُ  
الْمُشْتَبِهُونَ بِهِ ، وَالْجَاهِدُونَ لَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است ( در صفات حق تعالی ) :  
پس مخصوص خداوندی است که دانای باسور و پنهانی است ( پنهانیها را در او پدید است ، پس آن  
اشکار است بطریق اولی داناست ) و نشانهای ظاهر و هویدا ( جمع موجودات ) بر وجود و راستی او  
دلالة دارد ( از روی علامات آثار ظاهر پدید است ، زیرا مخلوق بخالق نیازمند است ، و نمیشود که ممکن

بخودی خود دارای وجود هستی گردد) و دیدن او باینانی چشم محال است (زیرا در مکانی نیست بجز  
 دیده شود) پس چشم کسیکه اورا ندیده (هستی و بودنش را) انکار نمیکند (زیرا آثار هستی او را می بیند)  
 و دل کسیکه هستی او را (از آثار و علامات) دانسته بکنه ذاتش پی نگیرد، و بلند می (برسد) بزرگی  
 دارد، و هیچ چیز از او بالاتر نیست، و در نزدیکی (بهره) نزدیک است، و هیچ چیز از او نزدیکتر  
 نیست، پس (چون همه عالمه دارد) بلندی او او را از مخلوقاتش دور کرده، و نزدیکی او خلق را  
 در مکانی با او مساوی و برابر نموده، عقلها را بر حد و نهایت صفت خود آگاه ساخته (زیرا برای  
 صفات که عین ذات است حدی نیست) ولی آنها را از شناختن خویش بقدر واجب باز داشته  
 (زیرا عقل اگر چه بکنه ذات و صفات او پی نگیرد ولی بقدر واجب از آثار و علامات بهر صفت و شناختش  
 راه برده باو اعتراف کرده اند) پس او هست خداوندی که آثار و علامات موجوده را برادر دل مکرر او گواهی  
 میدهد (که بیکه خدا را گفتار و کردار انکار میکنند آثار و علامات موجوده گواهی میدهد که در دل باو اقرار دارند)  
 و منزله است خداوند از گفتار آنها بیکه او را بخلق تشبیه میکند، و گمانیکه او را انکار نمایند. \*

(۵۰) ﴿وَمِنْ حُطْبَةِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَام﴾

إِنَّمَا بَدَأُ وَتَوَعَّجَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُنَبِّعُ ، وَأَحْكَامُ يُبْدِعُ ، يُخَالِفُهَا  
 كِتَابُ اللَّهِ ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالُ رَجَالًا عَلَى غَيْرِ بِنِ اللَّهِ ، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ  
 خَلَصَ مِنْ جِرَاجِ الْحَيِّ لَوَخَفَ عَلَى الْمُرَادِينَ ، وَلَوْ أَنَّ الْحَيَّ خَلَصَ مِنْ تَلَبُّسِ  
 الْبَاطِلِ لَنَفَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْعَانِدِينَ ، وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا  
 ضَعْفٌ وَمِنْ هَذَا اضْغَعْتُ فِيهِمْ جَانِ ! فَهَذَا لِكَ يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ  
 عَلَى أَوْلِيَانِهِ ، وَيَجُودُ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان آنچه سبب فتنه و فساد می شود):  
 فتنه و فساد (در میان مردم) پیروی از خواسته های نفس است، و احکامیکه برخلاف شیخ  
 صادر گردد، کتاب خدا (قرآن کریم) با آن خواسته ها و حکمها مخالف است، و (پسین از  
 اسباب فتنه و فساد آنست که) گردوی از مردم دیگر از بر خواسته ها و حکمهای برخلاف دین یاری  
 پیروی میکنند (چون حق و باطل را در هم بینانند فتنه و فساد ظاهر می شود) پس اگر باطل با حق در هم نیفتد راه  
 حق بر خوانان آن پوشیده نمیگردد، و اگر حق در میان باطل پنهان نمیشود دشمنان (هرگز) نمیتوانند  
 از آن بدگونی کنند، ولیکن چون تسبی از حق و تسبی از باطل فراموش کرد و در هم میگرد پس آنگاه  
 شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا میکند (بای ضلال و گمراهی فرصت بدست آورد، و باطل را  
 در نظر خوانان حق جلوه میدهد و راه بدگونی را برای دشمنانین باز می نماید) و کاینکه لطف خدا شامل حالشان  
 گردیده است (از ضلال گمراهی شیطان) نجات میابند (و از آبرزشش حق باطل در شبهه نیافتند)

(۱۵) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَنَا غَلَبُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ أَصْحَابُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 عَلَى شَرِيعَةِ الْفُرَاتِ بِصَفِينٍ، وَمَنْعُوهُمْ مِنَ الْمَاءِ \*

قَدِ اسْتَظْهَرُوا الْفِتَالَ، فَأَفْرَأَ عَلَى مَذَلِّهِ، وَتَأْخِيرَ حُلَّةٍ، أَوْرَدُوا  
 الْكُيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ زُرُوا مِنَ الْمَاءِ، قَالُوا فِي حَيَاتِهِمْ مَعْهُورِينَ،  
 وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِهِمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِمٌ لَكُمْ مِنَ الْغَوَاةِ، وَ  
 عَسَى عَلَيْهِمُ الْخَبَرُ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَيْتَةِ \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است آنگاه که لشکر معاویه در جنگ صفین باصحاب  
 آن بزرگوار پیشی بسته راه در دو باب فرات را تصرف در آورد و آنرا از برداشتن آب مانع گشتند:

شکر ساریه (با تصرف شریعت و از دست و من شا از برداشتن آب) کارزار با شمارا نمایند ، پس شما بایر  
 زنت و غاری قرار کرده شجاعت و شرافت را از دست بدهید (اعلم بخودا توانی کرده از تنگی بچار شود)  
 خود را بشمن تسلیم نمایند) یا آنکه ششیر نام از اغواها (بی ایشان) سیراب کنید تا از آب سیراب  
 شوید ، پس مرگ (حقیقی) در زندگانی شماست اگر مغلوب بشوید ، و (حقیقت) زندگانی در مرگ  
 شماست آنجا که (بر دشمن) غالب شوید (مرگ با عزت و شرافت بهتر است از زندگانی با ذلت و غاری)  
 آگاه باشید که مساوی غده قلیلی از گمرازان و نادانان را بکارزار آورده (با اینکه شکر ساریه زیاد بوده  
 ایشانرا بعد از قلیلی تبخیر فرموده ، اشاره است اینکه بعلم جنگند آشنای هستند) و حقیقت امر را (که جنگ  
 برای دست آوردن سلطنت رایست) از آنان پنهان نموده (و خودخواهی عثمان را بهانه قرار داده) تا اینکه  
 آنها گلهای خود را هدف (تیرای) مرگ قرار داده اند (از روی دانی و گمراهی برای کشیده آواره باشند)

(۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ \*

وَقَدْ تَقَدَّمَ تَحْمِيلُهَا بِرِوَايَةٍ ، وَتَذَكُّرُهَا هُنَا  
 بِرِوَايَةٍ أُخْرَى لِتَحَابُّ الرِّوَايَتَيْنِ : \*

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ نَصَرَمْتُ ، وَأَذِنْتُ بِالْفِتَاءِ ، وَتَنَكَّرَ  
 مَعْرِفُهَا ، وَأَذِنَتْ حَدَا ، فَهِيَ تَحْفَرُ بِالْفِتَاءِ سَكَاةً ، وَتَحْدُ بِالْمَوْتِ  
 جِهَانَهَا ، وَقَدْ أَمَرْتُهَا مَا كَانَ حُلُومًا ، وَكَدَرْتُهَا مَا كَانَ صَفْوًا ،  
 فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَمَلَّةٌ إِلَّا دَاوَهُ ، أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْقَتْلِ ،  
 لَوْ تَمَرَّتْهَا الصَّدْيَانُ لَوْ يَنْفَعُ ، فَانْمِعُوا عِبَادَ اللَّهِ الرَّجُلَ عَنْ هَذِهِ  
 الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلَى أَهْلِهَا الزَّوَالِ ، وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ



وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ ، قَوْلَ اللَّهِ لَوْ حَسَنْتُمْ حِينَئِذٍ الْوَلَدَ الْعِجَالِ ،  
وَدَعَوْتُمْ بِهِدِيلَ الْحَمَامِ ، وَجَارَتْ جُجُورُ مُنْتَبِلِ الرُّهْبَانِ ، وَحَرَّجْتُمْ  
إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَزْوَاجِ ، الْيَأْسَ الْقُرْبَةَ إِلَيْهِ فِي أَرْتِفَاعِ  
دَرَجَةٍ عِنْدِي ، أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَاهَا كُتُبِي ، وَحَفِظَهَا رُسُلِي  
لَكَانَ قَلِيلًا فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِي ، وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِي .  
وَاللَّهُ لَوِ انْمَأَتْ قُلُوبُكُمْ أَمْنِيَانًا ، وَسَلَّاتُ عِيُونُكُمْ « مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ  
أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ » دَمًا ، تُرْمَعَرَفُ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ ، مَا جَرَى  
أَعْمَالُكُمْ « وَلَوْ لَا تُبْقُوا شَيْئًا مِنْ جُحْدِكُمْ » أَنْتُمْ عَلَيْكُمْ كُمُ الْعِظَامِ  
وَهَذِهِ إِنَّا كَرَّ لِلْإِيمَانِ . \*

از خطبه های اخذ شده علیه السلام است (در بیان یونانی دنیا را نیست ندان بان  
در غیب مردم با غرت و بزرگ شمردن ثواب عذاب و نعمت های ختمانی ) این خطبه پیش از این بر سر  
انتخاب و نقل شده ، و در اینجا از روی روایت دیگری برای اختلافی که در این دو روایت بسیار  
آگاه باشید دنیا را و بنفاد نیستی نهاده ، و بر ( اثر تغییراتی که در آن مشاهده میشود ) در  
گذشتن اعلام کرده ، و خوشی آن باقی نماند ، ( مانند جوانی و تندرستی ) و بقندی ( از پیش )  
رو بر میگردد ، و ساکنین خود را بفنا و نیستی میکشاند ، و همسایگان را بوی مرگ میراند ( تا  
بگورستان ببارد ) و شیرینیهایی آن تلخی مبدل شد ( مانند جوانی که به پیری و تندرستی که به بیماری  
تبدیل میگردد ) و صافیهای آن تیره گردید ( پس اکنون که تغییرات در آن آتی و دوری و بهرزه از آن فانی  
است ، بنیاستی بآن دلبنده شد ) پس از این دنیا ( نسبت بزندگانی هر کس زمانی ) باقی نماند مگر  
نه مانده ای ( چند روزی ) مانده مانده آب در شکست کوهی ، یا باقی نمانده از آن کره خروای

(دست کسی) مانند جرعه مقله (عادت عیب بر نیست که چون تشنگان در میان اندک آبی  
 یابند، سنگ ریزه در ظرفی ریخته آرد آب بر آن ریزند که آن سنگ ریزه را پاشانند، پس هر یک آن  
 مقدار آب را برای رفع تشنگی بیاشاند، و این طریق آب اندک را میان خودشان قسمت کنند، و آن سنگ ریزه  
 مقله گویند) پس تشنه (دینا که دست کسی از عرش باقی مانده) اگر بکند آن نه مانده و یا آن جرعه مقله  
 را بدینا دل بسته از آخرت چشم پوشد) تشنگی او بر طرف نشود (هر دلی که در ظرف دارد بدست نیارد)  
 پس ای بندگان خدا- (اکنون گرفتار دنیا با شما چنین است) برای کوچ کردن از این سرا که برای هلاک شماست  
 و نیستی مقدر شده آماده شوید، و آرزو بر شما غالب نشود، و دست زندگانی در آن بنظر شما طوافی نیاید  
 (بارزهای بجای که بکند و از مردم غافل نباشید که نگاه شمار دارید) پس بگویند بجزا اگر بفایده ماند ماند  
 شتر آن غنوه فرزند مرده، و بخوانند مانند صدای کبوتر، و فریاد و زاری نمایند مانند فریاد و زاری  
 راهی که دنیا را ترک کرده، و از مالها و فرزندان در راه خدا بگذرند برای درخواست تقرب به رحمت  
 بلند می مقام و منزلت نزاد، یا امرش گناهی که نوشته شده و فرشتگان او آن گناه ثبت  
 نموده اند، هر آنکه کم است در مقابل ثوابی که از جانب خداوند تعالی من برای شما امیدوارم، و  
 (چنین) کم است در برابر عذاب او که من از آن برای شما بهتر رسم (ثواب و پاداش عبادت پرستش  
 خدا که من بشما امر میکنم بیشتر است از پاداش عبادت که شما در طلب آن تصریح و زاری میکنید و آنچه که وسیله تقرب  
 است دست میاندازید، و عذاب و کفر مصیبت که من بشما از آن نمی بینم بیشتر است از مصیبتی که شما در امر  
 آن نادم و سوگوری مینمایید، خلاصه پاداش عبادت دیندگی خدا و کفر مصیبت و نافرمانی او که من میدانم از  
 جلد او را کم و نعم شما بیرون است، پس کوشش کنید در آنچه کلام میکنم، و چشم پوشید از آنچه که نمی بینم)  
 و بگویند بخدا اگر برای شوق بختی با برای ترس از او و لهای شما که آخته شود و یا از چشمه های تیان آن  
 جاری گردد و بدینوال زندگی کنید در دنیا مادامی که باقی است، این اعمال و غنی درجه کوشش شما  
 برابری با نعمتهای بزرگ خداوند که بشما عطا فرموده مینماید، و مساوی آنها می نمودن او شما را بسوی

ایمان نیکو داد.

﴿ وَمِنْهَا ﴾

﴿ فِي ذِكْرِ يَوْمٍ الْقِيَامِ وَصِفَةِ الْأَنْبِيَاءِ ﴾

وَمِنْ تَمَامِ الْأُخْيَةِ اسْتِشْرَافُ أَذْيِهَا ، وَسَلَامَةُ عَيْنِهَا ، فَإِذَا  
 سَلَبَ الْأُذُنُ وَالْعَيْنُ سَلَبَتِ الْأُخْيَةُ وَتَمَتَّ ، وَلَوْ كَانَتْ عَضْبَاءَ  
 الْفَرْسِ تَجَرُّ رِجْلَهَا إِلَى الْمَنَسِكِ . وَالْمَنَسِكُ هَهُنَا الْمَذْبَحُ .

و قسمی از این خطبه در بیان عبد قربان و صفت حیوان قربانی است :  
 از جمله شرائط حیوان قربانی آنستکه تمام گوش باشد ( بریده و شکافه نباشد ) و چشم  
 سالم باشد ، پس اگر گوش و چشم بی عیب بود ، قربانی صحیح و درست است ، و اگر ناخ  
 شکسته باشد ( برای قربانی صلاحیت ندارد ، مانند گوشه پاشکسته است که ) برای رفتن به  
 قربانگاه می نلگد ( قربانی گوشه پاشکسته و ناخ شکسته درست نیست ) ، ( بیدرض فرماید )  
 مَنَسِكُ ( اگر چه بمنی محل عبادت و پرستش است ، ولیکن ) در اینجا بمنی قربانگاه و آن  
 موضعی است که قربانی را در اینجا سر میزنند .

(۵۲) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱۲۱)

( فِي ذِكْرِ الْبَيْعَةِ ) (۱۲۱)

فَتَذَاكُرُ عَلَى تَذَاكُرِ الْإِبِلِ إِلَيْهِمْ يَوْمَ وَرِدِهَا قَدَارَ سَلْهَا رَاعِيهَا ،  
 وَخَلَعَتْ مَنَائِبَهَا ، حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَائِلِي ، أَوْ بَعْضُهُمْ قَائِلُ بَعْضٍ لَدُنِّي  
 وَقَدْ قَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَيْنَهُ وَظَهَرُ ، حَتَّى مَعْنَى النَّوْمِ ، فَمَا وَجَدْتُ شَيْئًا يَسَعِدُ  
 إِلَّا قَالُوا لَهُمْ ، أَوْ الْحُجُودُ عَمَّا جَاءُوا بِهِ مُحَمَّدٌ ( صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ) فَكَانَتْ مَعَالِجَةُ  
 الْفِتَالِ أَهْوَنَ عَلَى مَنْ مُعَالَجَةُ الْعُقَابِ ، وَمَوَاتُ الدُّنْيَا أَهْوَنَ  
 عَلَى مَنْ مَوَاتُ الْآخِرَةِ .

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است در بیان بیعت کردن (مردم با آن بزرگوار):  
 پس (از کشته شدن عثمان) مردم نزد من خود را یکدیگر زده (برای بیعت نمودن) از دو حام نمودند  
 مانند از دو حام شتر تشنه هنگام آشامیدن آب که عقال و ریسمانش باز شده و ساربان را نباش  
 نموده باشد (دیویری برین هجوم آورند) که گمان کردم میخواهند مرا بقتل رسانند ، با بعضی از ایشان  
 قصد دارند و در حضور من بعضی دیگر را بکشند (پس بقیه ایشان را قبول کردم ، و چون بعد از آن دسته  
 مانند طعمه و زیر نفوذ غنچه کرده پیمان شکستند) من ظاهر و باطن این امر را زیر و رو نمودم بحدی که (اندیشه  
 در ایجاب) مرا از خواب بازداشت ، پس طاقت نیاوردم مگر بجنگیدن با ایشان (که بیان شد)  
 یا انکار آنچه که محمد صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَاٰوَدَہُ است (زیرا پیکار با یغیبار امام واجب و در صورت قدرت  
 و توانائی اگر با آنان جنگ کند ترک واجب کرده و آن برای امام مانند آن بود که احکام حضرت رسولا  
 انکار نموده باشد ، و چون انکار احکام رسول «س» سبب عذاب الهی است) پس علاج بجنگیدن بر  
 من آسانتر بود از علاج عذاب الهی ، و مرگهای دنیا (شفقتنا و نجیبتنا) بر من آسانتر است از مرگهای  
 عذابا) می قیامت . \*

(۵۴) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ \*

﴿وَقَدْ اسْتَبَطَّ أَصْحَابُهُ إِذْ نَزَلَتْ لَهُمْ فِي الْيُنَّانِ بِصِفِّينَ﴾ \*

أَمَّا قَوْلُكَ : أَكَلْتُ ذَلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ ؟ قَوْلَ اللَّهِ مَا أُنَابِي  
 دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ . وَأَمَّا قَوْلُكَ : شَكَّافِي أَهْلَ  
 الشَّامِ ، قَوْلَ اللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْمًا إِلَّا وَأَنَا أَطْعَمُ أَنْ لَتَحَوِّي طَائِفَةً  
 فَهَنَدِي يَ ، وَتَسْؤَلُنِي ضَوْئِي ، وَذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْلَاهَا  
 عَلَى ضَلَالِهَا وَإِنْ كَانَتْ نُبُوًّا بِأَنَامِهَا . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در صفین موقعی که اصحاب آن بزرگوار تصور کردند  
در شروع جنگیدن (با مردم شام) درنگ و کندی نماید (چون در صفین آب بتصرف حضرت درآمد  
و از اهل شام فداقت نمود چند روزی جنگ تدارک گشت، پس بعضی از کربان گفتند تا اهل دورفران بجنگ  
شاید برای اینست که از مرگ کشته شدن بترسند و برخی دیگر گفتند شاید برای اینست که در وجوب جنگند با مردم  
شام شک و تردید دارد، حضرت در پاسخ آنان فرمود) :

اما سخن شما که آیا اینهمه تا اهل درنگ من برای ترس از مرگ کشته شدن است ؟ پس بگویند  
بجدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ (کشته شدن در میدان کارزار) یا اینکه ناگاه مرگ مرا در پناه  
و اما سخن شما در اینکه (فرمان جنگیدن نیدیم برای آنست که در وجوب کارزار) با اهل شام مرا شک و  
تردیدی است، پس بگویند جدا یک روز جنگ کرد زانجا خیر نیند اختم مگر برای آنکه اینجا بخواهم گردانی  
(از ایشان) بمن ملحق گردیده بدست شوند (از گمراهی دست کشیده براه درست قدم نهند) و چشم  
کم نور خود روشنی راه مرا ببینند، و این تا اهل دورنگ در کارزار از زمین محبوبتر است از اینکه آن  
مگر انا بکشم و اگر چه (ایشان دست از ضلالت و گمراهی برنداشته باشند) بیخود در قیامت  
باکنان ایشان (مخالفت با امام و پیروی نمودن از دشمنان آنحضرت) باز میگردد (گرفتار خواهند شد).

(۵۵) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَلَقَدْ كُتِبَ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَفْسُ ابْنِ أَبِي نَضْرَةَ  
أَبْنَانًا وَإِخْوَانًا وَأَعْمَامًا، مَا بَرِدُ نَاذِلِكَ إِلَّا إِيْمَانًا وَتَسْلِيمًا وَبُضْبًا  
عَلَى الْقَيْمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضِضِ الْأَلَمِ، وَجِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَ  
لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مَنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا بَنَصَاوَلَانِ تَصَاوَلِ الْفَخْلَيْنِ،  
بَيْنَ الْإِنْسَانِ أَنْفُسُهُمَا أَهْمًا يَفِي ضَاحِبَهُ كَأَسِ السُّوْنِ، فَسَرَّ لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا  
وَسَرَّ لِعَدُوِّنَا مَنَّا، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدَ وَنَا الْكَبْتَ، وَ

أَنْزَلَ عَلَيْنَا النُّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْفِجًا جِرَانَهُ، وَمُسَوِّنًا أَوْطَانَهُ  
وَلَعَنِي لَوْ كُنَّا نَاتِي مَا أَنْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، فَلَا خَصْرَ لِلْإِيمَانِ  
عَمُودٌ، وَآبَهُمُ اللَّهُ لِنَحْنُ لَيْبَتُهَا دَمًا، وَلَنُتَعِنَّهَا نَدَمًا . \*

**از سخنان آنحضرت علیه السلام است** (که در آن ثبات قدم غیوش و سایر اصحاب  
حضرت رسول و فدکاریها سازاد جنگها برای یاری دین مقدس اسلام بیان فرموده، و صحابشرا بجهاد  
دروا خدا و جنگ با دشمنان ترغیب نموده اند از استی در این امر توجیح و سرزنش نماید) :

ما (برای یاری دین اسلام زانیکه) بار سو خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بودیم پدران و فرزندان  
و برادران و عموهای خود را (در جنگها) میکشتم، و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما افزوده نشد  
و فرمانبرداری پیش میگیرفتم، و ثبات قدم ما را در راست میافزود، و شکبانی را  
بر سوزشش در دوسمی و کوششمان برای جهاد با دشمن زیاد می نمود، و (در کارزارهای نمان بنابر  
روش جنگیدن، با دشمن چنین) بود مردی از ما با یکی از دشمن بیکدیگر حمله کرده با هم در میافتادند مانند  
در افتادن دو جوان ترو بجان یکدیگر میافتادند (در صدد کشتن هم بر میآمدند) تا که نام یک دیگری را  
از جام مرگ سیراب نماید (و در یکشد) پس گاهی با دشمن میافتیم و گاهی دشمن بر ما غلبه  
یکشد چون خداوند راستی را اوید (از همه چیز گذشتن در راه اسلام را نشان دادیم) دشمن را بخوار  
و فیروزی را نصیب نگردانید، تا اینکه اسلام مستقر (و امر دین منظم) گردید مانند شتریکه در موقع  
استراحت سینه و گردن خود را بر زمین میافکند (از اضطراب بگریزی از دشمن بانی یافت) و در جایگاه  
خود بخوابد (حقیقت آن در همه جای جهان منتهی گردید) و بجان خود دم سوگند اگر رفتار (و یاری اسلام)  
مانند رفتار شما بود (و در یکبار با دشمن مانند شتریکه در راه خودیم) بانی دین برقرار میگردد (مذاشای  
پیدا میشود) و شانه درخت ایمان سبز نیگشت (تو زمین اسلام منتهی میگردد) و سوگند بخدا از این فضا  
(ناپسندیده و سستی در کارزار بعضی شیراز ناکه دنیا) خون خواهیم درو شد، و در پی آن (دشمن دشمن  
بر شما مسلط گردد) پشیمان خواهیم گشت . \*

(ع) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿لَا أَصْحَابِي﴾ \*

أَمَّا أَنَّهُ سَبَّحَهُ عَلَيْهِ كُمْ بَعْدَى جُلُ تَحَبُّ الْبُلْعُومِ ، مُنْذَحِ  
الْبَطْنِ ، يَا كُلُّ مَا يَجِدُ ، وَبَطْلُ مَا يَجِدُ ، فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ ، أَلَا  
وَأَنَّهُ سَبَّاهُمْ كُذِّبَتْ بَرَاءَتِي ، أَمَّا آتَتْ فَبَوْنِي ، فَإِنَّهُ لِي  
زَكَاةٌ وَلَكُمُ نَجَاةٌ ، وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَبَرُّوْا مِنِّي ، فَإِنِّي وَلِدْتُ عَلَى  
الْفِطْرَةِ ، وَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْحُجْرَةِ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است برای اصحاب خود ( اهل کوفه که آنان خبر میدادند  
بلایه ای را که بعد از آن بزرگواران بتلاش شوند و دستور میفرماید که در آن هنگام چگونه رفتار نمایند ) :  
آگاه باشید که بزودی بعد از من مردی گشاده کلو و شکم برآمده ( معاویه بن ابی سفیان )  
بر شما غلبه می شود ، میخورد آنچه میباید و میخورد آنچه نیاید ( هر چه بخورد سیرنگ است تا آنکه بکشد  
مسفره را بر چنبد خسته شدم و سیرنگ زدیم . گفته اند پُر خوری او بر اثر نفرین حضرت رسول بود آنگاه که  
کس نطلبید و فرستاده دید بخوردن مشغول است ، بازگشت و گفت طعام بخورد ، دیگر باره فرستاد  
باز بخوردن مشغول بود ، پس آنحضرت فرمود : اللَّهُمَّ لَا تَشْبِعْ بَطْنَهُ یعنی بار خدا یا شکم او را  
سیرنگردان ) پس ( در صورت قدرت و توانائی ) او را بکشید و اگر چه هرگز او را نخواهید کشت  
( توانائی کشتن او را ندارید ) آگاه باشید بزودی آن فرد شمار با شما سرگفتن و بیزاری جستن از من امر  
میکند ، پس اگر شمار با شما سرگفتن مجبور نمود مرا دشنام دهید ، زیرا ما سرگفتن برای من بسبب عفو  
مقام میشود و برای شما باعث برنجاست و در مانی ( از شتر او ) است ، و اما در بیزاری جستن ، پس از من  
بیزاری بجوئید ( در باطن دوستدارم باشید ) زیرا من بفطرت اسلام تولد یافته ام ( هیچگاه در راه گفته  
شرکت قدم نهاده از اول اسلام اقبال نمودم نه مانند سایرین که کافر و بت پرست بوده مسلمان گردیده اند )

و در ایامان و جهرت (بردن رفتن از دین برای نصرت و یاری رسول خدا) سبقت و پیشی گرفتن (اول بری)  
 که پیغمبر ایامان آورد و برای پیشه رفتن این اسلام او را یاری کردن بودم پس بیزاری از دین بیزاری از خداست  
 و بیزاری از خدا موجب عذاب بدی است) \*

(۵۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَلِمَةٍ الْخَوَارِجُ : \*

أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ ، فَلَا يَفِي مِنْكُمْ أَيْ ، أَبْعَدُ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي  
 مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ ؟ لَقَدْ  
 ضَلَّكَ إِذَا أَرَمَّا أَنَا مِنَ الْمُتَهْدِينَ ! فَأَوْثَرْتُمْ مَاءٍ ، وَارْجِعُوا عَلَى  
 أَثَرِ الْأَغْطَابِ . أَمَّا أَنْتُمْ سَتَلْفُونَ بَعْدِي لِأَشْيَاءٍ ، وَسَهْمًا قَاطِعًا  
 وَآثَرَةً يَتَّبِعُهَا الظَّالِمُونَ فَيَكُونُ شَةً \*

قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : وَلَا يَفِي مِنْكُمْ أَيْ ، يُرْوَى عَلَى ثَلَاثَةِ  
 أَوْجُهٍ : أَحَدُهَا أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَاهُ أَيْ بِالْإِثْمِ مِنْ قَوْلِهِمْ رَجُلٌ أَيْ لَدَيْهِ  
 يَأْتِي الْخَلَّ أَيْ يُصِلُهُ ، وَبُرْوَى أَيْ بِالنَّاسِ ثَلَاثٌ تُقَطِّعُ بَرَادِيهِ الدِّي  
 يَأْتِي الْحَدِيثُ أَيْ بِرُؤْيِهِ وَبِحُكْمِهِ وَهُوَ أَصَحُّ الْوُجُوهِ عِنْدِي كَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)  
 قَالَ : لَا يَفِي مِنْكُمْ مُخَيَّرٌ وَبُرْوَى أَيْ بِالزَّوْجِ الْمُجْتَمِعِ وَهُوَ الْوَأْتِيبُ ، وَالْأَمَّا لِكُ  
 أَبْضَاءُ قَالَ لَهُ أَيْ \*

ارسمان انحضرت علیه السلام است که بخارج نمرवान فرموده (چون در جنگ



صفت پس از قرار داد حکیم نوشتن عهدنامه ، خواج از آن بزرگوار گریه نموده از هر طرف فریاد کردند :  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی نیست مگر منزه جانب خدا ، و گفتند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ يَا عَلِيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی با علی حکم و فرمان  
 دادن مخصوص خداست نه برای تو ، و حکم خدا در باره معاویه و اصحابش آنست که فرمان مداخل کردن  
 و مداخل کردن به حکم خدا دادیم ، پس چون بختی خود پی بردیم بحد اقباب و بازگشت نمودیم ، تو نیز مانند  
 ما از بختی خود توبه و بازگشت نما ، و بعضی گفته چون به حکم خدا دادی که فرستی اکنون بفر خود گوی  
 ده پس از آن توبه کن تا از اطاعت کنیم ، حضرت فرمود : \*

باوی که سنگ ریزه را بچش میآورد و بر شام بوزد (عذاب الهی شمارد باید) و باقی نماند  
 از شامی که نخل فرما را بر سر کند ، یا کسیکه سخن گوید ، یا کسیکه بر جسد (نسل شام قطع کرد) آیا  
 بعد از ایمان آوردن من بحد و جهاد بهمراهی رسول اکرم ﷺ آئینه نماند (در جنگها) کفر و  
 خطا ، را بر خود گواهی دهیم ، پس در این هنگام (با قرار بختی خویش) گمراه شده از راه راست  
 قدم بیرون نهاده ام ، پس از بدترین راهیکه قدم در آن نهاده اید برگردید (از انحراف باطل  
 برگشته دیگر باره این سخنان زشت را نگویید) و بجای پای خود بازگشت نمایند (از راهیکه رفته به  
 بجای خویش برگشته از حق پیروی کنید) . آگاه باشید بزودی بعد از من بدلت و خواری  
 بسیار بر خورده بشیر تر زده جملا گردید ، و مال شمار استعماران گرفته اختصاص بخود دهند  
 و این کار را در میان شما نیست و عادت خویش قرار دهند (از قتل غارتی که بعد از آن بزرگوار از  
 طرف تمکاران نماند مصلحت این ابی حفره و دیگران در میان آنان واقع شده خبر میدهند) . (سید بنی فریاد)

فرمایش آنحضرت : وَلَا تَقْبَلُوا إِلَيْكُمْ بَرَسَةً وَجِيْعَةً يَنْتَقِلُ بِهَا : اول چنانکه  
 بیان نمودیم این بر سر و جیغی است که کسیکه نخل فرما را بر سر میکند میگوید  
 رَجُلٌ آيَرُ ، و (دوم) آيَرُ ، بمانند نقطه روایت میشود که مراد از آن کسی است که حدیثی روایت  
 میکند با سخنی حکایت میکند ، و این قول نزد من صحیحترین بوده است (زیرا) گویا حضرت  
 فرموده است : گوینده ای از شما باقی نماند ، و (سوم) آيَرُ ، بمانند نقطه دار روایت  
 میشود و آن معنی واثب یعنی بر چنده است ، و نیز آيَرُ معنی هَالِكٌ یعنی تباہ  
 گشته استعمال میشود . \*

(۵۸) ﴿وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَمَّا غَزَى عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ وَقَبِلَ لَهُ  
إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ عَجَزُوا جِسْرَ النَّهْرِ وَإِنْ:

مَصَارِعُهُمْ دُونَ الظُّفَةِ ، وَاللَّهُ لَا يَقِلُّ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ ، وَلَا  
يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ . \*

يَعْنِي بِالظُّفَةِ مَاءَ النَّهْرِ وَهِيَ أَنْفِصُ كَأَيْدٍ عَنِ الْمَاءِ وَإِنْ كَانَ  
كَهَرَجَاتٍ ، وَفَدَّ أَشْرُنَا إِلَى ذَلِكَ فِيهَا تَقَدَّمَ عِنْدِي مَا أَشْبَهَهُ .

هنگامیکه امام علیه السلام تقسیم جنگ با خوارج گرفت با حضرت گفته شد که ایشان از  
پل نهر دوان عبور کردند ، فرمود : \*

فَلَمَّا كَانُوا إِثْنَانِ (موضع کشته شدن) این طرف آب (نهر دوان) است سوگند بخداوند  
از آمان (از کشته شدن) نجات نمی باید ، و ده نفر هم از شما هلاک نمیگردد (چون حضرت برای جنگ  
با خوارج در پی ایشان میرفت ، مردی از اصحابش آمد و گفت : یا امیر المؤمنین خوارج از نهر عبور کردند ، فرمود دیدی  
ایشان گذشتند ؟ آمد و گفت آری ، فرمود سوگند بخداوند هرگز عبور نکنند و محض کشته شدن آنها اینطرح  
نهر است ، بعد از آن سوار شده رفتند ، چون نزدیک نهر رسیدند ، دیدند که همه خوارج خلاف شمشیر را نگهسته  
اسبهای خود را ایستاده کرده آواز میگویند و فریاد میکنند : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلیت گمراهان جانب خدا  
« این کلمه را همیشه شمار خود قرار داده غوغائی برپا میدهند » پس حضرت فرمان جنگ داد ، چون جنگ تمام  
شدند که نه تن از خوارج فرار کرده کشته نشده اند و از اصحاب حضرت فقط هشت تن کشته شدند و بقیه فریاد  
مقصود حضرت از لفظ نطفة (که بیتی آب صافی است) آب نهر است و این قضیه در  
کتابیه است برای آب هر چند زیاد باشد ، و پیش از این با معنی (در پائین خطبه چهل و هشتم که  
راجع به جنگ با خوارج بود) اشاره نمودیم . \*

(۵۹) ﴿وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَنَا قِيلُ الْخَوَارِجِ قَبِيلٌ لَهُ يَأَيُّكُمْ الْمُؤْمِنِينَ هَكَذَا الْقَوْمُ يَاجْعُوهُمْ  
كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَطَقُوا فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ ،  
كَلَّمَانِجَم مَنَّهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِيَيْنَ .

چون خوارج نمرودان کشته شدند با تحقیرت گفته شد : یا ایها المؤمنین بدانید ایشان هلاک  
گشتند ، فرمود :

سوکند بنجد اینجین نیست ، ایشان نطفه مالی هستند در پشت مرد ما در رحم زنهای ( زن از آنها که )  
در شهر متفرق شدند ، از آنان فرزندان بوجود خواهد آمد که در روی زمین فتنه و فساد نمایند ، و لیکن ( هر زمان  
از آنها شاخی ( سری ) پیدا گردد و دنگسته شود ( بزرگی کشته میشود ) تا اینکه آخرشان دزدان و راهزنان  
میشوند ( مانند اجدادشان ، چنانکه فعل شده چون آن ز نفر در شهر با رانند گشتند بر کام مذبحی اختیار و از آن ترویج  
گردند و در راهها دزدی می نمودند ) .

(۶۰) ﴿وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي قَلِيلٌ مِّنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَاؤُهُ ، كَمَنْ طَلَبَ  
الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ .  
يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ .

امام علیه السلام درباره خوارج فرمود :  
بعد از من خوارج را نکشید ، زیرا کسیکه بخواهد حق را بدست آورد و خطا کرده ( گمراه )  
مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده و آنرا دریافته ( بیدار نمی نماید ) .  
منظور حضرت از جمله مَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ : کسی که کسیکه باطل را بدست آورده

در یافته ، معاویه و پسران او هستند (حضرت از کشتن خارج نمی فرموده برای یک معصود و صلی آنها بدست آوردن حق بوده ، ولیکن برای رسیدن آنان براه خطا افتاده گمراه شدند ، وابسته چنین کسانی سزاوار کشتن نیستند بخلاف معاویه و پسرانش که مقصود اصلی آنان باطل بوده و آنها را با بیکشت ، چنانکه در سخن پنجاه و هشتم فرمود : **فَأَقْلُوهُ** یعنی معاویه را بکشید . و اما اینکه آنحضرت خوارج را کشت و کشتن را از بعد از خود نمی فرمود برای این بود که آنها پیشقدم در جنگ با آن بزرگوار شده و قتل و فساد کرده مردم را بدشمنی خود میخواند دعوت نموده بیکان را بقتل میرساند مانند بعد از آن جناب که از اصحاب میرالمؤمنین بود و او را کشتند و شکر زشت را که آئین بود دیدند ، پس نمی از کشتن ایشان در صیورت کفر قتل و فساد بپاک کنند و خون ناحق نریزند و قتل بجنک نمایند ) . \*

(۱۴) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ \*

﴿لَمَّا خُوفَ مِنَ الْغَيْلَةِ﴾ \*

وَإِنَّ عَلَى مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِينَةً ، فَإِذَا جَاءَ بَوِيَّ أَنْفَرَجَتْ عَنِّي  
وَأَسْلَمْتَنِي ، فَمِنْهُمْ لَا يَطْبِئُ آلَهُمْ وَلَا يَبْرُؤُ الْكَلْمُ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه او را از کشته شدن ناگهانی ترسید

(اصحاب خبر دادند که این تلمیح در صد قتل او برآمده ، فرمود : ) \*  
خداوند سپهر محلی برای من قرار داده (کنندار من است تا زمانیکه مرگ بر ایم مندر نشده) پس مرا  
روز من بسرسد آن سپهر (محافظت) از من جدا گردد ، و مرا (برگ) نسلیم نماید ، در آن هنگام  
تیر (مرگ) بظلمت و زخم (تیرة تقدیر) شفا نیابد .

(۱۵) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ \*

أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ لَا يَمُوتُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا ، وَلَا يَبْقَى شَيْءٌ كَانَ

لَهَا، أَتَى النَّاسَ بِهَا قِتْنَةً فَأَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أَخْرَجُوا مِنْهُ وَ  
 حُسْبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا الْغَيْرُهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَأَفَامُوا  
 فِيهِ، فَأَتَاهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَى الظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغًا  
 حَتَّى قَلَصَ، وَزَائِدًا حَتَّى نَقَصَ . \*

از خطبه های انحضرت علیه السلام است (در بیان دل نبستن دنیا باقی نفس از مساقبت)  
 آنگاه با شنبه دنیا سرانی است که هیچکس از آن سلامت نیماند مگر (بنوی بر بیزکاری در)  
 آن (زیر دنیا در عمل است و آخرت در جزا، پس کسیکه در دنیا بدستور خدا و رسول رفتار نماید و آخرت  
 سلامت ماند، و کسیکه بر روی نمود بعد از بادی گرفتار گردد) و هیچکس بجهت چیزی (گفتار و کردار)  
 که برای دنیا نماید نجات نیابد (و نجات در استکاری و آخرت برای کسی است که گفتار و کردارش برای خدا  
 باشد) مردم دنیا بسبب امتحان و آزماین گرفتار شده اند (خداوند ایشان را امتحان بفرماید، باینمنی که  
 هر کس در دنیا از فرمان الهی بر روی نماید رستگار گردد، و دیگر که نافرمانی کند عذاب گرفتار شود، و این امتحان  
 بجهت آن است که باغفر کاروان عالم نباشد باشد و بخوابد و اگر دو که همچنان باینمنی محال است، زیرا او با شکا  
 و نهان بر چیز دنیا است) پس آنچه از (منافع) دنیا برای دنیا فرمایم آورند از گفتار و میروند (در موقع که  
 بجای میگذرند) و (و آخرت) حساب آنرا از او میطلبند، و آنچه که از دنیا برای غیر دنیا (آخرت)  
 تهیه نمایند برایشان همانند همیشه با آنها است، پس (اکنون که کار دنیای زبان بر دست آن دین  
 باشد، زیرا) دنیا زود فرود میماند مانند بر گشتن بایه است که تا آنرا گسترده بینی جمع میشود،  
 و تا آنرا زیاد بینی کم گردد (بهمو سار دانی که برای پیش بانی نماند) . \*

(۶۲) ﴿۴۰﴾ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿۴۱﴾

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَبَادِرُوا الْجَاهِلِينَ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا  
 بَقِيَ لَكُمْ مِنْ أَرْزُولِ عَمَلِكُمْ، وَتَوَقَّلُوا فَمَا جُدَّ بَكُمْ، وَاسْتَعِذُوا بِاللَّوْنِ

فَقَدْ أَظْلَكُوا ، وَكُونُوا قَوْمًا صَبَحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوْا ، وَعِلُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ  
لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّوْا ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا ، وَلَمْ يَذُرْكُمْ  
سُدًى ، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا النَّارُ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ  
وَأِنَّ غَايَةَ نَفْصِهَا اللَّيْظَةُ وَهَدِيمُهَا الشَّاعَةُ لَجْدُهَا بِرُءُوسِهِمْ يَقْصُرُ الْمَدَدُ ،  
وَأِنَّ غَايَةَ تَجْدُوهُ الْجَدِيدَانِ : اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ تَحْرِجُ بِرُسْرَةٍ  
الْأَوْبَى ، وَإِنْ قَادِمًا تَهْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشَّقْوَةِ لَسْتُمْ لِأَفْضَلِ  
الْعُدَى ، فَتَرْوِدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ  
غَدًا ، فَاتَّقُوا عَبْدَ رَبِّهِ نَصَحَ نَفْسُهُ ، وَقَدَّمَ نَوَسْرُهُ ، وَغَلَبَ  
شَهْوَتُهُ ، فَإِنْ أَجَلُهُ مُسْتَوْعِنُهُ ، وَأَمَلُهُ خَائِعُهُ ، وَالشَّيْطَانُ  
مُوكَلِّبُهُ ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَغْصِبَةَ لِبَرْكَبِهَا ، وَيُنَبِّئُهُ النَّوْبَةَ لِبُسْوِقِهَا  
حَتَّى تَهْجُمَ مِنْبَتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا ، فَيَا هَا حَسْرَةٌ عَلَى  
زَيْ غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، وَأَنْ نُودِيَ بِهِ بِأَبَامِهِ إِلَى شَفْعَةٍ  
نَسَّالُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ ثَمَنَ لَا يُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ ، وَلَا يَقْصُرُ  
بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً ، وَلَا تَخْلُ بِبَعْدِ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَلَا كَلَامَةً .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که مردم را بخدا پرستی و کورکاری در دنیا

پس (از سپاس بستانش خداوند متعال و درود بر رسول اکرم) ای بندگان خدا از مصیبت  
 خدا بپرهیزید (مصیبت ننماید و از عذاب بفرسید) و بسبب کردار خود بر مرکبایان پیش بستی  
 کنید (در زندگی بنگار کردار باشد تا پس از مرگ ایمن گردید) و بجزیره چیزی (اعمال صالحه) را که برای شما باقی  
 میاندهد بجزیره نگار افکند تا پس از مرگ را در باید که همیشه باقی است، و از شهوات دنیا چشم پوشید که بزرگ  
 فانی گردد) و (برای سفر آخرت) آماده باشید که برای کوه جاذن شما سعی و مشقت دارد، و  
 برای مرگ مستعد باشید که بر شما سایه ننگنده است (زودیک شده و علامات و آثارش بویاید است)  
 و (مانند) گردشی باشد که چون بانگ برایشان زده آگاه (و بیدار) شدند (و مانند کنگره و خواب  
 غفلت مانند آن آگاه که بچرخال برگ گرفتار گردیدند) و دانستند که دنیا جای (افقت) ایشان نیست،  
 پس (آزاد آخرت) تبدیل نمودند، زیرا خداوند سبحان شما را بجهت نیافریده و بهر دلیل و بیکار و بکار کرده  
 است (چنانکه در قرآن کریم سوره صافات ۱۷۳ فرموده: أَتَحْسَبُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكَ زُجْجَاءً وَ أَنتَ كَا  
 إِلَهِنَا لَا تُلَاحِظُونَ یعنی ای مالکان کردید که شمارا بجهت آفریدیم و چند هستید که بسوی ما برگشتن نخواهید نمود؟)  
 و بدان که چکس از شما و بهشت یاد و درخ فاصله ای نیست مگر مرگ که او را در باید (برای پس از مرگ به  
 عمل و توبه و بازگشت بسته شود، پس هر که مراد کرد دنیا اطاعت و پیروی کرده بهشت رود، و اگر نافرمانی نمود  
 در درخ گرفتار خواهد بود) و دست زندگی (و دنیا) که یک لحظه آرامگ گرداند، و سراعست (مرگ)  
 آنرا از بین ببرد بگو تا می میرد و است (بندگان در دنیا را که بزودی منتفی شود باید کوتاه داشت و از کار  
 آخرت بازماند) و غافلگی (از وطن اصلی خود آخرت دور گشته و) شب در روز او را (بفریاد حق) میراند  
 سزاوار است که بزودی (بفرش) بازگشت نماید (باید درنگ بازگشتن بوطن اصلی خود بود و در این سزا  
 دنیا برای آسایش و تفریح و سودی نیست آرد) و کسی که با سعادت و نیکبختی یا شقاوت و بدبختی (دانش)  
 میاید، بنگرترین توشه را نیاورده است، پس در دنیا از دنیا توشه بردارد از آنچه خود را فرود (ای بندگان)  
 از خدا بخواهد) بماند، و (بهترین توشه برای آخرت آنست که) بنده از عذاب پروردگار ششس هر چه بزرگ  
 باینکه خود را بپندارد (و گفتار و کردار بنگار شمار خود قرار دهد) و توبه و بازگشت پیش گیرد (پیش از رسیدن  
 مرگ از گناهان توبه نماید) و بهر شوشش (خوشه های شوش) مسلط شود، زیرا هر گاه از او پنهان است  
 (مسلط نیست چه دقت عمرش بر سر میرسد) و آرزویش در آفریب میدهد (در آخرت باز میرسد آرد)

و شیطان او همراه است، مصیبت و نازهای (خدا در سول) را برای او میآید تا بر آن سوار شود (مکرب گردد) و او را بتوبه نمودن امیدوار بیناید که آنرا بتأخیر اندازد و تا اینکه نگاه مرگ او را در یابد در حالیکه از آن بسیار غافل میباشد، پس حسرت داند و بر آن غافل باد که عمرش (در بقامت) بر او حجت و دلیل باشد (باینکه چرا در دنیا که همه جور وسیله بابت تیب و سعادت نداشتی) و ایام زندگانش او را به بدبختی رساند (بر اثر نافرمانی در دنیا بعد از ابی که گرفتار گردد) از خداوند سبحان درخواست کنیم که ما و شمار او را در دین کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را یغی و سرکش ننماید (هر چند نعمت یابد تواضع و فروتنیش بیشتر گردد) و هیچ فائده و غرضی (از اغراض باطله مانند ریا و خود نمایی) او را از عبادت و بندگی پروردگار باز ندارد، و (کاری کند که) بعد از مرگ پشیمانی داند و او را در نیابد.

(۶۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: \*

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْقِ لَهُ حَالٌ خَالًا، فَيَكُونُ أَوْ لَا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ  
 آخِرًا، وَ يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا، كُلُّ مَسْمِيٍّ بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلْبُهُ  
 وَ كُلُّ عَزِيٍّ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ، وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ، وَ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ  
 مُمْلُوكٌ، وَ كُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُعَلِّمٌ، وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ بِقَدِيرٌ وَ بَعْجُزٌ، وَ كُلُّ  
 تَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصَمُّ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَ يَصْمُتُ كِبَرُهَا وَ يَذْهَبُ  
 عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا، وَ كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ بَعِيٌّ عَنْ حَيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ  
 الْأَجْسَامِ، وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ غَيْرُ بَاطِنٍ، وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ،  
 لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَ لَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوْفٍ مَانٍ،  
 وَ لَا أَسِيْعَانَةٍ عَلَى نِدَائِهِ مُتَاوِرٍ، وَ لَا شَرِيكَ مُكَاثِرٍ، وَ لَا ضِدَّ  
 مُتَاوِرٍ، وَ لَوْ كُنْ خَلْقٌ مُرَبُّوْنَ، وَ عِبَادٌ دَاخِرُونَ، لَمْ يَخْلُ



فِي الْأَكْبَاءِ قَبُولًا : هُوَ فِيهَا كَأَنَّ ، وَلَمْ يَنْعَمْهَا قَبُولًا : هُوَ فِيهَا  
بَائِسٌ ، لَمْ يُوَدَّ خَلْقَ مَا تَبَدَّلَا ، وَلَا تَذِيرُهَا ذَرَأً ، وَلَا وَفَّقَ بِهِ  
عَجْزًا خَلْقَ ، وَلَا وَجَّعَتْ عَلَيْهِ شُبُهَةً فِيهَا قَضَى وَقَدَّرَ ، بَلْ  
قَضَاءٌ مُتَقَنَّ ، وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ ، وَأَصْرُهُمْ ، الْمَأْمُولُ مَعَ النِّقَمِ ،  
الْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ . \*

از جمله های انحصرت علیکم السلام است (در صفات خندان) :  
حمد و سپاس خداوند را سزااست که هیچ صفتی (از صفاتش) بر صفت دیگر او پیش گرفته است ،  
پس همیشه از آنکه آخر است ازل می باشد ، و پیش از آنکه پنهان باشد هویدا است ( زیرا پیش پس  
شدن از صفات زمان است و زمان از لوازم حرکت و حرکت از لوازم اجسام و ذات متعسر و منزله از زمان  
و زمانیات و مقدم بر اجسام است ، پس میزان گفت که ازست قبل از آخر و ظاهر است پیش از باطن و حتی و  
زاده است پیش از عالم و بگذا ، زیرا برای او صفات زاده بر ذات نیست البقی بر بعضی دیگر تقدم و پیش گیرد ، پس صفات  
او عین ذات او هستند و گذشته و گذشته از او نقصان نپذیرد ، و بعضی علت بعضی دیگر و بعضی معلول و ناقص گردد و این از لوازم  
ممکن است بنابراین او نیست و آن نیست و عاقل است از آنکه او است همه هر چه وجود آمده و هر چه فانی گردد ، و مراد  
از ظاهریت و باطنیت او آنست که بیست و یک و مخلوق فانی ظاهر و باطن است و که ذات متعسر از ذاتیت و اوراک  
و عاقل او نام اهل معنیان ، خلاصه و یکسانی است که مادی برای او فرض نشود ، لذا میفرماید : ) و غیرا هر که بخواهد  
و یکی بودن نماید شود و کم است ( و مقابل بسیار یعنی مساوی و واحد عددی است که نصف نصف نیست  
و بعد و جزا کثیر است بخلاف او که از حقیقی است و کثرت ندارد یعنی فانی برای او فرض نمی شود ) و هر عزیزی غیر او  
ذلیل و خوار است ( زیرا معلول است و معلول ذلیل نیست می باشد ) و هر توانایی غیر او ناتوان است ( چون  
منا و بنده و هر توانی او است ، پس غیر او چگونه می تواند بنا شد که یک چشم بر هم زدن بقا و دستی خود را  
در اختیار ندارد ) و هر مالک و متصرفی غیر او محلول ( و مقهور واده و شیت او ) است ( زیرا غیر از خداوند سبحان  
هر چه که هست لکن است و هر مکن معلول در اختیار علت ، پس مالک حقیقی او است ) و هر توانایی غیر او متعلم و یادگیرنده است

(زیر علم او عین ذات است و علم غیر او ذات بر ذات و نیازمند با موضوعی از غیر ذات نمی گردد و علم حق تعالی ، پس عالم مطلق  
 اوست و پس ) و هر قادر و توانائی غیر او (و بعضی امور) توانا است و (در بعضی دیگر) ناتوان (و این  
 دلیل بر امکان است ، پس قادر حقیقی اوست که قدرت عین ذات او و بعد از قدرت و هر قادر و توانائی است)  
 و هر شنونده ای غیر او را آوازهای بسیار بلند که میگوید و آوازهای آهسته و دور را نمیشنود  
 (زیرا شنوایی غیر او بر مقدار قوه مأمده جسمیه است و آن قوه دارای شرائطی است که اگر آن شرائط موجود نباشد  
 صدائی نشنود ، مثلاً بسیار آهسته و دور و یا بسیار بلند نباشد که باعث اختلاف آن قوه گردد و مانع شنوایی  
 باشد ، ولیکن چون شنوایی خداوند متعال غایت و بدون است ، لذا همه صدا : آهسته و بلند  
 و دور و نزدیک پیش او یکسان آشکار و نمایان است ، پس سبب مطلق و شنوای حقیقی اوست ) و هر  
 بینائی غیر او را (دیدن) رنگهای پنهان (مانند رنگهای در تاریکی) و از (دیدن) اجسام طیفه (مانند  
 قزوه ) نابینا است (زیرا بینائی هر کس بر مقدار قوه باصره جسمیه است که آن قوه دارای شرائطی است ،  
 ولیکن خدا تعالی بگذشت و بدون است بینا است ، پس همه اشیاء : آشکار و پنهان پیش او یکسان است)  
 و غیر او هر آشکاری پنهانی نیست و هر پنهانی آشکار نیست (پس او همه آشکار و پنهان است :  
 آشکار است از جهت اینکه از وی آثار و علامات بر هیچکس پنهان نیست ، و پنهان است از جهت اینکه محال است  
 و نمیشود که ذاتش را در کتب نمود ، او است خداوندی که ) مخلوقاتش را نه برای تنفیس سلطنت پادشاهی  
 آفریده و نه برای ترس از پیشگاهش آفریده ای روزگار (که مباد از وی محتاج شود) و نه برای یاری خواستن  
 (بر دفع) آفتی که با او نزاع کند ، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شرک و خد ، بلکه  
 (آفریدگان) مخلوقاتی هستند پرورده شده (بجمله آنها) و زندگیانی ذلیل و مغوار (در مقابل حکم و شرف  
 او) در چیزها حلول نموده تا گفته شود در آنها است (زیرا حلول در شیئی مستلزم جهت امکان است) و از اینج  
 چیز در گذشته تا گفته شود از آنها جدا است (زیرا همه اشیاء احاطه دارد) آفریدن آفریدگان و تدبیر و صلاح  
 حال آن و از این جهت روانه نگردانید ، و در آفریدن اشیاء ناتوان نگردیده ، و در آنچه حکم نموده  
 و مقدر فرموده شبیهی برای او درست نراده ، بلکه حکم او حکمی است استوار و عیش باید او را سرشار است  
 و برقرار ، و بندگان او با وجود عقوبتها و خشیه های او با او امید دارند (زیرا با او پناهی جزا ندارند) و  
 با وجود نعمتها و بخششهایش از او هر اسانند (که مباد او کاری کند که بعد از گرفتار شوند) .

(۵۰) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ ❦

❦ (كَانَ يَقُولُهُ لِأَصْحَابِهِ فِي بَعْضِ أَيَّامِ صَفِينِ) ❦

مَعَاشِرَ السَّالِفِينَ ، اسْتَعْرِضُوا الْخَشْيَةَ ، وَتَجَلَّبُوا السَّكِينَةَ ،  
وَعَضُّوا عَلَى التَّوَاجِدِ ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلشُّهُوفِ عَنِ الْهَامِ ، وَاكْمَلُوا  
الْأَلَمَةَ ، وَقَلِّفُوا الشُّهُوفَ فِي أَغْصَانِهَا قَبْلَ سَهْلِهَا ، وَالْحُطُوفَ  
الْخَزَرَ ، وَاطْغَنُوا الشَّرَّ ، وَانْفُخُوا بِالطُّبَا ، وَصَلُّوا الشُّهُوفَ  
بِالْحُطَا ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَمَعَ ابْنِ عِمِّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قِمَارِدُ وَالْكَتَرِ ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ ، فَإِنَّهُ  
عَارِي فِي الْأَعْقَابِ ، وَنَارُ يَوْمِ الْحِسَابِ ، وَطِيبُوا عَنْ أَنْفِكُمْ نَفْسًا ،  
وَأْمُشُوا إِلَى الْوُتِّ مَشْيًا جُبْحًا ، وَعَلَيْكُمْ هَذَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ ،  
وَالرِّوَايَةُ الْمُطَنَّبِ ، فَاصْبِرُوا نَتِيجَهُ ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي  
كِسْرِهِ ، قَدْ قَدَّمَ لِلْوُتْبَةِ بَدَأً ، وَآخَرَ لِلتَّكْوِينِ رِجْلًا ، فَصَمَدًا صَدًا ،  
حَتَّى يَجْعَلَ لَكُمْ عُمُودًا نَحْيَ (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَهْزِمَكُمْ  
أَعْمَالُكُمْ) ❦

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در ادب جنگ) روزی در جنگ صفین  
(که کشتن ائمه الهی بود) و آن در ماه صفر سال سی و نهم هجری بود) برای اصحاب خود بیان فرمود :

ای کرده مسلمانان ، خوف و ترس را شمار خود نمایند (و از خدا ترسید و در کارزار با دشمن  
سستی ننمایند) و وقار و آرامی (در کارزار) را در دینه خویش قرار دهید (از در برداشتن با دشمن  
برابر کنید) و دند آنها تان را بر هم بفشارید (در جنگ استقامت و زبید ، و سختیهای کارزار را بخود هموار  
نمایند) زیرا این طرز رفتار ، شمشیر مارا از سر ما دور کننده تر است (استقامت در جنگ و تحمل  
سختیهای کارزار از هر جلد و دبیری برای شکست دشمن بهتر و نتیجه اش فتح و فزونی است) و زره را کامل  
پوشید (زره خود را در دستبند و پیر پوشیده تا جانی از تن شما نمایان نباشد) و شمشیر مارا در غلاف  
پیش از بیرون کشیدن بچسباند (تا در وقت حاجت بیرون کشیدن آن آسان باشد ، و یا اینکه صدای  
آلات جنگ را بگوشت دشمن رسانیده خود را آماده نشان دهد تا نگران کشته برسد و باعث منقلبیت او شود)  
و دشمن را بگوشت چشم و دشمنان بخوید (زیرا تمام چشم نگاه کردن علامت ترس و سنگفت است که بر اثر  
آن دشمن جزات یافته ممکن است غلبه نماید) و بجانب چپ راست نیزه زنید (اطراف را بپایند که شایسته  
دشمن در کمین نشسته از چپ یا راست حمله نماید) و بانوک و دم شمشیر مارا دور خود نمایند (دشمن را  
از جلو آمدن مانع گردید) و شمشیر مارا (اگر کوتاه است) به پیش نهادن گاهها (به دشمن) برسانید  
(خود را با نزدیک سازید که علامت مردی و دبیری و پیش نهادن است نه دوری نمودن و بانوک شمشیر را  
کردن ، روایت شده که در یکی از جنگها بجزرت عرض شد شمشیر کوکوه است ، فرمود بجای آنرا بلند  
کردم) و بدانید که خدا شمارا در نظر دارد (که در شمار می بند) و با پسر عوی رسول خدا ، صلی الله علیه  
و آله و سلم ، بباشید ، پس پی در پی (به دشمن) حمله کنید ، و از گریختن شرم ننمایند ، زیرا فرافرا  
ننگ برای اعقاب است (فرزندانان را بعد از شما سرزنش خواهند کرد) و آتش روز حساب رست خیز  
بباشد (اگر نیجه از جنگ در بابت بنده ابا ان گرفتار خواهد شد) و خوشحال باشید که روحان در  
جنگ از بدن جدا گردد ، و آسانی بنوی مرگ برود (از کشته شدن در واقع برای یاری من خواهند  
باشید ، زیرا اجابت عاریت را بدین زندگانی جادید ان خواهید ساخت ، چنانکه در قرآن کریم (۳) (۱۶۹)  
میرماید : وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَعُونَ  
یعنی گمان مکن که آنکه در راه خدا کشته شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و از جانب پروردگارشان روزی  
داده میشوند) و بر شما باد (حمله) باین سباهی بسیار بزرگ (لشکر انبوه نموده) و سرپر و ده

افزاشته شده بطهارت (خیزد معاویه) گفته اند: سر پرده بلندی برای معاویه برپا کرده بودند که صد هزار نفر در اطراف آن گرد آمده میان بسته بودند که متفرق نشوند اگر چه کشته گردند) پس درون آن سر پرده را بازیند (تست کارید تا آن خیمه را متصرف گردید) زیرا شیطان (معاویه) در گوشه آن پنهان است که برای برجستن دست پیش داشته و برای برگشتن پایش نهاده (در کارزار ثابت قدم نیست و مضطرب گمان است اگر ترسیدید بر شما مسلط گردد، و اگر دلیر بودید مغلوب شده فرار اختیار نماید) پس جنگیدن با او و همراهانش قصد کنید (میان حمله و نابود کردن ایشان گشته و درین کار اقدام ننمایید) تا حقیقت حق برای شما هویدا گردد (در دنیا و آخرت مساوتند شوید، چنانکه در قرآن کریم ص ۷۷ و ۷۸) بفرماید: قُلْ لَا تُهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَوةِ وَأَنْتُمْ لَا عُلُوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَفْزِكَ أَعْمَالُكُمْ یعنی مؤمنین در جنگ با کفار رست نشوید و صلح و استغنی را از آنها نخواستنماید که موجب عجز و ناتوانی شما گردد) و شما برتر و باکتر (شمار خیمه و غلبه فیروزی از آن شماست) و خدا با شما همراه است و هرگز (با دشمن) کردار تان را ناقص و کم نمیکرداند (شمارا در دنیا و آخرت رست کار مینماید) \*

(ترجمه) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

فِي مَقْعِ الْأَنْصَارِ، قَالُوا: لَمَّا أَتَيْنَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

(عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْبَاءُ السَّيْفَةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَا قَالَتِ الْأَنْصَارُ؟

قَالُوا: قَالَتْ مَنَا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

فَهَلَا أَتَجَمَّعُ عَلَيْهِمْ بِأَن رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

وَصَحِيحُ بَانَ يُجْمَعُ إِلَى مُخِيْنِهِمْ، وَيَتَجَاوَزُ عَنْ مُسَبِّهِمْ. قَالُوا: وَ

مَا فِي هَذَا مِنْ نَجْةٍ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَوْ كَانَتْ

الْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ أَلَوْصِيَّةَ بِيٍّ ، ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ ؟ قَالُوا : أَخَجَّتْ بِأَنَّهُمَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَخَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَأَصَاعُوا النَّمْرَةَ !

از نخلان آنحضرت علیه السلام است در باره از عای انصار (راجع بامر خلافت)

گفته اند : پس از وفات رسول خدا «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» چون انصار سقیفه (بنی ساعده یعنی خانه ای که جماعت انصار در مدینه برای حل و فصل تفایا در آنجا گردید آمدند) بامیر المؤمنین «علیه السلام» رسیدند که انصار سیدان عباد را که چهار بود بقیفه آورده خودستند او را امیر و خلیفه نمایند ، ابو بکر و عمر نگاه شده آنجا شافیه بایشان گفتگو آغاز کردند ، انصار گفتند : ما بامر خلافت سزاوارتریم ، اگر قبول ندارید شما برای ما و ما برای خویشین امیری تعیین نماییم ، عمر گفت : دو شیر در یک خلاف نشاید و عرب از شما اطاعت و پیروی نمینماید ، و هر دسته از شما برین انصار فضائل و مناقب و حقوق خود را در اسلام یاد کردند ، پس از آن بشیران سعد قُرَیْش از روی حسد برخاسته قریش را استود و با عذر و بوجیهه بانی بگریخت نمودند و سعد بن ابی مزناش بودند) حضرت فرمود : انصار چه گفتند ؟ پاسخ دادند که آنها گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری ، فرمود چه اجبت و دلیل برای ایشان بیاورید باینکه رسول خدا «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وصیت کرده که باینکو کار آنها نیکوئی شود و از بدکردارشان درگذرند ، گفتند : این جمله بر شما چگونه حجت و دلیلی است ؟ فرمود اگر امارت در ایشان نبود (دلیات خلافت را داشتند) حجت بتوصیه برای ایشان نبود (بلکه بایشان سفارش دیگران را میفرمود) پس از آن فرمود : قریش (در مقابل احتجاج انصار) چه گفتند ؟ پاسخ دادند که حجت و دلیل آوردند باینکه آنها شجره و درخت رسول (از یک اصل و نسب سزاوارتر بخلاف) هستند ، فرمود : بدخت احتجاج کردند و میوه را ضایع و تباه ساختند (اگر آنان با شجره و درخت رسول خویشی و در دارند و با حجت خود را بامر خلافت سزاوارتر میدانند) من خود میوه آن درخت و پسر عوی آنحضرت هستم ، خلافت و امارت حق من است ، و دیگری را شایستگی آن نیست.

(۶۷) ﴿وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿لَمَّا قَلَدَ مُحَمَّدٌ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ مَضَرَ فَمَلَكَ عَلَيْهِ وَقِيلَ:﴾

وَقَدْ أَرَدْتُ تَوَلِيَّةَ مَضَرَ هَاشِمِ بْنِ عُثْبَةَ ، وَلَوْ وَلَّيْتُ إِثَابَهَا  
لَمَّا خَلَى لَهُمُ الْعَصَةَ ، وَلَا أَنَهَزَهُمُ الْقُرْصَةَ ، بَلَاذِمَ لِحَبِيبِ ابْنِ أَبِي  
بَكْرٍ ، فَلَقَدْ كَانَ إِيَّكَ حَبِيبًا ، وَكَانَ لِي رَيْبًا .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه (پیش از وفاتش) قاده حکومت مصر را  
برکردن محمد بن ابی بکر انداخت (خبر و شر و صلاح و فساد آن مان با و دانگذازد فرمود) ولی (بعد از وفات صفین)  
مصر را تصرف و خارج گشته گشته گردید (با خانه جنگ صفین و حکم حکمین کار نماد با لا گرفت در روز بروز  
ترانی او را باشد ، بطبع افتاد که مصر را تصرف خویش در آورد ، و چنانکه در موقع بیت عمر ابن عباس با و قرار  
گذاشته او را حاکم مصر گرداند ، لذا عمر و با بشش هزار سوار که بسیاری از آنان کانی بودند که درنده و دزدان و عیال  
برآمده گمان میکردند که محمد بن ابی بکر او را گشته بجوی مصر فرستاد ، و بزرگان آنجا نامه باز فرستاد و در ستایش  
ترغیب نموده و ثمن شتر ترسانید ، چون محمد بن ابی بکر از این واقعه آگاه شد شرح حال را آنحضرت نوشته پول و شکر بگفت  
خوبست ، حضرت پاسخ نامداشت باز فرستاده و عده داد آنچه خواسته بفرستد ، ولی بنده شتاب کرده اهل  
مصر را برای جنگیدن با عمر و دعوت نمود و چهار هزار نفر دعوت شتر پذیرفته با او همراه شدند ، دو هزار نفر از آنها  
بسراری گشته این بزرگوار پیش فرستاد و خود در میان دو هزار نفر دیگر باقی ماند ، و گمانه داود مدعی او  
کرده بسیاری از لشکر عمر و را بقتل رسانید و آنقدر با آنان جنگید تا خود و چهارانش کشته شدند چنانچه خبر  
باشکر محمد رسید از دردش برانگیز گشتند ، پس محمد خود را تنها مانده فرار کرد و در مصر نهاد و یکی از خواهرها  
پنهان شد و عمر و در مصر گردیده معاویه ابن عفیف کندی را یکی از سردارانانش بود بطلب تفرقه فرستاد ،  
معاویه ابن عفیف پیش از جستجوی بسیار در حالتی که چهار تنش یکی نزدیکش بهاکت بود او را پیدا کرده سوار  
برش جفا نمود و شتر در میان فرموده ای نماده سوزانید ، چون حضرت از این خبر مطلع گردید بسیار  
اندکین شده فرمود : خدا محمد رحمت کند ، او جوانی بود تازه کار که گردیده دشمنان مانده

و من بنحو استم حکومت مصر را به هاشم بن عقیله واگذار نمایم (هاشم که مردی با تجربه و کار دان بود)  
از خواص اصحاب ایزد المومنین و دوستان آنحضرت بوده در جنگ متعین شهید شد ، پس ) اگر از آنجا که آن  
سامان قرار داده بودم بر آنیه برای آنان (عزیز عالم و لشکرانش ) میدان جنگ را خالی نمیکرد (استان)  
یکرد و ششیر از دست میداد و فرار نمیکرد ، چنانکه محمد فرار کرده گمان نمود که بر اثر فرار نجات نیابد ) و آنها را  
فرست میداد ( تا آنها را شجاعت و دلیری نمایند ) و غرض من این است که هاشم مدت محمد نیست ( زیرا  
او سزاوارتر که پیش نماند ، و ) او دوست و ریب ( پسر زن ) من بود ( اگر میدان جنگ را خالی  
کرده فرار نمود ، ناچار بود و تقصیری نداشت . ما در محمد اسما رفت عیسی است که در اول نزوح جعفر این  
ابطال بود و از او عبدالله ابن جعفر متولد گشت و پس از کشته شدن جعفر در جنگ ثنوی ابو بکر و او  
گرفت و محمد از او تولد یافت و بعد از ابو بکر حضرت او را تزویج نمود و محمد در دامن تربیت آن جناب نشو و نما یافت  
و از همان کودکی بر ولایت و دوستی آن بزرگوار برآمد ، حضرت او را بسیار دوست میداشت و آخر  
مینمود ، و میفرمود : محمد فرزند من است که از صلب ابو بکر بوجود آمده ) \* .

(۶۸) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ﴾

كَأُذَارِكُو؟ كَأُنَادِي الْبَكَارِ الْعِدَّةُ ، وَالْيَابُ الْمُنْدَاعِيَّةُ ،  
كَلَّمَا حَصَّتْ مِنْ جَانِبٍ يَهْتَكُ مِنْ آخِرَ ، كَلَّمَا أَطْلَعَ عَلَيْكُمْ مَنَسْرُ مِنْ  
مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَعْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ قِنْدَهُ بَابُهُ ، وَانْجَحَرَ انْجَحَارَ الضَّبَّةِ  
فِي جُحْرِهَا ، وَالصَّبْعُ فِي وَجَارِهَا ؛ الذَّلِيلُ وَاللَّهِ مِنْ نَصْرَتِهِ ،  
وَمَنْ رَفَى بِكَ فَنَدَرْنِي بِأَفْوَقِ نَاصِلٍ . إِنَّكَ وَاللَّهِ لَكَثِيرٌ فِي  
الْبَاهَاتِ ، قَبْلَ تَحْتَ التَّوَايَاتِ ، وَإِنِّي لَعَالِي مَا يُصْلِيكُمْ



وَبُهِمُّ أَوْدَكُ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِسَادِ نَفْسِي .  
 أَضَرَّعَ اللَّهُ خُدُودَكُمْ، وَأَنْعَسَ جُدُودَكُمْ، لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ  
 كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَمَا يُبْطِلُ الْكَرُّ الْحَقَّ . \*

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است در تذکره پیش اصحابش (که برای بنک با اهل شام  
 یعنی معاویه و لشکرش خود را آماده نیاختند) \*

تا چند باشما (برای حاضر شدن برای جهاد در راه خدا) تماس است کنم ، چنانکه با شما  
 جوانیکه سنگینی بار کوهان آنها را کوبیده قاشا کنند (شاهم چون با شما بی فروید باخته شکبائی نداشته  
 ز بار بار سنجهای جنگ زلفه از دشمن جاگیری نیناید) و چنانکه با جامه های کنه که پی در پی دریده  
 شده هر بار که از سستی بدوزند از طرف دیگر پاره میگردد ، مدارا ینیند (شمار از هر جانبی  
 گرد آورده برای جنگ آماده نیامده میگردد) هرگاه گروهی از لشکر اهل شام بشما نزدیک  
 شوند هر مرد شما (از ترس) در خانه خود بسته در گوشه ای پنهان شود مانند پنهان شدن سوا  
 و گفتار در لایه خود (که باندن آوازی در خانه خود پنهان کردند ، پس) سوگند بخدا ذلیل و خوار است  
 کسیکه شما او را (در جاگیری از دشمن ، یا در کارزار) یاری کنید (زیرا مردی با خود در لایه نیستید  
 و کسیکه یاری شما (بوئی شن) تیر اندازد (و بخوابد از پیش روی او مانع گردد) باین سر شکسته  
 بی پیکان تیر انداخته (چنانکه از چنین تیری بهره ای نیست از شما هم برای دفع دشمن و شکست او در کارزار  
 سودی برده نمیشود) سوگند بخدا شما در میان خانه های بسیارید و وزیر بیرقصم (تا در خانه های خود  
 هستید گروه هم آمده لاف زده گراف میگویند ، ولی برای جنگیدن با دشمن حاضر نمیشوید) و من آنچه را که  
 شمار اصلاح نماید (برای جنگ با دشمن آماده سازد) و کجی شمار را است گرداند (فرمانبردار کند) میدانم  
 (میتوانم مانند ستمکاران برای پیشرفت مقاصد خود بعضی از شمار گذشته باز دانی نمایم تا دیگران عبرت گرفته  
 از ترس مرا اطاعت نمایند) ولیکن سوگند بخدا اصلاح شمار با افساد و تباه ساختن خود جایز نمی بینم  
 (زیرا اصلاح باین نحو سبب گرفتاری است ابد اب الهی باین امر نمی بینم) خداوند روشی را خوا گرداند (شما)

چون بابت قبول نصیحت و پند مرا نداری بدعذاب گرفتار شوی (و خط و بهره شمارا ناقابل نماید) (در دنیا سخت شود، چنانکه در آخرت هم بدبخت خواهی بود، زیرا) حق را بیستنا سید (از احکام الهیه پیروی نکنی) چنانکه با باطل آشنا میشی (از آن پیروی مینماید) و در صدد ابطال باطل میستی، چنانکه حق و حقیقت را با باطل میکشیدی (براه حق قدم نهاده همواره در راه باطل سیر مینماید) . \*

(۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ \*

﴿ فِي يَوْمِ الْيَوْمِ الَّذِي ضُرِبَ فِيهِ ﴾ \*

مَلَكَنِي عَنِّي وَأَنَا جَالِسٌ ، فَسَخَّرَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَفِيتُ مِنْ أَمْنِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَى ، فَقَالَ : أَدْعُ عَلَيْهِمْ ، فَقُلْتُ : أَبْدَلَنِي اللَّهُ بِيَوْمٍ خَيْرًا مِنْهُمْ ، وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَمْ مَعْنِي . \*

بَعْنِي بِالْأَوْدِ : الْأَعْوِجَاجَ ، وَبِاللَّدَى : الْخِصَامَ ، وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ . \*

امام علیه السلام بعد از نیمه شب روزی که (وقت طلوع صبح نوزدهم رمضان آن سال هجری) شبیه را فرقی بهار کش زده شد (بوسیله عبدالرحمن بن نوفل مرادی در اثر آن در ثلث اول شب میت و یکم آنماه وفات نمود) فرمود : \*

نشسته بودم ، خواب بچشم منقطع شد و رسول خدا بر من آشکار گردید ، گفتم : ای رسول خدا بسیار کجی (نافرمانی) و دشمنی از انت تو دیدم ، فرمود : آمان را نفرین کن ، گفتم : خدا بجای ایشان بهترین اشخاص را بمن بدهد و بجای من بدترین کس را بر آنها بکار و

(اجابت اعی حضرت خواجه بر آنان مسلک گشت و انواع ظواهر و ستمها نموده آنها را بذلت و برنجی مبتلا کرد .

سید رضی درایه : \*

مقصود حضرت از لفظ آورد اعوجاج (کجی و نراستی) و از لفظ لَدَدِ خصام (دشمنی) میباشد

و این از سخنان بسیار نصیح است . \*

(۷۰) وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ \*

فِي ذَمِّ أَهْلِ الْعِرَاقِ : \*

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَأَمْزِجِ الْأَحْمِلِ حَمَلَتْ ! فَلَمَّا  
 أَتَمَّتْ أُمْلَصَتْ ، وَمَاتَ قَبْهَهَا ، وَطَالَ نَأْيُهَا ، وَوَرِثَهَا أَبْعَدُهَا  
 أَمَّا وَاللَّهِ مَا أَنتَبَحُكُمْ أَخْبَارًا ، وَلَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْفًا ، وَلَقَدْ  
 بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ : عَلَيَّ يَكْذِبُ ! قَالَتْ كُمْ اللَّهُ ، فَعَلَى  
 مَنْ أَكْذَبُ ؟ أَعَلَى اللَّهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ! أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ ؟  
 فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ ! كَلَّا وَاللَّهِ وَلَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غَبِطْتُ عَنْهَا ، وَ  
 لَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا ، وَبَلْبَةٌ ، كَلَامٌ يَغْبِرُ ثَمَنٌ ، لَوْ كَانَ لَهُ وِعَاءٌ  
 (وَلَعَلَّسَ نَبَأُ بَعْدَ حِينٍ) . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در نکوهش مردم عراق (در جنگ جتین چون لشکر  
 شام شکست خورده پیوسته عمر و بن عباس قرآنها بر سر نیزه ها زده و طار عجز و ناتوانی نمودند ، و بر اثر این کرد  
 وید لشکر عراق در جنگیدن با ایشان شکستی نموده و از فتح و فیروز می که بدستان ایشان می آمد گذشت بیجا

خاتمہ داند ، حضرت فرمود :

بعد از سپاس و ستایش خداوند تعالی در دو بر بنمیرا گرم ، ای مردم عراق شما چون زن  
آب تنی متید که پس از تحمل مدت حمل بچہ را سقط کرده مرده میندازد و شوهرش نمیرد و بیوگی ادا  
کشد ، و ( پس از مرگ چون فرزند و شوهری نداشته ) بیگانه ترین اشخاص میراث را ببرد ( در این جنگ  
ریج بسیار کشید و چون فتح و فیر دزدی بشمار دیکت شد فریب خود را از دست داد و حکومت کلین را گنبد  
و از آریامستان پیروی نمود خود را بی پیشوا فرض گردید تا اینکه دشمن بیگانه شهربانیان را بقصر و آورده و بنا  
سلطه گردید ) آگاه باشید سوگند بخدا من با اختیار بسوی شما نیامدم ( حرکت من از مدینه آمدنم بسوی شما  
و رکوبه بدخواه نبود ) ولیکن ( در جنگ جل چون لشکر حجاز برای کمک با من دانی نبود و لشکر شما را بخیرستم ، و از  
بناچار آمدم ( و چون پس از جنگ با اهل بصره جنگ با مردم شام پیش آمد از یحیی مجبور شدم در شهر شام اقامت  
نمایم ) و بمن خبر رسیده که شما ( از روی نفاق و دورویی ) میگوئید : علی دروغ میگوید ، خدا  
شما را بکشد ( رحمت را از شما دور گرداند ) بر که دروغ میگویم ؟ آیا بر خدا دروغ میبندم ؟ من که اول  
کسی هستم که با ایمان آورده ام ! یا بر پیغمبر او دروغ میبندم ؟ من که اول کسی هستم که او را  
تصدیق نموده ام ! سوگند بخدا چنین نیست ( که شما میگوئید ) ولیکن بخاتم صبیح و گفتارم فصیح است  
شما که در آن هنگام ( که آنرا از پیغمبر فرامیگرفت ) حاضر نبودید ، و ( اگر هم حاضر بودید ) لیاقت شنیدن  
آنرا نداشتید ( چون اخبار بنیسان پیغمبر را بر شما پوشیده ماند ) و ای برادر او ( که مرا تکذیب میکند  
یعنی مادر برگ اندیشند ، زیرا ) بی بهایمانه میگویم ( همه چیز را یاد میدهم بدون توقع و مزد ) اگر او را ظانی  
باشد ( استند او داشته باشد ) و هر آینه خواهید دانست راستی گفتار را بعد از این ( در قیامت  
که کثیر گفتار خود مبالغه خواهند شد ، با من از وفات آنحضرت و اینکه بنی امیه بر آنها مسلط گشته آنچه که آن بزرگوار از  
آینده خبر داده بود بر آنان بود اگر گردید . جملہ وَ لَنَعْلَمَنَّ نَبَاَهُ بَعْدَ حَیَاتٍ رَا از قرآن کریم تباس فرموده

س ( ۳۸ ) ( ۸۸ ) . \*

( ۷۱ ) ( وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ) \*

( عَلَّمَ فِيهَا النَّاسَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ) \*

اللَّهُمَّ رَاحِمَ الْمَذْنُوتِ ، وَدَاعِمَ الْمَهُوْكَاتِ ، وَجَابِلَ الْفُلُوبِ عَلَى  
 فِطْرَتِهَا ، شَفِيْعَهَا وَسَعِيْدَهَا ، أَجْعَلْ شَرَّائِفَ صَلَوَاتِكَ وَنَوَاحِي  
 بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ ، الشَّافِعِ لِمَاسْبِقِ ، وَالْفَاتِحِ  
 لِمَا أَنْغَلَقَ ، وَالْمُعَلِّمِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ ، وَالذَّائِعِ جَهَنَّمَ بِالْأَبَاطِيلِ ،  
 وَالذَّائِعِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ ، كَمَا جِئْتَ فَاصْطَلَحَ ، فَأَمَّا بِأَمْرِكَ ،  
 مُتَوَفِّرًا فِي مَرْضَاتِكَ ، غَيْرَ نَاكِيلٍ عَنْ قُدِّمٍ ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزَمٍ ،  
 وَاعْبَاءٍ لَوْحِيكَ ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ ، مَا ضَبَّ عَلَى نَهْذِ أَمْرِكَ ،  
 حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْفَلَاحِ ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَاطِطِ ، وَهَدَيْتَ بِيَدِ  
 الْفُلُوبِ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْأَنَامِ ، وَأَقَامَ مُوضِعَاتِ  
 الْأَعْلَامِ ، وَتَبَرَّأْتَ لِأَحْكَامِهِ ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْبَاطِنُ ، وَخَازِنُ  
 عَلَيْكَ الْخَزُونِ ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ ، وَبِعَيْشِكَ بِالْحَقِّ ،  
 وَرَسُولِكَ إِلَى الْخَلْقِ . اللَّهُمَّ أَفِمْ لَهُ مَفْصَحًا فِي ظِلِّكَ ، وَاجْزِهِ  
 مُضَاعَفَاتٍ لِحَبْرٍ مِنْ فَضْلِكَ . اللَّهُمَّ أَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَاطِنِ  
 بِنَاءَهُ ، وَآكِرْ لَدَيْكَ مَنَزِلَهُ ، وَأَتِمِّمْ لَهُ نُورَهُ ، وَاجْزِهِ مِنْ بَيِّنَاتِكَ  
 لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ ، وَمَرْغَى الْمَقَالِدِ ، ذَانِطِي عَدْلٍ ، وَخَطَّاةٍ  
 فَصْلٍ . اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرِّ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعَمِ ،

وَمِنَ السَّمَوَاتِ ، وَأَمْوَالِ اللَّذَاتِ ، وَرَحَائِ الدَّعَةِ ، وَمَنْهَى الظَّالِمِينَ  
وَتَحْفِ الْكَرَامَةِ . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن درود فرستادن بر پیغمبر صلی  
الله علیه و آله را بر مردم یاد میدهد : \*

بار خدا یا ای گستراننده زمینها و نگارنده آسمانها ، دای آفریننده قیسمانی کشفات  
و بدبختی را اختیار کرده و دلها را بیک سعادت و خوشبختی را برگزیده ، قرار ده بزرگترین درود را  
وافر و فزونی بر کلمات را بر جهر ، بنده و فرستاده خود که ختم کننده بود آن ( وحی در است )  
را که پیغمبران پیش آمد ، و راه بسته شده ( سیادت و سعادت بشر ) را گشود ، و حق ( دین )  
و شریعت ( راجح ) بران عقل علم آشکار کرد ، و از جوش و غرورش باطل و نادریستها ( فتنه )  
زمان جا بایت ( جلوگیری نمود ، و تسلط گمراهیها ( ی از راه بیرون رفته و از راه بندگان ) را نابود کرد ،  
چنانکه سنگینی رسالت بر او تحمیل شده بقوت و توانائی از امتحان گردید ، و با برود فرمان تو فیما  
کرد ( دین حق و علوم و سعادت را بر مردم یاد داد ) و برای بدست آوردن خوشنودی تو ( تبلیغ  
رسالت ) شتاب نمود ، بی آنکه از سبقت و پیش افتادن بماند ، و در اراده و تصمیم که داشت  
سستی و رزد ، و وحی تو را ضبط کرد ، و عهد و پیمان را نگاه داشت ، و بر اجراء فرمان تو  
اصرار ورزید تا اینکه شعله آتش را بر افروخت ( علم و دانش و خدا پرستی را در میان خلق منتشر ساخت )  
و برای کسیکه در راه کج ( راه نادانی و فتنه ) میرفت راه حق را روشن و بویید نمود ، و بسبب آنحضرت  
دلها را که در فتنه ها و گمراهیها فرو رفته بودند هدایت شدند ، و آن بزرگوار نشانهای واضح و حکام  
شرعی را بر پانمود ، پس ادین درستکار و فزونی علم و همدار تو هست ، و در درستخیز ( بریکو  
کاران و بندگان ) از جانب تو شاهد و گواه هست ، و مبعوث شده بر حق و رسول و فرستاده تو  
بسوی خلق میباشد . بار خدا یا برای او در سایه رحمت احسان خود جانی فراخ بگشا ، و او را  
( در برابر شما ) بیکه برای نشر علوم و سعادت خفته کشیده ( از فضل و کرمت پاداشش بیکو ده . باز خدا  
بنای او را بر بنای سازندگان پیش ( دین او را بر آید انبیا و صلوات ) بگشاید ( غما و غلب ) گردان

و مقام و منزلتش را نزد خود گرامی دار ، و نورش را (چراغی که در راه حق می فروزند) تمام کن (آیه)  
 جوانان از آن بهره مند شوند) و پاداش بر آنچنان اوبرسانت ، که همیشه پیوسته ، گفتارش را  
 پسندیده قرار ده که هست گفتار بود و میان حق و باطل را جدا سازد . بار خدا یا مینا و او را  
 جمع کن در جای که زندگانی آن نیک و نعمت آن جادو دانی و خواہشهای آن مطلوب و ہوسهای  
 آن را آورده و آسایش آن بسیار و جای استراحت است با تحف و درمناہای نیکو . \*

(۷۲) \* (وَمِنْ كَلَامِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ) \*

\* قَالَ لِمُرَّانِ بْنِ الْحَكَمِ بِالْبَصْرَةِ ، قَالُوا : أَخَذَ مُرَّانُ  
 ابْنُ الْحَكَمِ أَسِيرًا قَوْمًا يَجْمَلُ ، فَاسْتَفَعَ الْحَسَنَ وَ  
 الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)  
 فَكَلَّمَاهُ فِيهِ ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَا لَهُ : يَا بَيْعَكَ  
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :

أَوَلَمْ يَبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُمَانَ ؟ لَأَحَاجَةٌ لِي فِي بَيْعِيهِ ! إِنَّمَا  
 كَفُّ بُهْمٍ بِهِ ، أَوْ يَابَعْنِي بِسَبِيلِ لَعْنَتِ رَبِّي ، أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً  
 كَلَمَةُ الْكَلْبِ أَنْفَهُ ، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَسِ الْأَنْبَعَةِ ، وَسَلَّمَتِ  
 الْأُمَةُ مِنْهُ وَمَنْ وَلِيَهُ يَوْمًا أَحْمَرُ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در بصره راجع به مردان بن حکم فرموده ،

گفته اند : چون مردان بن حکم در جنگ حمل اسیر شد امام حسن امام حسین علیهما السلام را  
 نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ، شفیع قرار داد ، پس آن دو بزرگوار در باره او عرض کردند :

یا امیرالمؤمنین مروان با تو بیعت میکند، حضرت اورا را نکرده فرمود :  
 آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد ؟ ( پس از آن در جنگ جمل شرکت نمود )  
 مرا بیعت و حاجت نیست ، زیرا دست دادن او برای بیعت مانند دست دادن یهودی است  
 ( که مکر و حیل و پیمان شکنی مشهور است ) اگر بدست خود با من بیعت کند هر آینه با دشمنش مکر و حیل  
 بکاربرد ( در پنهانی پیمان بشکند و دفاعی بهمدنماید و بیعت خود را چون باد انکاش شده بگذارد . این جمله  
 برای پستی مروان فرموده باز در سرزنش او میفرماید : ) آگاه باشید که او را امارت حکومتی خواهد بود  
 ( بسیار کوتاه ) چون پسیدن سگ بینی خود را ( مدت امارت و حکومت مروان تقریباً چهار ماه و دو روز  
 بوده ) و او پدر چهار رئیس است ( مراد از چهار رئیس فرزندان او بودند که بعد از او حکومت یافتند و بعد از او  
 مصر و بشار و عراق و قندهار جزیره گردید ، و آنها در مکر و حیل و گمراه کردن مردم مانند پدرشان بودند ) و او  
 باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخ را ( قتل و غارت و انواع سنجیدگی و آزاریشان صادر شد ) دریابند  
 ( و بیستی گفته اند مراد از چهار رئیس که حضرت فرموده چهار پسر عبد الملک ابن مروان ، یزید و سلیمان و ولید و  
 هشام هستند که هر چهار بخلاف رسیدند ) . \*

( ۲۳ ) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ( ) \*

لَمَّا عَزَمُوا عَلَى بَيْعَةِ عُثْمَانَ : \*

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي ، وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمْتُ أَوْ  
 أَسْلَمِينَ ، وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جُرْدٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ ، أَلَيْسَا بِالْأَجْرِ  
 ذَلِكَ وَقَضِيهِ ، وَرَهْدًا فِيهَا نَفْسًا قَتَمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَزِينَتِهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه مردم غم بیعت با عثمان نمودند :  
 شما میدانید که من برای خلافت از هر کس شایسته و سزاوارترم ( و با خیال و در اختلاف بگماشت )



و سوزنده خلافت را (دیگری) را بفهمیم مادامیکه امور مسلمانان منظم باشد (فتنه و فساد  
در میان آنها پیدا نکند) و مادامیکه در زمان خلافت دیگری بجزین (بهیچکس) جور و ستمی وارد نشود  
(و اینکه حق خود را طلبیده از آن چشم پوشیم) برای درک اجر و ثواب آن است (که حقتالی بطلبیدن عطا  
نیفراید) و برای بی رغبتی بمال و زینت دنیا (ریاست و بزرگی) است که شما بآن شائق هستید (من  
خفاقت را بیکسکه لیاقت آنرا ندارد و ایکندارم تا بداند طالب برست آوردن ریاست و بزرگی دنیا نیستم، بلکه این  
کلام برای تمام حجت و راهبانی گرامان است) \*

(۷۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :  
لَمَّا بَلَغَهُ أَتَاهُمُ بَنِي أُمَيَّةَ لَهُ يَأْمُرُكَ فِي دِمِ عُثْمَانَ :  
أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْهَا بَنِي عَن قُرْبِي ؟ أَوْ مَا وَزَعَ الْجُهَالُ  
سَائِقِي عَن تَهْنِي ؟ وَلَمَّا وَعَظَّمُ اللَّهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي ! أَنَا حُجُّ  
الْمَارِقِينَ ، وَخَصِيمُ الْمُرَائِبِينَ ، وَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعَرَّضُ الْأَمْثَالُ  
وَمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است بنحی که شنید بنی امیه او را ستم نموده اند  
که در کشتن عثمان شرکت داشته : \*

آیا تشنای بنی امیه با احوال من آنان از عیب جوئی من باز داشت ؟ آیا سابقه من  
در اسلام نادانان را از زدن تنه من منع نمود ؟ (بنی امیه با اینکه یقین دارند اتفاق و دوروی  
در گفتار و کردار من راه ندارد ، برای چه مرا ستم نموده میگویند : مباشر قتل عثمان بوده ام ، و اگر در ظاهر  
اقدام نموده ام در پنهانی مردم را بکشتن او وادار نموده ام ، آیا میدانند که من در گفتار و کردار از کس  
بان ندارم ؟ اگر ایل بکشتن عثمان بودم آنرا پنهان نموده در ظاهر با کشتن گمان او همراه میشدم )

و (گفتار من در این مردم اثر نخواهد نمود ، زیرا) آنچه خداوند بر سبیل پند بیان فرموده (در قرآن :  
 (۱۳) <sup>(۴۹)</sup> <sup>(۱۳)</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا الْقُرْآنَ إِنْ بَعْضُ الْقُرْآنِ وَشِمًّا ، وَ  
 لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا ، أَيُّهُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا ؟  
 فَكَرِهْتُمُوهُ ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ یعنی ای کسانی که بنده خدا و رسول گردیدید دور  
 کنید از بسیاری گمان که بعضی از گمانگاه است ، و کجی کاوی نمکند و غیبت همدیگر را ننمایند یعنی پشت  
 سر دیگری سخن نگویند ، آیا هیچیک از شما دوست دارد گوشت مرده برادر و همکیش خود را بخورد ؟ نه ،  
 از خوردن آن کراهت خواهید داشت ، پس همچنانکه از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید  
 از غیبت او نیز دوری نمائید ، و از خدا ترسید اگر غیبت کردید تو بکنید که خداوند بسیار آمرزنده گناه  
 و مهربان است . و (۲۳) <sup>(۵۸)</sup> : وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَشِيرٍ  
 مَا أَكْتَسَبُوا افْتَدَاءً مِمَّنْ هُمْ أَقْرَبُ إِلَيْنَا أَوْ ثَمَنًا مِّمَّا بَشَرُوا بِيَدِيكُمْ وَإِنْ  
 رَأَيْتُمْ شَاجِرًا تَمُوتُ فَاصْلَوْهَا تَسْقِي مِمَّا بَشَرُوا بِيَدِيكُمْ وَإِنْ رَأَيْتُمْ شَاجِرًا تَمُوتُ فَاصْلَوْهَا تَسْقِي  
 و کنا هویدانی را مرکب شده اند) از زبان (گفتار) من بلیغتر و نیکوتر است (و با خیال از کرد)  
 من با خارج شوندگان از دین احجاج میکنم ، و با شکت کنندگان در دین دشمنی مینمایم ، و  
 (از جمله احجاج و محاصه من نیست که میگویم) کارهای مشتبّه بحث (مانند اینکه مرا شریک در خون عثمان  
 میدانند) بر قرآن کریم عرضه میشود (پس با همراه نبودن با شکتگان و دایمیکه هیچیک از مباشترین قتل او  
 نگفته که در این امر شرکت داشته ام ، اگر آید ای از کتاب خدا دلالت دارد که قاتل عثمان هستم شما بر طبق  
 آن حکم کرده در حق من رفتار نمایند) و بندگان خدا را از روی آنچه در سینه ما دارند جزا داده میشوند  
 (و چون شاق قلبا آرزوی دست آوردن خلافت و امارت بوده و خوشنواهی عثمان را بهانه قرار داده برای فریب  
 مردم مرا شتم نموده اید ، پس در قیامت کیفر گفتار خود خواهید رسید) . \*

(۷۵) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

رَحِمَ اللَّهُ أَهْلَ أَسْمَاعِ حُكَّامِنِي ، وَدُعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا ، وَ

أَخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ قَبْجًا ، رَأَى رَبَّهُ ، وَخَافَ ذَنْبَهُ ، قَدَّمَ خَالِصًا ، وَ  
عَمِلَ صَالِحًا أَكْتَسَبَ مَذْخُورًا ، وَاجْتَنَبَ مُحْدُورًا ، رَفَى غَرَضًا ،  
وَأَحْرَزَ عَوْضًا ، كَلَبَ رَهْوَاهُ ، وَكَدَّبَ مُنَاهُ ، جَعَلَ الصَّبْرَ مَطْبَعَةً  
نَجَائِيهِ ، وَالْقَنُوءَ عُدَّةَ قَنَائِهِ ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَاءَ ، وَلَزِمَ الْحِجَّةَ  
الْبَيْضَاءَ ، أَغْنَمَ الْمَهْلَ ، وَبَادَرَ الْأَجَلَ ، وَتَوَدَّ مِنَ الْعَلَلِ .

از خطبه مائنی اخذت علیہ السلام است (که مردم را ترغیب بصفات پسندیده که موجب است  
آوردن سعادت و بباد آخرت کردن بفرماید) :

خدا رحمت کند مردی را که سخن حکیمانای بشنود و بپذیرد ، و چون براه راست خوانده شود  
بطرف آن برود ، و دگر بند راهنا (رسول اکرم و اندام مصون) را بگیرد ، و (از سختیهای دنیا و آخرت)  
نجات یابد ، دستورات پروردگارش را مراعات نماید (بطریق آنچه خداوند فرموده و تقا کند)  
و از گناه خود بترسد ، عمل خالص (بگیره از ریاض و نیائی) پیش فرستد ، و کردارش نیکو داشته  
باشد ، بدست آورد آنچه که برای او (در آخرت) ذخیره شده است (ثواب و پاداش عبادت  
و بندگی) و دوری کند از آنچه (گناه و کردار زشت) که منع گردیده ، و تیرغیبان زند (در هر حال  
خدا را در نظر داشته باشد) و کالای آخرت را بجای کالای دنیا گرد آورد (از دنیا چشم پوشد و بگوید  
سعادت جاردانی برست آورد) بر خود همیشه نفس خود غلبه یابد و آرزوهایش را دروغ بپندارد ،  
تکیانی را مرکب نجات و درستکاری خویش قرار دهد (در مصائب مبرا شاد خویش قرار دهد و بر نعمات  
سختیهای دنیا را مانند شتر بارش بر خویش تنهوار نماید) و تقوی و پرهیزکاری را توشه مرگ خویش گرداند  
در راه روشن (شریعت اسلام) قدم بزند ، و از شایه راه درخشنده (که آشکار و هویداست) دور  
نگردد (در پیرامون بگذارد) و صفت چند روز زندگی را غنیمت شمرده فرصت را از دست نهد (کاری  
که بکوشش خود و رسول با او برخورداریده بپوشد) و آما و مرگ باشد (در نیاید) بپندد همیشه مستعد مرگ

باش که انگهان او را دریابد) و از کردار شایسته (بندگی خداوند استحقاق) نوشته بردارد . \*

(۷۶) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ :

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَبَفَوْقُونِي تُرَاثُ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَفْوِيًّا ،  
وَاللَّهِ لَكُنْ يَهْبِتُ لَهُمْ لَا نَفَضَتَهُمْ نَفَضَ اللَّحَامُ الْوِذَامُ النَّزْبَةُ \*  
وَبُرْوَى النَّزَابُ الْوِذَامَةُ وَهُوَ عَلَى الْفَلْبِ . وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) :  
لَبَفَوْقُونِي أَمَى يُعْطُونِي مِنَ الْمَالِ قَلِيلًا قَلِيلًا كَفَوَاتِ النَّافِ ، وَ  
هُوَ الْحَبْلَةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ لَبْنِهَا ، وَالْوِذَامُ النَّزْبَةُ جَمْعُ وَذَمَةٍ ، وَ  
هِيَ الْحَزَنَةُ مِنَ الْكَرِيشِ أَوِ الْكِيدِ تَفْعُ فِي النَّزَابِ فَتَنْفَضُ \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (و اینکه سید ابن عباس از جانب عثمان حاکم کوفه برای حضرت در مدینه بدید و نامی از ستاد که من برای عثمان برای یکس بدید باینستاد نفرستادم ، حضرت چون نامند و را خواند فرمود ) \*

بنی امیه از میراث محمد « صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ » (غنائی که بکرت آنحضرت رسیده است) اندکی بمن میدهند ، مانند شیرینی که بچند شیر بکام دوشیدن مادرش داده میشود ، سوگند بخدا اگر برایشان تسلط یافتیم آنها را بدور اندازم مانند دور انداختن گوشت فروش پاره های جگر یا شکسته خاک آلود را . (بند بنی فرماید) \*

و در روایت دیگر است النَّزَابُ الْوِذَامَةُ وَاِنْ عَكْسُ الْوِذَامِ النَّزْبَةُ میباشد .  
و منی لَبَفَوْقُونِي فرمایش آنحضرت « عَلَیْہِ السَّلَامُ » اینست که از بیت المال اندکی بمن میدهند  
مانند فواتی شیر و فواتی لبنی یکبار شیر دادن بچند شیر است از شیر مادرش ، و وِذَامَةُ

جمع و دَمَة است و آن یعنی باره نیکبند یا بکر باشد که در خاک افتاده خاک کوده گردد.

(۷۷) وَمِنْ كَلِمَاتٍ كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

\*(يَدْعُوهُنَا:)\*

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، فَإِنْ عَذْتُ فَعُدْ عَلَيَّ  
بِالْمَغْفِرَةِ ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَانَيْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تُجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدَكَ  
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّرْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلسَانِي ثُمَّ جَافَاهُ قَلْبِي ، اللَّهُمَّ  
اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَشَهَوَاتِ  
الْجَنَانِ ، وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ \*

از سخنانی است که آنحضرت علیه السلام بواسطه آن دعا میفرماید (و کیفیت استغفار  
و طلب آمرزش را بر مردم یاد میدهند ، و استغفار معصومین از انبیاء و ائمه الطهاره «علیهم السلام» بهجت آمیز  
مخلقی است ، زیرا آنان بهجگاه مصیبت و نافرمانی متعلقی نگردانند و عدد استغفار و طلب آمرزش  
بر آیند ) :

خدایا یا مریز آنچه (گناه) را از من که تو بآن دانتری ، پس اگر من بازگردم ( دوباره مرتکب آن  
شوم ) تو آمرزشش را بمن بازگردان ، خدایا یا مریز آنچه که من با خود و عهده کرده ام ( اطاعت و  
ندگی را تمام آنرا عهده گرفتم ) و وفای بآن عهد را از من بیا فسخ ، خدایا یا مریز آنچه که من بآن بسوی تو  
بر بستم تقرب میجویم و دلم بر خلاف آنست ( در ازل برای تقرب عبادت و بندگی نمودم و بعد از آن اندیشه  
ماند ریاء و خود دانی در خاطر آمد ) خدایا یا مریز از اشاره های گوشه های چشم را ( که گوشه چشم را که کند  
تا نمونی را آزار رسانده یا بغیبت دیگرانی اوزبان کشاید ) و گفتار های بی حوده و آرزو های دل نافرینها

زبان مرا \*

(٧٨) ﴿وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَمَّا غَزَا عَلَى الْبَرِّ إِلَى الْخَوَارِجِ ،  
وَقَدْ قَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ سِرْتُ فِي هَذَا  
الْوَقْتِ خَشِيتُ أَنْ لَا تَنْظُرَ عُمَارِدَكَ مِنْ طَرَفِي عِلْمُ  
الْجُورِ . فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : \*

أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارِفِهَا صُرِفَ عَنْهُ  
السَّوْءُ ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارِفِهَا حَاقَ بِهِ الْضُرُّ ؟  
فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْفُرَانَ ، وَاسْتَغْنَى عَنِ الْإِسْطِثَانَةِ  
بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَجُوبِ وَدَفْعِ الْكَرُوهِ ، وَبَنَيْتُ فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ  
بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّبَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ أَنْتَ هَدَيْتَهُ  
إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ ، وَأَمِنَ الضَّرَّ !! \*

ثُمَّ أَقْبَلَ « عَلَيْهِ السَّلَامُ » عَلَى النَّاسِ فَقَالَ : \*  
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا كَرَّمْنَا الْبُيُوتَ إِلَّا مَا هُنْدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ ،  
فَإِنَّهَا تَذْعُرُ إِلَى الْكُفَّانَةِ ، وَالْمُحْتَمِّ كَالْكَامِنِ ، وَالْكَاهِنُ كَالشَّاحِرِ ،  
وَالشَّاحِرُ كَالْكَافِرِ ، وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ ، سِوَاكَ عَلَى  
أَسْمِ اللَّهِ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که بعضی از اصحاب خود (عیف برادر داشت  
 ابن قیس) فرمود آنگاه که عازم رفتن بجنگ با خوارج بود ، او بان بزرگوار عرض کرد :  
 یا امیر المؤمنین اگر در این هنگام (بوی خوارج) روانه شوی بترسم ظفر نیافتم بمقصود خویش  
 زنی ، و این اطلاع را از علم نجوم دانسته ام ، حضرت فرمود : \*  
 آیا گمان داری که تو ساعتی را نشان میدی که هر که در آن سفر کند بلا و بدی از او در گذرد ؟  
 و بر حذر میداری از ساعتی که هر که در آن روانه شود زیان و سختی او را فرا گیرد ؟ کسیکه این سخنان  
 تو را باور نماید قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن کریم ص ۲۷۲) میفرماید : قُلْ لَا يَعْلَمُ  
 مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ یعنی گوهر که در آسمانها و زمین است نمانده و پوشیده نا  
 بینداند مگر خدا) و برای بدست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از نا پسندها از طلب  
 یاری از خدا بی نیاز گردیده ، و سرای گفارت تو آنست که هر که بفراغت رفتار نماید باید تو را حمد  
 و سپاس گزارد و پروردگار شش ، زیرا تو گمان داری که تویی آنکه او را بساعتی را نهانی  
 کرده ای در آن سود بدست آورده و از زبان این گشته است . \*

بعد از آن حضرت مردم رونوده فرمود : \*

ای مردم از آموختن نجوم بپرهیزید (و آزا یادگیرید) مگر بقدریکه در بیان یا در دریا برای  
 روشن راهها در سفر دشناختن اوقات عبادت و بندگی و زمین قبله و سیرگشتن دانسته آنها) بان را وایت  
 شود (عاجت داشته باشید ، در قرآن کریم ص ۹۷) میفرماید : وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ  
 الْكُومَ لَتَهْتَدُوا فِي ظُلُمَاتٍ أَلْبَسَ الْكِبَرُ وَالْبَحْرُ ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ  
 یعنی او هست خداوندیکه ستاره ها را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای بیابان و دریا با آنها راه یابید ، و با این  
 مردم داناشناختن خود را بیان کردم) زیرا آنچه آموختن نجوم گناهت و غیب گوئی گردد ،  
 (گناهت صنعتی است که در ای این بگفت و بگویند از غیب پوشیده خبر میدهند و در بیان مردم گفته و فساد  
 کند ، و کار خف از جنت غیب گوئی در بطرادان کوکب و ستارگان را و سود و زیان سعد و نحس اوقات  
 زمید کردن مردم را از خدا و امید و انودن بگفتار و کردار خود و اعتقاد بدستی آن تا عمل و اعتقاد شخص کاین است  
 پس از جنت کراهی خویش گناه کردن گمان) منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر (منجمی است که ساحر

میگوید ، بطبعی است که میباید و بسبب آن دیگری زبان دارد میبازد ، مانند اگر میان زن و شوهر دوستی بعد از آنکه آنها را با یکدیگر دشمن بنماید ( و سایر مانند کافر است ، و (سزای) کافر (مستحب بودن) و آتش است ( پس بگفتار و کردار بنهم اعتماد ننماید ) سفر کنید بکمک و همراهی از اسم خدا ( که البته حق تعالی زبان سفر را از مسافر او خواهد کرد . حضرت در این ساعت بچک خواجه رفت و دفع و غیر ذی نصیب را گردید ، و این کلام بزرگترین دلیل بر بطلان نادرستی قول بنحسین ) .

(۲۹) ﴿ وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

﴿ بَعْدَ فِرَاقِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ فِي ذَةِ النَّسَاءِ ﴾

مَعَايِرِ النَّاسِ ، إِنَّ النَّسَاءَ نَوَافِصُ الْإِيمَانِ ، نَوَافِصُ الْخُطُوبِ ، نَوَافِصُ الْعُقُولِ ، فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَتَقْوُدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ فِي أَيَّامِ حُبُصِهِنَّ ، وَأَمَّا نَقْصَانُ عَقُولِهِنَّ فَتَهَادَةُ أَمْرَاتِهِنَّ كَتَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ ، وَأَمَّا نَقْصَانُ خُطُوبِهِنَّ فَوَارِثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِثِ الرِّجَالِ ، فَاتَّقُوا شِرَارَ النَّسَاءِ ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ ، وَلَا يُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ . \*

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از خاتمه جنگ جمل در کوشش نهایی فرمود :  
( که با توجه و سز زنش عیاشیه و پیردان او نیز منظور باشد ) :  
ای مردم ، زنهار از ایمان و ارث و غیر ذلک بهره مستند ، اما نقصان ایمان



بجست نماز بخواند و روزه نگذرد است در روزهای قیض ، و جهت نقصان نبردشان آن است که (در اسلام) گواهی و وزن بجای گواهی بگرد است ، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد ، پس از زنهای بد پرهنز کنید ، و از غریبانان بر حذر باشید ، و در گفتار و کردار پسنیده از آنها پیروی نکنید (پیروی کردن از آنان معروف است یعنی گفتار و کردار پسنیده) ، آنست که اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما از آن بعنوان معروف بودنش بجا آورید ، و بنمایید که اینان بآن بجست طاعت و پیروی از آنها نیست ، و اگر یکی از مستحبات باشد بجا نیاورید ، زیرا بجا نیاوردن مستحب بعنوان پیروی کردن از آنان منجبت ، خلاصه در هیچ امری گفتار و رفتار آنها را اعتنا ننمایید (تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند) و شمار اینجام آن را در نماز کنید . \*

(۱۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : \*

أَيُّهَا النَّاسُ ، الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ ، وَالتَّكْوَنُ عِنْدَ النِّعَمِ ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْحَارِمِ ، فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا بُغْيَاءَ الْحَرَامِ صَبْرَكُمْ ، وَلَا تَسْوَأَ عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ ، فَقَدْ أَعَدَّ اللَّهُ لِلْبَكْرِ مَجْجَجٌ مُفِيرٌ ظَاهِرَةٌ ، وَكُنْ بَارِزُهُ الْعَذْرُ وَاضِحَةٌ . \*

از سخنان آنحضرت عَیَّةُ السَّلَامُ است (در زنج مردم بزرگ دنیا و سپاسگزاری از

نعمتها و بخششهای خداوند متعال) : \*

ای مردم (از آثار) زهد و دل بستن بدنیایم کردن از دنیا و سپاسگزاری از نعمتها (متعالی) و اجتناب و دوری از حرامها است ، پس اگر باین سه چیز دست نیافتید (تواضع) هر سه را انجام دهید و دومی از آنها را ترک ننمایید ، اول (حرام بر شکمبانی شما غلبه پیدا نکند) (سکیم) باشید (و معاصی نگردید) و (دوم) سپاسگزاری از نعمتها (متعالی) را فراموش نکنید (زیرا

اگر مخالفت نمودید ، برای عذاب در قیامت ( خداوند بوسیله جهنمای پیدا در روشن (بینبران  
 و دلیل عقل ) و کتابهای ( آسمانی که ) آشکار و نهان پیدا ( در دسترس همه شماست ) جای عذر برای  
 شما باقی نگذاشته . \*

(۱۱) ﴿وَمَنْ كَلَامُ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿(فِي صِفَةِ الدُّنْيَا : )﴾ \*

مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْ طَاعَنَاءُ ، وَآخِرُهَا فَنَاءُ ، فِي حَلَالِهَا حِسَابُ  
 وَفِي حَرَامِهَا عِقَابُ ، مَنِ اسْتَغْنَى فِيهَا فِينِ ، وَمَنِ اقْتَفَرَ فِيهَا حَزَنُ  
 وَمَنِ سَاعَاَهَا فَاِنَّهُ ، وَمَنِ قَعَدَ عَنْهَا وَانْتَهَ ، وَمَنِ أَبْصَرَ فِيهَا  
 بَصَرَتُهُ ، وَمَنِ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ . \*

أَقُولُ : وَإِذَا تَامَلَ الْمُنَاسِمِلُ قَوْلَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، :  
 « مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا بَصَرَتُهُ » وَجَدَتْحَنَهُ مِنْ الْمَعْنَى الْعَجَبِ ، وَالْفَرْصِ  
 الْبَعِيدِ ، مَا لَا يُبْلَغُ غَايَتُهُ ، وَلَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ ، وَلَا يَسْتَمَا إِذَا  
 فَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلَهُ : « وَمَنِ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ » فَإِنَّهُ يُجِدُ الْفَرْقَ  
 بَيْنَ أَبْصَرِهَا وَأَبْصَرَ إِلَيْهَا وَاضْمًا بَيِّنًا ، وَتَحْجِيبًا بَاهِلًا . \*

از شما ان آنحضرت علیه السلام است در صفت دنیا :  
 چگونه وصف کنم سرانی را که اول آن رنج و آخر آن نیستی است ، در حلال آن حساب  
 و در حرامش عتاب میباشد ( آنرا از راه حلال است باید در قیامت حساب از این رسید ، و اگر از راه

حرام نباید در آخرت بندگان قرار یابد (کسیکه در آن غمی دلی نیاز شد در قفسه و بلا افتد ، و کسیکه در آن نیازمند و در دوش باشد غمگین است ، و کسیکه در تحصیل آن کوشید آن نیرسد ، و کسیکه در طلب آن کوشید دنیا با و زو کند ، و کسیکه (بهرت) بآن تکیه است دنیا او را دنیا و آگاه کرد (ناراه است را بآنند خود را آگاهد آخرت نمود) و کسیکه بزیست و آرایش آن نگاه کرد دنیا او را دنیا گردانید (اگر آه شد . بتدریج فرماید) \*

میگویم : اگر کسی در فرمایش آنحضرت «عَلَيْهِ السَّلَامُ» : مَنْ أَبْصَرَ لَهَا بَصِيرَتَهُ (کسیکه بهیرت دنیا گرفت دنیا او را دنیا و آگاه نمود) تأمل و درنگ نماید ، درون آن صفت شکفت و مقصود بزرگی میابد که بهایشان نتوان رسید ، و حقیقت آن را نتوان دریافت ، فخر و صفا اگر این جمله را با جملہ مَنْ أَبْصَرَ لَهَا بَصِيرَتَهُ (و کسیکه بزیست و آرایش دنیا نگاه کرد ، دنیا او را دنیا گردانید) همراه نماید ، چون فرق میان جملہ أَبْصَرَ لَهَا و جملہ أَبْصَرَ لَهَا را واضح و در روشن غیب و آشکارا میابد . \*

(۱۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَلَمَّا نَظَرَ بِالْقُرْآنِ وَهِيَ مِنَ الْخُطْبِ الْعَجِيبَةِ : \*

أَمَحَدُ اللَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ ، وَدَنَا بِطَوْلِهِ ، مَا مَنَعَ كُلَّ غَنِيٍّ وَفَضِيلٍ  
وَكَاثِفٍ كُلِّ عَظِيمَةٍ ، وَأَزَلَّ ، أَمَحَدُ عَلَى عَوَاطِفِ كَرَمِهِ ، وَوَسَائِعِ  
نِعَمِهِ ، وَأَوْمُنَ بِهِ أَوْلَا بَادِيَا ، وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيبَا هَادِيَا ، وَأَسْتَعِينُهُ  
قَامِرًا فَادِيَا ، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ كَافِيًا نَاصِرًا ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا  
(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَائِهِ أُمُورِهِ  
وَأَنْهَاؤِ عُنْدِهِ ، وَتَقْدِيرِ مُنْذَرِهِ . \*

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است که از خطبه غزوه (نورانی درجسته) مینماید  
و آن از خطبه های شگفت آور است :

پس خداوندی را سزا است که بقدرت و توانائی خود (بهزشتیا) غالب ،  
و بفضل و احسانش (بهبریز) نزدیک است ، بخشنده است هر فائده و سودی را ، و دفع  
کننده هر بلائی بزرگ و سخت ، بر احسانهای پی در پی و نعمتهای واسعه اش و احمدینمایم و با  
ایمان میآورم (هستی و یکتا بودنش را یقین دارم) که اول (و بعد از خدا) و (هستی او بر همه)  
هوید است ، و از او راه هدایت را میطلبم که (به) نزدیک و راهنا است ، و از او یاری  
میجویم که غالب توانا است (که بر شترانی را ازین دور و هر خیری را بن برساند) و با تو تامل نمایم که  
(ما) کافی و یاور است ، و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است  
فرستاده است او را برای انجام امر و فرمانش ، و تبلیغ حجت و دلیلش ، و رساندن  
(مصیبت کاران را) از عذابش پیش از روز رستخیز . \*

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ضَرَبَ لَكُمْ الْأَمْثَالَ ، وَ  
رَقَّتْ لَكُمْ الْأَجَالَ ، وَالْبَسْكُمْ الرِّبَاشَ ، وَأَرْفَعْ لَكُمْ الْمَعَاشَ ، وَأَحْلَظْ  
بِكُمُ الْإِحْصَاءَ ، وَأَرْصِدْ لَكُمْ الْحِزَاءَ ، وَاثْمُرْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغَ ،  
وَالرِّفْدِ الرَّوَابِغَ ، وَأَنْذِرْكُمْ بِالْحُجَّجِ الْبَوَالِغِ ، فَأَحْصَاكُمْ عَدَدًا ،  
وَوَضَعَ لَكُمْ مَدَدًا ، فِي قَرَارِ خَيْرَةٍ ، وَدَارِ عِزٍّ ، أَنْتُمْ  
مُخْتَبَرُونَ فِيهَا ، وَمُحَاسَبُونَ عَلَيْهَا ، فَإِنَّ الدُّنْيَا رِيقٌ مَشْرُهَا ،  
وَرِيقٌ مَشْرَعُهَا ، يُؤْنِقُ مَنْظَرُهَا ، وَيُؤْنِقُ مَخْبَرُهَا ، غُرُورٌ حَائِلٌ ،

وَصَوُّ أَفْلٍ، وَظِلُّ ذَائِلٍ، وَسِنَادُ ثَائِلٍ، حَتَّى إِذَا آتَيْنَا فِيهَا، وَ  
 أَلْمَأَنَ نَاكِهًا، قَصَصَ بِأَرْحِلِهَا، وَقَصَصَ بِأَجْلِيهَا، وَأَقْصَدْتُ  
 بِأَنَّهُمَا، وَأَعَانَتِ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ الْمُنْبَةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَلَالٍ مُضْجٍ،  
 وَوَحْشٍ مَرْجٍ، وَمُعَانِبَةِ الْحَمَلِ، وَثَوَابِ الْعَمَلِ . وَكَذَلِكَ  
 اتَّخَلَفَ بَعْضُ السَّلَفِ : لِاتِّقَاعِ الْمُنْبَةِ أَخِيرًا، وَلَا بُرْعَى الْبَاقُونَ  
 أَجْرًا، يَحْتَدُونَ مِثَالًا، وَهَضُونَ أَرْسَالًا، إِلَى غَايَةِ الْإِنْهَاءِ،  
 وَصَبُورِ الْفَنَاءِ، حَتَّى إِذَا تَصَرَّصَتِ الْأُمُورُ، وَنَفَقَتِ الدُّهُورُ، وَ  
 أَرِفَ الشُّورُ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضُرَائِحِ الْقُبُورِ، وَأَوْكَارِ الطُّبُورِ، وَأَوْجَرَهُ  
 السَّبَاحُ، وَمَطَارِجِ الْمَهَالِكِ، سِرَاعًا إِلَى أُمُرِهِ، مُهْطِعِينَ إِلَى مَعَادِهِ  
 رِعْبًا صُفُونًا، قِيَامًا صُفُوفًا، يَفْهَمُ الْبَصَرُ، وَيُنْهَضُ الدَّاعِي  
 عَلَيْهِمْ لَبُوسَ الْإِسْتِكَانَةِ، وَضَرْعَ الْإِسْتِسْلَامِ وَالذِّلَّةِ، قَدْ ضَلَّتْ  
 الْحِجَلُ، وَانْفَطَحَ الْأَمَلُ، وَهَوَتْ الْأَفْئِدَةُ كَالِطَلَّةِ، وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ  
 مُهَيِّبَةً، وَالْجَمُّ الْعَرَقُ، وَعَظُمَ الشَّفَقُ، وَأُرْعِدَتِ الْأَسْمَاعُ  
 لِرَبْرَةِ الدَّاعِي إِلَى فَصْلِ الْخُطَابِ، وَمُقَايَضَةِ الْجَزَاءِ، وَنَكَالِ الْعِقَابِ  
 وَقَوَالِ الثُّوَابِ . \*

بندگان خدا شما را سفارش میکند بقوی و ترس از عذاب خدا، خدا را که برای شما

شما (در قرآن کریم) شمه‌ارده (و حکایات بیان فرموده تا از غفلت بیرون آئید) و آنچه‌های شمار معلوم  
 نموده، و لباس آدیت بشما پوشانیده (تا بر سایر مخلوقات برتری داشته باشید) و در میث شما  
 نوشته داده (و سائل را حتی را فراهم نموده) و بگردار شما (از نیک و بد بزرگ و کوچک) احاطه دارد  
 و جزای آنرا در کمین نهاده، و نعمتهای بسیار و صله میبار بشما بخشیده، و بواسطه حجت‌های  
 آشکار (پنجمین کتب سانی) شمارا (از عذاب) ترسانیده و شمارا در امتحان و آزمون بشمار  
 آورده (علم او بجزئی و کلی گفتار و کردار شما احاطه دارد) و مدت عمر و زندگی شما در آزمون  
 و سزای عبرت تعیین نموده، و شما در دنیا امتحان می‌شوید (تا بیکو کار ناتوان از بزرگواران تمیز داده شوند)  
 و (در قیامت) بحساب آنچه که در دنیا گفته و انجام داده اید رسیدگی می‌کنند، پس (بر نیاندیشند  
 که) هر چه در دنیا تیره و کمر آلود است (در دوزخ و پستان) منظره آن سنگفت آور است  
 و در مورد امتحان و آزمون بشما ملک و تبار می‌سازد، و فریبده ای است که نیست می‌شود، و  
 روشنی است که نهان می‌گردد، و سایه ای است که زایل می‌شود، و تکیه گاهی است که در جزئی  
 می‌رود (ثبات و دقاری برای آن نیست) هر گاه کسیکه (از روی غریزه عقل) از آن دوری می‌کند  
 و آن را نمی‌بست، بآن انس گرفت و مطمئن گردید، مانند سبب بیشتر، و نیای خود باو لگند  
 افکند (تا او را بر زمین نهد) و بدامهایش (که راه گسترده) او را شکار کند، و به تیرهایش (که در  
 گمان نهاده) او را هلاک سازد، در میانهای مرگ (بیارهای که ناگون و سخت) را بگردن مرد  
 شجاع و دلیر می‌اندازد، و او را بنواگاه تنگ (قبر) و بازگشتگاه ترسناک (آخرت)  
 و درین جایگاه همیشه (بشت یا دوزخ) و جزای کردار (نیک یا بد) می‌کشند، و همیشه  
 است رفتار دنیا با کسیکه در آینده می‌آیند، و جانشین پیشینیان هستند، مرگ از هلاک  
 کردن (آنها و بچار کردنشان) باز نمی‌آیند، و باز ماندگان، از ارتکاب گناه دست باز  
 نداشته پشیمان نمی‌شوند، و از رفتار که شکار پیروی می‌نمایند، و پی در پی (می‌آیند)  
 می‌گذرند تا پایان فنا و نیستی منتهی می‌شود (بمیزبند) پس هرگاه (بر اثر ترک خلاق) رشته کار را  
 از هم گینخت روزگار سپری کردید و این سخن مردم نزدیک شد (بانت بر پا گردید) خداوند آنان را

از میان قبرها و آشیانه پرندگان (اگر آنها خورده باشند) ولانه دندانگان (اگر ایشان را  
خود کرده باشند) و میدانهای جنگ (اگر گشته شده باشند) بیرون می آید و در حالتی که  
آماده انجام امر و فرمان حقیقی بوده بسوی معاد و جای بازگشت که خداوند برای آنها قرار داده  
بسرعت و تند می بروند ، گویی ساکت و خاموش و ایستاده در صف می باشند (که بر نشستن  
و سخن گفتن ترانائی ندارند) بیانی خداوند به آنان احاطه دارد (گفتار و کردار هیچکس از آنها در دنیا بر  
خداوند پوشیده نیست) و (چون برای حساب خوانده شوند) صدای صدای خود را به هم می شنوند  
بهاش خضوع و فروتنی و فرمانبرداری و ذلت و خواری (بر اثر قبول دژرس آنروز) بر آنها پوشیده  
شود در آرزو و کرم و حمله (که در دنیا برای نجات از گرفتاریها بکار برده شد) بکار نیاید ، و آرزو بریده گردد  
و (از ترس عذاب) دلها افسرده و تحلیل باشد ، و صدائا با خضوع و فروتنی و خضوع و استعجاب  
و دمان بر از عرق می شود (مانند جام که بدان آب باشد) و ترس (از کبرنگنان) بی اندازه  
است و از این جهت صدای صدای برای قیصر حق از باطل و جزای خیر و شر و عقاب و کفر و بخشیدن  
واب و پاداش ، گوشها بلرزه و آید .

عِبَادُ تَخْلُقُونَ أَفْنَادًا ، وَ مَرُوبُونَ أَفْنَادًا ، وَ مَقْبُوضُونَ  
أَحْضَارًا ، وَ مَقْضُونَ أَجْدَانًا ، وَ كَاثُونَ رُفَانًا ، وَ مَبْعُوثُونَ  
أَفْرَادًا ، وَ مَدِينُونَ جَرَائًا ، وَ مَمْتَرُونَ حَبَابًا ، قَدْ أَهْلُوا فِي طَلَبِ  
الْخُرْجِ ، وَ هَدُوا سَبِيلَ الْمُنْجِ ، وَ عَمَرُوا مَهْلَ السُّعْبِ ، وَ  
كَيْفَ عَنْهُمْ مَدْفُ الرِّيبِ ، وَ خَلَوْا بِخُضَارِ الْجِبَادِ ، وَ رَوَّيَهُ  
الْأَرْنِبَادِ ، وَ أَنَاهِ الْقُطَيْسَ الْمُرَادِ ، فِي مَدْفِ الْأَجَلِ ، وَ مَصْطَرِبِ  
الْأَهْلِ ، قِيَالَنَا أَمْثَالًا صَائِبَةً ، وَ مَوَاعِظًا شَافِيَةً ، لَوْ صَادَفَتْ





از آنان برداشته شده است ، و (دردنا) بحال خود واکداشته شده اند برای آماده شدن  
مانند آماده کردن دلاغ و نول اسبهای نیکو را برای پیش گرفتن در میدان سناخته و برای فکر و  
اندیشه و بدست آوردن حق و حقیقت و برای شتاب نکردن جوینده در فرا گرفتن نور علم  
و دانش ، در مدت زندگانی نارسیدن اجل که فرصتی در دست است . ای عجب و محکمت  
از این تشبیهای صائب و درست (که خطا و اشتباهی در آنها نیست) و از این پندهای شفاف و بلند  
(بیاربهای نادانی و گمراهی) اگر بخورد بدلهای پاکیزه و گوشه های ششوا و اندیشه های ثابت و  
عقلهای استوار (که صلاح و فساد را تشخیص میدهد) پس ، از خدا بترسید مانند ترسیدن کسی که  
پند را شنیده و نیز بار گرفت و (از روی نادانی) مرتکب گناه شد و اعتراف نمود (توبه و بازگشت  
کرد) و (از نصیحت و نافرمانی) ترسیده عمل نیکو بجا آورد (رضای خدا و رسول را تحصیل کرد) و (از  
عذاب الهی) حذر نمود و (بطاعت و بندگی) شتافت و (بروز رستخیز) یقین حاصل نموده رفتار نمود  
(دردنا) نیکو گردانید و با و اندر زد و داند (براه راست و رستگاری رهنمایش نمودند) پذیرفت ، و او را  
(از غیبه های پس از مرگ) ترسانید و ترسید (کاری نکرد که بختی متلا گردد) و (از نصیحت و نافرمانی)  
منش کردند و از آن دوری کرد ، و (فرمان خدا را) اجابت نمود ، و (از گمراهی) دور شده ، و  
(بفضل خویش) رجوع کرده ، و (از گمانی که مرتکب شده) توبه و بازگشت نمود ، و (به پشیمانی)  
آفته ای کرد ، و (عینا از دنیا بآنها) متابعت نمود ، و راه راست با و نموده شد و آزاد بود (در آن  
قدم نهاد) پس شتابان جوینده حق گردید ، و رستگار شد در حالتیکه (از نادانی و گمراهی)  
کریان بود ، و (برای روز رستخیز) ذخیره (برای بنکام نیازمندی) بدست آورد ، و با طمع خود را  
پاک گردانید ، و معاد و بازگشت را (بنیای تقوی و پرستشکاری) آباد کرد ، و بتوشه (بندگی  
خدا و خدمت بخلق) برای روز کوچ (از دنیا) در راه (سفر آخرت) و بنکام نیازمندی و جای  
نگه ستی (تبر و قیامت) پشت خود را قوی نمود ، و برای جایگاه پیشگی (آخرت) آن توشه را پیش از  
خود فرستاد ، پس ای بنده گان خدا پرستیز کار شوید و قصد کنید چیزی (بنیادت و بندگی) را که برین  
آن آفریده شده اید ، و از منتهی درجه چیزی (عذاب و تنگی) که شمارا ترسانیده بترسید ، و  
سزاوار گردید از او بهشتی را که برای شما آماده ساخته بطلب فانی و عده از او که عده او همیشه

استنت وجملة زشت قیامت .

﴿ وَمِنْهَا ﴾

جَلَّ لَكَ اَسْمَاءًا لِنَعِي مَا عَنَّا هَا ، وَابْصَارًا لِنَجْلُو عَنْ عَشَاهَا ،  
وَأَسْلَاءَ جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا ، مُلَاسِمَةً لِأَخْنَاهَا ، فِي تَرْكِبِ صُورِهَا ،  
وَمَدِّ رُغْمِهَا ، بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَافِهَا ، وَقُلُوبٍ زَائِدَةٍ لِأَرْزَافِهَا ،  
فِي جِلَالِ نَعِيٍّ ، وَمُوجِبَاتِ مَنِيٍّ ، وَهَوَاجِرِ عَافِيَةٍ ، وَقَدَرِ لَكَ  
أَعْمَارًا سَتَرَهَا عَنْكَ ، وَخَلَفَ لَكَ عِبْرًا مِّنْ أَثَارِ الْمَاضِيْنَ قَبْلَكَ ،  
مِنْ مُسْتَمْتَعٍ خَلَّاهُمْ ، وَمُسْتَفْجٍ خَنَاهُمْ ، أَرْهَقَهُمُ الْمُنَابَا دُونَ  
الْأُمَالِ ، وَشَدَّ بِهِمُ عَنْهَا تَحَرُّمُ الْأَجَالِ ، لِمَيَّهْدُوا فِي سَلَامَةٍ  
الْأَبْدَانِ ، وَلَمْ يُعْبِرُوا فِي أَنْفِ الْأَوَانِ ، فَهَلْ يَنْظُرُ أَهْلُ بَضَائِدِ الشَّيْبِ  
إِلَّا هَوَانِي أَلْهَمَ ؟ وَأَهْلُ غَضَارَةِ الصَّحَّةِ إِلَّا تَوَازِلَ السَّقَمِ ؟ وَأَهْلُ  
مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا أَوْنَةُ الْفَنَاءِ ؟ مَعَ قُرْبِ الزَّيَالِ ، وَأُزُوفِ الْإِنْقِطَالِ ،  
وَعَلَى الْفَلَوِي ، وَالْمِ الْمَضِضِ ، وَغُصَصِ الْحَرَضِ ، وَلَقَلَّ لِلْإِسْغَاثِ  
بُصْرَةُ الْخَفْدَةِ وَالْأَفْرَاءِ ، وَالْأَعْمَرُ وَالْفُرَاءُ ، فَهَلْ دَفَعْتَ لِأَفَارِبِ  
أَوْ نَفَعْتَ النَّوَاجِبِ ؟ وَقَدْ غُودِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَالِ رَهْنًا ، وَفِي  
صَبِغِ الْمَضِيعِ وَجِدًا ، قَدْ هَنَكَ لَهَا مَحْلِدُهَا ، وَأَبْلَسَ لَهَا مَحْلِدُهَا ،

وَعَفَى الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ، وَمَحَا الْخَدَثَانِ مَعَالِمَهُ، وَصَارَتْ الْأَجْسَادُ  
شَيْبَةً بَعْدَ بَضِيئِهَا، وَالْعِظَامُ نَخْرَةً بَعْدَ قُوْنِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مَرْتَهَنَةً بِثِقَلِ  
أَعْبَائِهَا، مُوقِنَةً بِنَيْبِ أُنْبِيَائِهَا، لَأَنْتَزَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا  
تُسْعَبُ مِنْ سَيِّئِ ذَلَلِهَا، أَوَلَيْتُمْ أُنْبَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءِ وَإِخْوَانَهُمْ وَ  
الْأَقْرِبَاءَ؟ تَحْبِذُونَ أَمْثَلَهُمْ، وَتَرْكِبُونَ قَدَنَهُمْ، وَنَطَّاءُونَ جَدَنَهُمْ  
فَالْفُلُوبُ قَابِسَةٌ عَنْ حِفْظِهَا، لِأَهْمِيَّةٍ عَنْ زُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي  
غَيْرِ مَضْمَارِهَا، كَأَنَّ الْمَغْنَى سَوَاهَا! وَكَأَنَّ الرَّشْدَ فِي إِخْرَازِ دُنْيَاهَا!

قسمتی از این خطبه (در بیان خلقت بدن انسان و ذکر نعمتهای حق تعالی و ترسانیدن از بزل  
و دشت صراط و ترغیب به تقوی پر بریز گاری) است  
خداوند متعال برای بهره بردن شما (از شدائی) دو گوش (توه ساسه) را آفرید تا آنچه  
را که لازم است (در دزدگانی اجتماع بکار آید) حفظ کنند، و (از دیدار) دو چشم (توه باصره) را  
قرار داد تا تاریکی را که دیده بینا شوند، و هر عضو (ظاهر و باطنی) را محسوس اعضا، (باطنی) گردانید  
(بر مغزی) در بردارد اعضائی را مثل دست که دارای رگ و خون و استخوان مانند آنهاست، و آن اعضا  
را در ترکیب صورت و دوامشان درجهای مناسب قرار داد و بابت نعماتی که تبرکهای سودمند خود  
قائم و برقرارند، و بادلهایک (به نقل و تدبیر) روزی آن بدنهارا بطلبند، یا روزیهایی خود  
(علوم و معارف) را جلب نمایند، و حالیکه از نعمتهای نعمت بیکران او برخوردار بوده  
موجبات نعمتهای او بر شما هویداست و با وسائلی که مانع (بیااریها) است نعمت عافیت  
و ندرستی از او منقطع بپاشید، و (نیز از نعمتهای که شما عطا فرموده است که) دست عمر و  
زندگی را از شما بپایان نرساند (نیدانید که سیریه و این نه نیستی برای نظام امور دنیوی بسیار  
سودمند است) و از آثار گذشتگان پیش از شما برای شما عبرت باقی گذاشت از گذشت

و بهره ای که از دنیا بردند و از طول مدت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریمان مرگ بانه نصیب  
 شده بود، پیش از رسیدن بآرزو تا مرگ آنها را شتابان دریافت و میان آنان و آرزو  
 (شان را) جدائی انداخت، و در هنگام تندرستی توشه ای (برای آخرت) تهیه نکردند. و در  
 اول زمان (جوانی و توانائی) عبرت نگرفتند (و زندگی خود را بهوده بسر بردند) آیا کسیکه در غفلت  
 جوانی و توانائی است انتظار میرد غیر پیری و خمیدگی را؟ و آیا کسیکه تندرست غیر بیماری  
 گوناگون را چشم برآه است؟ و آیا کسیکه باقی و برقرار است جز فنا نیستی را نظر است؟  
 (خوشبخت کسیکه تا زمان تندرستی فرصت را غنیمت شمرده در کار بشتابد) باینکه نزدیک است دوری  
 و جدائی (از دنیا) و انتقال و کوچ کردن (آخرت) و لرزیدن از اضطراب و نگرانی در مصیبت  
 و سختی (جان کندن) و آب دمان فرودادن از بسیاری غم و اندوه و چشم با طراف  
 و دشتن برای درخوست فریادری و یاری جستن از خدنگاران (یا فرزند اداگان) و خویشان  
 و دوستان و همسران، پس آیا خویشان (نیتهای برگ را) دفع میکنند؟ و آیا شیون  
 آنها سودی دارد؟ در حالیکه در گورستان بگرداده شده، و در خوابگاه تنگ (قبر) تنها  
 مانده است نه گزیده با (از گزیده و گرم دیگر حیوانات) پوست تش را پاره پاره کردند و سختیها  
 تازگی او را بوسانید و از بین برد و بادهای سخت آثارش را خنجر کرد و مصائب دوران  
 نشانه های او را نابود نمود (پس در میان قرائی در میان مردم خبری از او باقی نماند) جدا پس  
 از طراوت و تازگی تغییر یافت و استخوانها بعد از توانائی پوسیده شد و جانها در گور باران  
 کران (گناه) ماند، و باخبار غیب زنا دیده (قبر و قیامت حساب و دوزخ که درباره  
 آن حیران و سرگردان بودند) یقین حاصل نمودند (و در آن هنگام) زیاده کردن کردار نیکو را از ایشان  
 فیهلکند و از بدی خطاهاشان رضا و خوشنودی بدست نمی آورند (زیرا دنیا جای عمل است و آخرت  
 دار جزاء، پس آنجا نمیکند بگردانیکه بجز آثار تقصیر تو در گذریم و با چون بسبب بیعت و افزائی از تو بخیر  
 ما را خوشنود ما) آیا شما پسران این مردم و پدران و برادران و خویشان ایشان نیستید که از  
 رویه ایشان پیروی کرده بر مرکب آنان سوار شده در راهیکه رفته اند قدم نمینید؟ پس دلها  
 سخت است برای بدست آوردن نصیب بهره خود و غفلت از هدایت و رستگاری

و در غیر سیر خویش ( در راه مصیبت نافرمانی ) راه می پیماید ، گویند مقصود ( توجیه کالیفانیه ) بغیر  
ایشان است ! گویند بهریت در سنگاری آنان در گرد آوردن ( شمع ) دنیا است ( خبری  
تحصیل نادر و توشه آخرت ) !! . \*

وَأَعْلَمُوا أَنَّ حَاجَّكَ عَلَى الصِّرَاطِ وَمَزَالِي دَحْضِهِ ، وَأَهْلًا وَبَلِ  
زَلِيلٍ ، وَبَارِئِ أَهْوَالِهِ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةَ ذِي لُتَيْشَلِ  
الْفَكْرِ قَلْبُهُ ، وَأَنْصَبِ الْخَوْفَ بَدَنُهُ ، وَأَسْهَرِ الشَّجْدُ غِرَارَ  
نَوْمِهِ ، وَأَطْمَأَنَّ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ يَوْمِهِ ، وَظَلَفَ الزُّهْدُ شَهْوَائِهِ ،  
وَأَوْجَفَ الذِّكْرُ بِلِسَانِهِ ، وَقَدَّمَ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ ، وَتَنَكَّبَ الْخَالِجَ  
عَنْ رَضِيعِ السَّبِيلِ ، وَسَلَكَ أَقْصَدَ الْمَسَالِكِ إِلَى النَّجَى الْمَطْلُوبِ  
وَلَمْ يُفْلِهِ فَايَلَاتُ الْفُرُورِ ، وَلَمْ نَعَمْ عَلَيْهِ مُشَبِّهَاتُ الْأُمُورِ  
ظَافِرًا بِفَرَحَةِ الْبُشْرَى ، وَرَاحَةً النُّعَى ، فِي أَنْعَمِ يَوْمِهِ ، وَأَمِنْ يَوْمِهِ  
قَدْ عَمَّرَ مَعْبَرَ الْعَاجِلَةِ حَبِيدًا ، وَقَدَّمَ زَادَ الْأَجَلِ سَعِيدًا ، وَبَادَرَ  
مِنْ دَجَلٍ ، وَآكَشَ فِي مَهَلٍ ، وَرَغِبَ فِي طَلَبٍ ، وَذَهَبَ عَنْ هَرَبٍ  
وَرَاقَبَ فِي يَوْمِهِ غَدُهُ ، وَنَظَرَ قَدَمًا أَمَامَهُ ، فَكُنِيَ بِالْجَنَّةِ ثَوَابًا  
وَقَوَالًا ، وَكُنِيَ بِالنَّارِ عِقَابًا وَوَبَالًا ، وَكُنِيَ بِاللَّهِ مُنْقِصًا وَنَصِيرًا  
وَكَفَى بِالْكِتَابِ حِمِيمًا وَخَصِيمًا . \*

و بدانید که عبور شما بر صراط (پل دوزخ) است که قدمها از لغزش بر آن لرزان و شخص  
 و چار بول و ترس بسیار گردد ، پس ای بنده گان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خود زنی  
 که فکر اندیشه (روز رستخیز) دل او را مشغول ساخته و خوف و ترس (از عذاب الهی) بدش را  
 رنجور نموده و عبادت و بندگی شب خواب اندک او را هم از دستش گرفته و امید (بر رحمت  
 پروردگار) او را در وسط روزها (بجگام شدت حرارت و گرمی) تشنه نگذاشته (شب را  
 بیدار است در روزار و زنده دار) و بی علاقه ای بدینا خواشهای نفس از او باز داشته ، و ذکر خدا  
 بزبانش جاری است (همیشه یاد خدا است) و ترس (از مصیبت و نافرمانی) را برای درمان  
 بودن (روز رستخیز) مقدم داشته (در دنیا گناهی نموده تا در قیامت عذاب مبتلا گردد) و از  
 گفتار و کرداری که او را از راه راست و آشکار باز دارد و چشم پوشیده برای رسیدن براه  
 راست روشن (رضای خوشنودی خدا) که مطلوب است در راستم ترین راهها سیر کرده ، و قریب  
 خوردن (از دنیا) که بسیار مانع (از رستگاری) است او را (از عبادت و بندگی) باز  
 نداشته و شبهات بر او پنهان نیست (در هیچ امری نادان نباشد) مظفر و خرسند است  
 بشادی مرده (بهشت) و با سایش و خوشی بسیار در آسوده ترین جایگاه خود (نهر) و امین تر  
 روزش (قیامت) از گذرگاه دنیا گذشته و ستوده شده و توشه آخرت را پیش فرستاده  
 و خوشبخت گردیده و از ترس (خدا راه حق) شتاب کرد ، و در دنیا که مهلتش داوود (برای  
 عبادت و بندگی) سرعت نمود ، و در طلب خوشنودی پروردگار شوق داشت ، و برای  
 که نجات (از عذاب الهی براه حق) رفت ، و در امروز (دنیا) مراقب فردایش (آخرت) بود  
 و آنچه که در پیش داشت (حالات تمبر و بزرگ و قیامت) پیش از خلعت دید ، پس بهشت  
 بجهت ثواب و بخشش (برای نیکوکاران) کافی است (کاری کنید که جایگاه بهیشتی شما آنجا باشد)  
 و دوزخ بجهت عذاب و سختی (برای گناه کاران) میراست (کاری کنید که در آنجا قرار نگیرید) و  
 کافی است که خداوند (از نیکوکاران) انتقام کشد و (ببیکوکاران) مدد و یاری دهد ، و بگفت  
 که قرآن (در روز رستخیز) بآن نیکو از آن پیروی کرده اند) احتجاج نموده و شمن گردد . \*

أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي أَعَدَّ رِجْماً لَكُمْ ، وَأَخْبَحَ بِنَافِلِهِ ، وَ  
 حَدَّكُمْ عُدُوًّا تَفْدِي الصُّدُورَ خَفِيًّا ، وَنَفَثَ فِي الْأُذَانِ نَجِيًّا ،  
 فَأَصَلَ وَأَرْدَى ، وَوَعَدَ مَنِيًّا ، وَزَيَّنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَّامِ ، وَهَوَّنَ  
 مُوَيْقَاتِ الْعِظَامِ ، حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَهُ ، وَاسْتَغْلَوَ  
 رَهْبَتَهُ ، أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ ، وَاسْتَغْظَمَ مَا هَوَّنَ ، وَحَدَّرَ مَا أَمَّنَ .\*

و صفت و سفارش من بشما پر هیزکاری است و ترس از خدا که بوسیله آنچه ترسانده  
 (عذاب و سختیهای قیامت) جای عذر باقی نگذاشته و آنچه (فران کریم) واضح و آشکار نموده  
 حجت تمام کرده است ، و شمار از دشمن (شیطان) ترسانیده (در قرآن کریم ص ۱۶۸)  
 وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی جای پای شیطان  
 کام ننهید و از او پیروی نکنید ، زیرا او برای شما دشمن آشکار است (نفوذ میکند در سینه پانینها  
 و بصورت خیرخواهی (برای گمراه نمودن) در گوشها سخن میگوید ، پس (پیر خود را) گمراه کرده تباه  
 میسازد ، و (ادرا) فتنه داده (و بهوسهای بیجا) آرزو مند میگردد ، و جرمهای بد را (در  
 نظر او) آرایش میدهد ، و گناهان بزرگ هلاک کننده را آسان جلوه میدهد تا آنکه بتدریج پیرو  
 خویش را فریب داده مانند زمین و گرد و در قید و بند اطاعت خود در آورد (چنانکه زمین و گرد و باد  
 مالی است که تاداده نشود گرد و ستر و نمگرد ، پیر و شیطان تا به دست و ترش زلفا زنمایند دست از او برند  
 آنگاه) آنچه (از خواستها) که زینت و آرایش داده بود انکار میکند ، و آنچه (گناهانی) که آسان  
 دانوده بود بزرگ میگرد ، و از آنچه که (پیران خود را) امین کرده بود میترساند (ابن جنین شاره  
 است آنچه خداوند در قرآن کریم ص ۱۶۸ از او حکایت فرموده : وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ  
 أَنْفُسَهُمْ وَفَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ ، وَإِذْ جَارَلَكُمْ ، فَلَمَّا  
 تَرَأَتِ الْقُنُوتَ تَكْفَى عَلَى عَيْبِهِ ، وَقَالَ إِنِّي بَرَحْتُ بِكُمْ ، إِنِّي آتِي

لَا تَزُولُ ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ ، وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی الهکاه که شیطان کرد از شرکین  
 فریشت را برای رفتن بجای پیکر کرم زینت و خوبی آزاد نظر آنها جلوه داد و گفت : امروز از جهت توانائی  
 و انبوهی بشکر و بچاکس بر شما غائب نخواهد شد و من فریاد رس شمامم ، پس الهکاه که آنان لشکر اسلام را در  
 بدر دیده بهم نزدیک شدند ، شیطان بر دو پاشنه پایینی بطور قهقری بازگشته گفت : من از شما بیزارم  
 من پسینم فرشتگان برای باری سلیمان بایند و شما نمی بینید ، من از خدا میترسم عذاب سخت است

## وَمِنْهَا

(فِي صِفَةِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ : )

أَمْ هَذَا الَّذِي أَنشَأُ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَرْحَامِ وَشُغِفَ الْأَنْشَارُ  
 نُطْفَةً دِهَانًا ، وَعَلَفَةً حُمَانًا ، وَجَنِينًا وَرَاضِعًا ، وَوَلِيدًا وَ  
 يَانِعًا ، ثُمَّ خَلَقَهُ قَلْبًا حَافِظًا ، وَلِسَانًا لَافِظًا ، وَبَصَرًا لَّاحِظًا ،  
 لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا ، وَيَقْصُرَ مُزْجِرًا ، حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتَدِلَ اللَّهُ ، وَ  
 اتَّوَلَّى مِثَالَهُ ، نَفَرْتُ كِبَرًا ، وَخَطَّ سَارِدًا ، مَا نَحَا فِي عَرَبِ  
 هَوَاهُ ، كَادِحًا سَاعِبًا الدُّنْيَاهُ ، فِي لَذَائِ طَرِيحِهِ ، وَبَدَوَاتِ أَرَبِيهِ  
 لَا يَحْتَسِبُ رِزْقَهُ ، وَلَا يَخْشَعُ نَفْسَهُ ، فَنَاتَ فِي فُنْدَنِهِ غَرِيرًا  
 وَعَاشَى فِي هَفْوَتِهِ بَهْرًا ، لَمْ يَفِدْ عَوْضًا ، وَلَمْ يَقْضِ مُقَرَّضًا ،  
 دَهْمُهُ فَجَعَاتُ الْمَنِيِّ فِي غُبَرِ حَاحِيهِ ، وَسَنَنِ مِرَاحِهِ ، فَظَلَّ سَارِدًا ،  
 وَبَاتَ سَاهِرًا ، فِي غَمَرَاتِ الْأَلَامِ ، وَطَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ ،



بَيْنَ أَخٍ شَفِيقٍ، وَوَالِدٍ شَفِيقٍ، وَدَاعِيَةٍ بِالْوَيْلِ جَزَعًا، وَوَلَدٍ مَدِينَةٍ  
لِلصَّدْرِ قَلْعًا، وَالْمَرْءُ فِي سَكْرَةٍ مُلْهَبَةٍ، وَغَمْرَةٍ كَارِثَةٍ، وَأَنَّهُ  
مَوْجِعَةٌ، وَجَذْبَةٌ مُكْرِبَةٍ، وَسَوْفَةٌ مُنْعَبَةٍ، فُرَادٍ رَجٍ فِي  
أَكْفَانِهِ مُبْلِسًا، وَجَذِبَ مُنْقَادًا سَلِسًا، ثُمَّ أُلْفِيَ عَلَى الْأَعْوَادِ،  
رَجِيعَ وَصَبٍ، وَنُضْوَسَقِمَ، تَحْمِلُهُ حَفْدَةُ الْوِلْدَانِ، وَخَشْدُهُ  
الْإِخْوَانِ إِلَى دَارِ غُرْبَتِهِ، وَنُفِطَعَ زَوْرِيهِ، حَتَّى إِذَا أَنْصَرَفَ  
الْمَشِيعُ، وَرَجَعَ الْمُنْفِجُ، أَقْعَدَ فِي خُفْرَتِهِ نَحْيًا لِهَيْئَةِ السُّوَالِ،  
وَعَشْرَةَ الْإِمْتِحَانِ، وَأَعْظَمَ مَا هُنَاكَ بِلْبَةٍ نُزُولِ الْحَجِّيمِ،  
وَنَصْلِيَّةِ الْحَجِّيمِ، وَفُورَاتِ السَّعْبِ، وَسُورَاتِ الزَّفِيرِ، لَا  
فَنَرَةٌ مُرْجِحَةٌ، وَلَا دَعَةٌ مُرْجِحَةٌ، وَلَا قُوَّةٌ خَاجِرَةٌ، وَلَا مَوْتَةٌ  
نَاجِرَةٌ، وَلَا سِنَّةٌ مُسْلِبَةٌ، بَيْنَ أَطْوَارِ الْمَوَاتِ، وَعَذَابِ  
الْأَعَاذِ، إِنَّا يَا اللَّهُ غَائِدُونَ \*

قسم از این خطبه در کیفیت آفرینش انسان است (و حالات او را در دنیا

و قبر شرح داده و مردم را به برکت گرفتن از گذشتگان یاد آوری آنها را بتوبه ترغیب فرماید) :

( شمار از فریب شیطان آگاه ساختیم ، اکنون ) آیتها را بچگونگی خلقت انسان یاد آوری  
نمایم که خداوند او را در تاریکی رَجْهَمَا ( بچردانها ) و پرده ناک ( برای او ) مانند غلاف بود بسیار  
( رَجْهَمَا اشاره است به رحم و شکم و مَشِیْمَةً که پرده است بجهت پنهان نمودن او ) از اظنه زنجیده شده و

و خون بسته گردیده ناقص پس در شکم بچرخید بعد گوشت شیر خواره و از شیر گرفته تا بسن  
 احتلام رسید ، پس او را قلب حفظ کننده (عقل) و زبان گویا چشم میا بخشید برای اینکه  
 بفهمد و (از گشتن گمان) عبرت گیرد و از معصیت و نافرمانی خود داری و دوری نماید ، تا  
 اینکه بحد کمال رسیده قدر است کرد و کبر و غرور بر او مستولی شده فرار کرد (از خدا و رسول پرور)  
 ننمود و گمراه شده (در راه غیر مستقیم قدم نهاده از گفتار و کردار ناپسندیده) بی باک بود ، بطوریکه  
 هواد و هوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت و گمراهی بیرون) میکشد (مانند کبک از بالای  
 چاه بوسیله دلو آب بیرون میآورد) برای رسیدن بخوشیها و حاجتهای دنیای خود سعی و  
 کوشش بسیار دارد ، و با و زنده در کمال ناکامی و بلانی باورخ نماید و از هیچ گناهی باک  
 ندارد ، پس در غفلت و نادانی و ضلالت و گمراهی مُرد بعد از آنکه در لغزش و خطای  
 خویش اندک زمانی (در دنیا) زیسته بود و در مقابل نعمتهایی که خداوند با و بخشیده (برای  
 آخرت) عوض سودی نبرد ، و آنچه بر او واجب بود بجا نیآورد ، پس در او افسوس سرکشی  
 و پیری از هوای نفس و هنگام خوشحالی اندوههای مرگ او را فرا گرفت و با درد های سخت  
 و بیماریهای گوناگون که بخیر آن در شب حیران و سرگردان روز را شب میآید و شب  
 تا بر وزیدار بود ، در حالیکه برادر و خواهر و پدر و همسران و همسری که از بی صبری و بی دای  
 میگفت و دختر یا مادر که از اضطراب و گمراهی بسینه میزد ، در اطراف او بودند و آمد و رفت  
 جان کنند که او را بخود مشغول داشت و در غم و اندوه بسیار و ناله و در ناله و جان دادن با  
 سختی و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلا بود ، پس (از مردن) در گشتن با پیچیده میشود در حالت  
 نومیدی و (بوی قبر) کشیده در حالیکه فرمانبردار و آرام است (چون کاری از او بر نیاید)  
 بعد او را روی تخمه های تابوت میاندازند و مانند و از حال رفته مانند شتر از سفر بازگشته  
 و رنجور که از بهت بیماری لاغر گردیده است ، پس از آن فرزندان خدمتکار و برادران گرد  
 آمده او را بدوش میکشند (میبرند) تا خانه غربت و یکنی (قبر) جایکه دیگر ملاقات نخواهد شد  
 و چون تشییع کننده ها و مصیبت دیده ها (از گورستان) بازگردند او را در قبر میسازند در حالیکه

از دشت و ترس نوال (نگریز نگر) و لغزش در امتحان آهسته سخن میگوید (زیر از ترس) بلند سخن گفتن توانائی ندارد ، یا آنکه از بول امتحان و سوال با خدار از میگوید که پروردگار مرا بدینا باز گردان تا کار نیکو انجام دهم) و بزرگترین بلیه در آنجا آب گرم نازل شده و وارد کردن بدوزخ و همچنان دشت صدای آتش است ، در عذاب سستی نیست تا او را راحت دهد و نه آسایشی که رنج را بر طرف سازد و زقوت و طاقی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را (از این سختی) براند و چشم بر هم زدن و خواب اندکی که اندویش را بزداید ، بین انواع مرگها (در دای سخت) و عذابهای بی دریغی مبتلا است ، ما (از این عذابها) بخدا پناه میبریم (و ربانی از آن گرفتاریها را از او درخواست مینمایم) \*

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَمَرُوا فَنِعُوا؟ وَعِلُّوا فَفَنِهِمُوا؟ وَأَنْظِرُوا  
فَلَهُمْ؟ وَسَلُّوا فَنُؤُوا؟ أَمْهَلُوا طَوِيلًا، وَمُنْجُوا جَبِلًا، وَحَذِرُوا  
أَلِيمًا، وَوَعِدُوا جَبِيمًا، أَحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُورِطَةَ، وَالْعُيُوبَ  
الْمُخِطَةَ. أُولَى الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ، وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ، هَلْ مِنْ  
مَنَاصِ أَوْ خَلَاصٍ أَوْ مَعَادٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فِرَارٍ أَوْ حَارٍ؟ أَمْ لَا؟ فَإِنَّ  
تَوْفِكَوْنَ أَمْ أَنْ تُصَرِّقُونَ أَمْ عِمَاذًا تَعْتَرُونَ؟ وَإِنَّمَا خَطُّ أَحَدِكُمْ  
مِنْ الْأَرْضِ ذَا الطُّولِ وَالْعَرْضِ قَبْدُ قَدَيْهِ، مُعَقَّرًا عَلَى خَيْدِهِ \*  
الْآنَ عِبَادَ اللَّهِ وَالْخِنَافُ مُهْلٌ، وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ، فِي فِتْنَةِ الْإِشْرَادِ  
وَرَاةِ الْأَجْسَادِ، وَبَاحَةِ الْإِحْشَادِ، وَمَهْلٍ الْبَقِيَّةِ، وَأَنْفِ  
الْمَشِيَّةِ، وَأَنْظَارِ الْقَوْبَةِ، وَأَنْفِاحِ الْحَوْبَةِ، قَبْلَ الصَّنَكِ وَ

الْمُضِيْقِ، وَالزَّرْعِ وَالزُّهْوِ، وَقَبْلَ قُدُومِ الْعَائِبِ الْمُنْظَرِ، وَ  
أَخَذَهُ الْعَزِيزُ الْقُدْرُ . \*

وَفِي الْخَبَرِ أَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا خُطِبَ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ  
أَشْعَرَتْ لَهَا الْجُلُودُ، وَبَكَتِ الْعَبُورُ، وَرَجَفَتْ الْقُلُوبُ . وَ  
مِنَ النَّاسِ مَنْ يُنْتَهِي فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ الْفَرَاءَ . \*

بندهاگان خدا ، کجا هستند کسانیکه خداوند بآنها عمر و زندگی عطا فرمود و نعمتهای خود  
آنان را نعمت نمود ، و آنچه باید بدانند بآنها آموخت بطوریکه فهمیدند ، و بآنان مهلت داد  
و ایشان در بازی و یهودی فرصت را از دست دادند ، و در تندرستی و رفاه بودند  
(عطا های خدا را) فراموش کردند ، آنها را مدتی در از مهلت دادند و بایشان احسان و  
بنکونی کرده از عذاب در زمان نرسانیدندشان ، و نعمتهای بزرگ و عده داده شدند (و  
آنان از خواب غفلت بیدار گشتند) از گناهاییکه (ارنخاب آنها) پاک و تبادی سازد و از عیبهاییکه  
(خدا را) بفضیلت خشم میآورد دوری کنید (نارسنگا گردید) ای دارندگان دیده های بینا و  
گوشتهای شنوا و تنی درست و کالای دنیا (مال و اولاد) آیا هیچ جای گیر یارانی یا پناه گاه  
یا تکیه گاه یا جای فرار و بازگشتی (از عذاب الهی) هست یا نیست ؟ چگونه (از فرمان خدا)  
بازگشته بکجا باز گردیده بچیز فریفته میشوید ؟ ! بهر هر یک از شما از زمین با اندازه درازی  
و دهنای قامت او است بار خوار خاک آلوده (آنجا که زیر خاک پنهان گردد ، پس اینده رنج و  
کوشش برای بست آوردن خانه و آبادیها چه سودی دارد) اکنون ای بندهاگان خدا فرصت را  
غنیمت شهری تامل و قتی که ربهان (مرگ) را هست و گلوئی شما را گرفته و روح در بدن شما نیست  
در حینی که موقع هدایت و رستگاری است و بدن را راحت و اجتماع افرادان و مهلت زندگانی  
وارداده و اختیار برقرار و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمندی باقی است ،

پیش از رفتن فرصت و قرار در جای تنگ (قبر) و ترس از نابودی و بیرون شدن جان از بدن در رسیدن غائب نادیده (مرگ) که در انتظار آن میباشند و گرفتار (عذاب) خدای غالب و توانا گردیدن . (سید رضی فرماید :)

و رنجبر واروده است چون امام علیه السلام این خطبه را بیان فرمود بدو نهادر نه در آمد و چشمه کار بیان کردید و دو لها مضطرب و گران شد . و جماعتی این خطبه را خطبه غوا (نورانی در جبهه) مینامند .

(۱۶۲) ﴿وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

﴿فِي ذِكْرِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ﴾

عَجَبًا لِبَنِي النَّبَاغَةِ !! بَرُّنَا لَأَهْلِ الشَّامِ أَنْ فِي دُعَابِهِ ، وَأَنِّي  
أَمَرْتُ لِعُلَّابَةٍ ، أَعَافِصُ وَأُمَارِيسُ ! لَقَدْ قَالَ بِاطِلًا ، وَطَلَّقَ إِثْمًا .  
أَمَّا ، وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ ، إِنَّهُ لَيَقُولُ فَبِكَذِبٍ ، وَبِهِدْ يُخْلِفُ ،  
وَيَسْأَلُ فَيُخْلِفُ ، وَيَسْأَلُ فَيُخْلِفُ ، وَبِحُورٍ يَتَهَمَدُ ، وَبِقَطْعِ الْإِلَالِ ، فَإِذَا كَانَ  
عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَتَى زَاجِرًا وَمِرْمُوًّا ! أَمَّا لَنَا خُذِ السُّوفُ مَا خِذَ هَا ،  
فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَتَمَحَّ الْقَوْمَ سَبْتَهُ . أَمَّا ،  
وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمْنَعُنِي مِنَ اللَّيْلِ ذِكْرُ الْمَوْتِ ، وَإِنَّهُ لَأَمْنَعُنِي مِنْ قَوْلِ  
الْحَكِيِّ نِيَانُ الْآخِرَةِ ، وَإِنَّهُ لَمْ يَبَالِغْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ لَهُ  
أَنْ يُؤْتِيَهُ أَيْتَهُ ، وَهُوَ خِصْلَةٌ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ وَضِيغَةٍ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در باره (گفتار و کردار نادرست) عمرو ابن عباس

(دروغ و سب زشت ازاد) \*

(مانند آنکه عامل این و ائیل که بر حسب ظاهر بد عمرو نامیده میشد دشمن بر او تجاوز بود عمرو بهم با امیرالمؤمنین دشمنی کرده در دروغ بسن آنحضرت که شش داشت از آن بزرگوار عیب جوی میشود و در صدد بود که بخت و دوستی او را از اوها بیرون نموده آن وجود مقدس را که یکت جلوه دهد ، و از جمله دروغهای که با جناب بیست مردم شام میگفت : چون علی مزاح و شوخی بسیار میکند در اصلاح امور چندان که کوشی ندارد ، از این جهت ما او را پیشوای خود قرار ندادیم . امام علیه السلام در اینجا اثبات مینماید که گفتار عمرو نادرست و این سخن

بهنان دروغ است) :

شگفتا از پسر زانیه ( نایقه نام مادر عمرو است و جهت نامیدن او باین لفظ آنست که بزنی دادن شهرت داشت و همه او را میخواستند و عادت عیب آنست که فرزندان را هرگاه مادر می که بخوبی یا بزنی شهرت داشته باشد نسبت میدهند و نایقه کنیز اسیر شده ای بود که بعد از آن جده آن تیمی در کتبه او را خرید و چون زانیه بود نتوانست او را نگاه دارد آزادش کرد ، پس ابو سب ابن عبدالمطلب ایستادین و شام ابن منیره و ابوسفیان ابن حرب و عامل این ائیل در یک نظر با او جمع شده در نتیجه عمر و متولد گردید و میان این پنج نفر اختلاف شد هر یک ادعا نمود که عمر و فرزند من است ، ولی چون عامل این ائیل پیش از دیگران بنایقه اتفاق میکرد گفت این فرزند از آن عامل است باینکه با ابوسفیان شبیه تر بود ، خطاب چنین بی پردی ) میگوید مردم شام دروغ ، که من هر دی شوخ هستم و بسیار بازگو میگوشتن در شوخی و بازی مهارت دارم ، نادرست سخن گفته و باین گفتار گناه کار است ، آنگاه با شنید که بدترین گفتار دروغ است و دروغی که بزبان میراند دروغ میگوید و (با هر که) و دهده کند خلاف آن رفتار مینماید ، و در پرسش خود بزرگوئی میکند ، و از او که پرسند (در پاسخ) بخجل میوزد و در عهد و پیمان نا بکاری میکند ، و از خوشان دوری مینماید ، و چون در میدان جنگ حاضر گردد (برای تیج فاد او فروختن آتش جنگ) چه بسیار اصر و نهی و زبان بازی میکند مادامیکه شمشیر نا بکار نیفتاده اند ، پس آنگاه که شمشیر نا از خلاف بیرون آمده جنگ شروع گردد بد بزرگترین حیل و یکد او آنست که عورت خود را بر دم نشان دهد (در جنگ)

صفتی چون عمرو در کارزار با امیر المؤمنین مصادف شد و حضرت بر او تاخت تا او را بقتل رساند ، عمرو  
خود را از اسب بزرانداخته پشت ، روی زمین خوابید و در برابر آن بزرگوار پائش را بلند کرده عورتش را  
نمایان ساخت ، حضرت چشم پوشیده باز گردید ، و بران بی ارطه که یکی از سرلشکریان میسایه بود  
در همان دقت صفتی شبیه عمرو را بکار برده از چنگال مرگ زبید ، بعد از آن جمله بفتح القوم سینه  
ضرب بالمش شد برای سیکه در حواش و پیش آمد بذلت و غاری تن دهد ) بداند بحد اسوگند یاد مرگ  
مرا از شوخی و بازی باز بدارد و فراوشی از آخرت عمرو را از گفتار حق مانع نگردد ، او  
با معاویه بیعت نمود مگر بشرط آنکه عقلیه و بخششی با او بدد و برای دست از دین برداشتن  
تخلف با امام زمان خود نمودن ) رشوه کمی ( حکومت چند روزه مصر ) با او بخشد . \*

(۱۹۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، الْأَوَّلُ لَا  
شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ ، لَا تَنفَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ ،  
وَلَا تُنْقِذُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ ، وَلَا تَنَالُهُ الْجَبَرُوتُ وَالْبَعْضُ  
وَلَا يَحْطِيهِ الْأَبْصَارُ وَالْقُلُوبُ . \*

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است ( در توحید و ذکر بعضی از صفات حق تعالی ) :  
گواهی میدهم بعبودی بجز خدا ، یگانه است که شریک ندارد ،  
اول است که همیشه از او چیزی نبوده ( ازلی و بنده هر نبودی است ) و آخر است که برای  
او حد و انتهائی نیست ( ابدی و منتی ای همه توجرد است ) و نه با هیچیک از صفات او  
نیرسند ( درکنشند ، زیرا او را صفت زائده بر ذات نیست تا او هم آزاد ریخته و صفت نماید )  
و درهما ( عقلم ) او را کیفیتی و چگونگی تصدیق نمینمایند ( زیرا او را کیفیتی نیست تا عقل آرایان

کند) و تجزیه و تبصیر برای او روانیست (زیرا جزء ترکیب شایسته مکان است) و چشمها و دلهما با و احاطه ندارد (زیرا محدود بجای نیست تا چشم او را بیند و عقل تحقیقش را درک نماید . حضرت در این چند جمله کوتاه جمیع مسائل توحید را بیان فرموده و ضمنی در بجهت فصاحت و بلاغت را بکار برده و این یکی از فضایل بزرگ آن بزرگوار است که دیگران را از آن بهره‌ای نیست) . \*

### وَمِنْهَا :

فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ الْتَوَافِيعِ ، وَاعْتَبِرُوا بِالْآيِ الْتَوَافِيعِ ،  
وَأَزِدُّوا بِالنَّدْرِ الْبَوَالِغِ ، وَانْفَعُوا بِاللِّكْرِ وَالْمَوَافِيعِ ، تَكُنْ  
قَدْ عَلَّقَ قُلُوبَكُمْ مَخَالِبُ الْاُتْبَةِ ، وَانْفَطَعَتْ مِنْكُمْ عَلَائِقُ الْاُتْمَنِ ،  
وَدَهَمَتْكُمْ مُفْطِطَاتُ الْأُمُورِ ، وَالسَّابِقَةُ إِلَى الْوُرْدِ الْمَوْرُودِ ،  
وَكُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ : سَائِقٌ يَقُودُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا ،  
وَشَهِيدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا . \*

قسمتی از این خطبه ( در پند دادن بر مردم است ) :

بندگان خدا از موعظه های سودمند پند پذیرید و از علامتهای درخشانده و آشکار  
(آیات قرآن که خیر و شر و پیش آمدنای کبر از نصیحت و نافرمانی برانم ساخته و ارد شده بیان کرده) عبرت  
گیرید ، و از انداز (از عذاب الهی) که (در قرآن و سنت) دارد شده (از گناه) دوری کنید  
و از یاد آوری و پند ها (ی پند بندگان) بهره مند گردید ، گویا چنگالهای مرگ (مانند چنگال  
رنگار) بشما درآویخته است (اجل شمارزدگیست) و علاقه و دلبستگی باز و از شما جدا  
گردیده ، و کارهای سخت رسواکننده (جان داد و باوستی از این عالم بیرون شدن و در قبر که جایگاه



وشت در سست گشتی نمودن و مانند اینها) و سوق دادن بجائی (نیات) که وارد شدن فی است (بسته)  
 مخالف آنچه وارد خواهند گشت) شمار افزا گرفته است، و (دانشه) با هر کسی یک راننده  
 و یک گواهی دهنده ای است : راننده ای (مرکب) که او را بمحشر میراند، و گواهی دهنده ای  
 (عضد و جراح) که بگردار (نکت دبد) او گواهی میدهد . \*

## ﴿ وَمِنْهَا ﴾

﴿ فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ ﴾ :

دَرَجَاتٍ مُنْفَصِلَاتٌ ، وَمَنَازِلُ مُتَفَاوِتَاتٌ ، لَا يَنْقَطِعُ  
 نَعِيمُهَا ، وَلَا يَطْعَنُ فِيْهَا ، وَلَا يَهْرُمُ خَالِدُهَا ، وَلَا يَأْسُ  
 سَاكِنُهَا . \*

قسمتی از این خطبه در وصف بهشت است :

بهشت دارای درجه و پایه ثانی است که بر یکدیگر برتری دارد و دارای منزلتانی است  
 که از هم امتیاز دارد (بجست اگر مراتب معرفت و کمال اهل ایمان از یکدیگر تفاوت دارد، پس  
 کس بر حسب کردار و اخلاص خود در دنیا درجه و منزلت را در آنجا دریابد، چنانکه در قرآن کریم (۱۳۲) میفرماید :  
 وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ تَمَازٍ عَمِلُوا وَمَا يَرْجُوْا فَلَئِنْ عَلِمْتُمْ لَئِنْ  
 یعنی برای هر یک از مردم باز اگر در شان پایه ثانی است و پروردگار توان آنچه که بجا میآوردند بخیر نیست)  
 آسایش و خوشی در آن زایل نمیکرد (چنانکه در قرآن کریم (۱۳۲) میفرماید : مَثَلُ الْجَنَّةِ  
 الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيْهَا أَنْهَارٌ أَلْهَامٌ أَلْهَامٌ أَلْهَامٌ ، ذَلِكَ عُقْبَى  
 الَّذِينَ اتَّقَوْا ، وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ یعنی نعمت بجا میآوردن بهشتی که به هر یک از کاران وعده  
 داده شده آنست که زیر آن جویها جاری است، میوه آن همیشه باقی و برقرار و سایه آن همیشه گسترده است  
 و عاقبتی جایگاه بر نیز کاران است و عاقبت کفار آتش دوزخ باشد) مقیم در آن کوچ نمیکند و از آنجا

بیزدن نخواهد شد (چنانکه در قرآن کریم (۵۷) میفرماید: يَوْمَ تَوَدَّى الْمَوْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
بَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَنَامِكُمْ فِي بُكُورِكُمْ أَهْوَجَاتٍ تَخْرُجُ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
خَالِدِينَ فِيهَا ، ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی روزی را میبینی که نورایان مردان و زنان که  
ایمان آورده اند در پیش روی و جانب راست آنهاید رخسند « این برای آن است که نامه اعمال آنان از پیش  
و پشت راستشان میدهند بخلاف کفار و منافقین که نامه اعمالشان از پشت سر و طرف چپشان داده میشود »  
و فرشتگان با آنها بیگویند مرده باد شارا امروز که در دست نامهائی که در زیر آنها نهاده جاری است وارد میشود  
و در آنها جا بدیهستید و این برای آن است که گاری بزرگی است ( و جاوید در آن پیر نمیشود و ساکن  
در آن فقیر نمیشود ) زیرا پیری و فقر مستلزم رنج و ناتوانی است و این دور دست نیست ، چنانکه در  
قرآن کریم (۳۵) میفرماید: وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا  
لَغَفُورٌ شَكُورٌ (۳۵) الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نُصَبٌ  
وَلَا نَمَسٌّ فِيهَا الْغُوبُ یعنی کاینکه داخل بهشت میشوند بیگویند سپاس خدائی را را من است که مرگ  
داده و راه را دور گردانید ، پروردگار ما ، آمرزنده گنایکاران و جزا دهنده سپاسگزاران است  
خداوندی که از فضل و بخشش خود ، ما را بجایگاه همیشگی جای داد که در آنجا رنج و ناتوانی ما را و فساد را دور

(۸۵) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

قَدْ عَلِمَ السَّارُّ ، وَخَبَرَ الظَّمَاثُ ، لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ،  
وَالنَّبِيَّةُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ، فَلْيَصِلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ  
فِي أَيَّامٍ مَهْلِكَةٍ قَبْلَ إِذْ هَارَ أَجَلِهِ ، وَفِي قُرَافَةٍ قَبْلَ آوَانِ  
شُغْلِهِ ، وَفِي مُتَنَفِّهِ قَبْلَ أَنْ يُوْخَذَ بِكَفْلِهِ ، وَلْيَهْتَدِ  
لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ ، وَلْيَعْرِوْهُ مِنْ دَارِ طُعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ ،  
فَاللَّهُ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ ،

وَأَسْتَوْدِعُكُمْ مِنْ حُوقُولِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمُخَلِّقُكُمْ عِبَادًا،  
 وَلَمُيَسِّرُكُمْ سُبُلِي، وَلَمُزِدَّكُمْ فِي جِهَالِكُمْ وَلَا عَمَى، نَدْبَتِي  
 أُنَازِلُكُمْ، وَعَلِمَ أَعْمَالَكُمْ، وَكُتِبَ لِبَالِكُمْ، وَأُنَزِّلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ  
 نُبِيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ، وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّ أَنْمَانًا، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ  
 لَكُمْ فِيهَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَأَهْلَى إِلَهُكُمْ  
 عَلَى لِسَانِهِ فَحَاطَبُوا مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهِمْ، وَنَوَاهِيهِمْ وَأَوَامِرُهُمْ  
 فَأَلْفَى إِلَيْكُمْ الْعُذْرَةَ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحِجَّةَ، وَفَدَّمَ إِلَيْكُمْ  
 بِالْوَعِيدِ، وَأَنْذَرَ كِبَاحِينَ يَدَى عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاسْتَذَرِكُوا  
 بِنَفْسِهِ أَيَّامَكُمْ، وَأَصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثَرِ الْأَيَّامِ  
 الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ، وَالشَّغْلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ، وَلَا  
 تُرْخِصُوا أَنْفُسَكُمْ فَنَدَبَ بِكُمْ الرُّخْصَ مَذَاهِبَ الظَّلَامَةِ،  
 وَلَا تُدَايِنُوا قَبِيحَكُمْ بِالْإِدْهَانِ عَلَى الْمَصِيبَةِ . ❊

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان بعضی از صفات خدای و پند دادن  
 مردم در غیبت آن بعبادت و بندگی) : ❊

خداوند متعال و انانیهات آنها است و آگاه از اندیشه های (در دنیا) بهر چیز احاطه دارد  
 (بکلی و جزئی اشیا تسلط دارد) و بر هر چیز ظلمه و توانائی دارد، پس باید عمل کنند از شما  
 بعمل بپردازد (خوشنودی خدا و رسولی را بدست آورد) در روزی که نعمت دارد و پیش

از آنکه مرگ بزودی او را در یابد و در وقتی که فرصت بدست او هست پیش از آنکه (برو)  
دشت قبر و فیماست) دوچار گردد ، و در زمانیکه راه نفس کشیدن او باز است پیش از  
آنکه بند آید (بمیرد) و باید برای آسایش خود و استواری قدش کار نیکو انجام دهد (زبان  
خدا در سول را بر دنا روز ستیز آورده بوده پایش بر صراط نلغزد) و باید از سرای کوچ کردن خود  
( دنیا ) برای جایگاه همیشگی ( آخرت ) توشه بردارد ( که توشه آبخار اجزایین سرانبرند ) بندگان  
خدا از خدا ترسید در آنچه در کتاب حق ( قرآن ) محافظت در رعایت آنرا بشما امر فرموده  
( در قرآن تذکر و تامل کنید ) و در آنچه از حقوق خویش نزد شما و ولیده و امانت نهاده ( از او امداد  
نوابی او ببردی ننماید ) زیرا خداوند سبحان شمار ایهوده نیافریده و نه مل و یحیی را بکمرده و شمار  
در نادانی و کوری ( گمراهی ) و انگذاشته است ، اعمال شمار معلوم نموده ( راه خیر  
شر و طاعت و معصیت را بشما نشان داده ) و بکردار ( نیک و بد و کوچک و بزرگ و نهان آشکار )  
شما داناست و مدت عمر و زندگی شمار امین کرده ، و بر شما کتاب ( قرآن کریم ) خود را  
بر همان بر هر چیزی فرستاده است ( ادا امر و نواهی خویش را در آن بیان فرموده ) و روزگار  
پسین برش را در میان شما زنده نگذاشته تا آنکه دین خود را با آنچه در کتاب خویش فرو فرستاده  
برای پسین بر شما کامل ساخت ، وینی که نورد پسند او است ( اکمل این است ) و بزبان  
آنحضرت آنچه دوست داشت از اعمال نیکو و آنچه کراهت داشت از کردار زشت و نواهی  
و ادا امر خود را بشما ابلاغ نمود ، و جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجت را بر شما تمام کرد ،  
و شمار از عذاب تهدید نمود ، پیش از آنکه قیامت برپا شود ، و ترسانید پیش از رسیدن  
عذاب سخت ، پس ( از خواب غفلت بیدار شوید ، و ) بقیة عمر خود را دریابید ( بطلب رضا  
خدا مشغول گردید ) در روزهای باقیانده از عمر شکیبایی پیش گیرید ( از معصیت و نافرمانی  
خود بازدارید ) زیرا این روزهای باقیانده ( که ممکن است بتدارک از دست رفته تا صرف شود )  
کم است در مقابل روزهای بسیاری که از شما در غفلت و روگردانیدن از موعظه و پند میباشند  
و نفسهای ( گش ) خود را فرصت ندهید ( معصیت آسان نپندارید ) که این آخر صحتی شما را

براهمای ستمکاران میبرد (از رفتار آنها بیروی خواهد نمود) و (در هیچ امری) سهل انگار نباشید که سهل انگاری نگاه شمار بر مصیبت در آورد .

عِبَادَ اللَّهِ ، إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ ، وَإِنَّ  
أَعَثَّمُ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ ، وَالْمَغْبُونُ مَنْ غَبِنَ نَفْسَهُ ، وَ  
الْمَغْبُوطُ مَنْ سَلَّ لَهُ دِينُهُ ، وَالتَّعَبُّدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ ، وَالتَّقِيُّ  
مَنْ أَخَذَ بِطَوَاهٍ وَعُرُورِهِ . وَاعْلَمُوا أَنَّ بَإِذَا الرَّبِّاءِ شِرْكَهُ ، وَ  
جُمَاةَ أَهْلِ الْهُوَى مَنَاءَ لِلْإِيمَانِ ، وَخَضِرَةَ الشَّيْطَانِ . \*  
جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ جُنَابٌ لِلْإِيمَانِ ، الصَّادِقُ عَلَى شَفَا  
مَبَاجِةٍ وَكَرَامَةٍ ، وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاهٍ وَمَهَانَةٍ . وَلَا  
تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ  
الْحَطَبَ ، وَلَا تَبَاغِضُوا فَإِنَّهَا خَالِفَةٌ . وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ  
يُنْهَى الْعَفْلَ ، وَيُنْبِئُ الذِّكْرَ ، فَالْكُنُ بُوَ الْأَمَلِ فَإِنَّهُ  
غُرُورٌ ، وَصَاحِبُهُ مَغْرُورٌ . \*

بندها خدا ، پندونده ترین مردم بخود کسی است که پروردگارش را بیشتر طاعت کند  
بندهی نماید ( زیرا مقصود پندونده نفع رساندن دیگری است و بزرگترین نفعها بدست آوردن مسأله  
بیشتر است و تحصیل آن مستلزم طاعت و فرمانبرداری از خدای ، پس هر کس پروردگارش را بیشتر  
عبادت و بندگی نماید بیشتر سعادت بدست آورد و کسی که بیشتر سعادت بدست آورد بیشتر تراز بند

و بندهگان خود را بنده داده است ) و فریب بنده ترین مردم خود را کسی است که بیشتر از آنها پروردگار را  
 را معصیت و نافرمانی کند ( زیرا مقصود هر فریب بنده ای زیان رساندن بدیگری است و بزرگترین  
 زیان بادت آوردن بچهارگی بیبکی است و بافتن آن سستار معصیت و نافرمانداری است ، پس  
 هر کس پروردگار را از دیگران بیشتر معصیت کند ، بیشتر بچهارگی بدست آورده و کسیرا که بیشتر بچهارگی فرا  
 گیرد ، بیشتر از فریب بندهگان خود را فریب داده است ) و فریب خورده کسی است که زیان بخود  
 رود و اورد ( خود را هلاک و تبا نهوده کاری کند که تسبب عذاب الهی گردد ) و فرسند و خوشحال  
 کسی است که دین او بسلامت باشد ( بروقی احکام الهیه رفتار کند تا دیگران باو غبطه برده مقام او را آرزو  
 کنند ) و خوشبخت کسی است که از دیگران پند گیرد ( در راه نیکو کاران قدم نهاده از کد ارزشت  
 بکاران دوری نماید ) و بدبخت کسی است که از خواہش نفس و نادرستیهای خویش فریب خورد  
 ( از هوای نفس پیروی کرده از خطر آن غافل گردد ) و بداند اندک ریاء و خود نمائی ( و عبادت و  
 بندگی ) شرکت است ( زیرا هر که در عبادت خدا غیر می راند نظر گیرد ، البته او را شرکت خدا نیست )  
 و جنبشی با هوای پرستان ( معصیت کاران ) باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان است  
 ( زیرا بر اثر غفلت از ذکر خدا و یاد آخرت نور ایمان از دل کنایان بیرون میرود و شیطان برای ضلال  
 و گمراهی در مجالستان حاضر میشود ، و نیز مودت پیغمبر اکرم : « اَلَمْ نَعْلَمْ بِذِهِ خَسِيسَةٌ وَ قَسِيْرَةٌ  
 بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ وَ دِينِ اٰمِنٍ وَ دَرَسَتْ مَهْنَشِيْنٌ خَوْفٌ مَّيْشَدُ » نسبت و برخاست با هوای پرستان از شخص  
 تاثیر خواهد نمود ) از دروغ دوری کنید که آن از ایمان دور است ( زیرا ایمان جمع فضائی است  
 که از جمله آثار استی است و دروغ از جمله زایل و صفات افسندیده میباشد ، و با بیخبت بیان آن  
 با ایمان تباین و جدائی است ) راستگو مشرف ب نجات و رفائی ( از عذاب ) و راستکاری  
 است ، و دروغگو بر جای بندگی است که نزدیک با فساد و دروغ و ال هلاکت و ذلت  
 و خواری است ، در یکدیگر خد نهید ( زوال مقام دیگری را آرزو نمند بناسید ) زیرا احدی را  
 رای خود ( مضحک و نابود نیاید ) چنانکه آتش هیزم را میخورد ( مؤانده خاکستر میکند ) و با همدیگر  
 دشمنی کنید ، زیرا دشمنی باعث ( قطع رحم و ) زوال هر خیر و برکتی است ( مانند تیغ که نور از  
 سر زایل میکند ) و بدانید که آرزو موجب بخل و استیفاء انداختن عقل و فراموشی از ذکر خدا

میکرد ، پس ( بیا دمک و بول و دشت روز ستیز ) آرزو را دروغ انگارید ، زیرا آرزو  
 فزید و نهاده است ( بجز که حقیقی ندارد ) و آرزو مند فزید خورده است . \*

(۵۶) \* + ﴿ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾ \* +

عِبَادَ اللَّهِ ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى  
 نَفْسِهِ ، فَاسْتَشَرَّ الْحَزْنَ ، وَجَلَبَبَ الْخَوْفَ ، فَفَرَمَ مَصْبَاحَ الْهُدَى  
 فِي قَلْبِهِ ، وَأَعَدَّ الْفَرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ ، فَفَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ  
 الْبَعْدَ ، وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ ، نَظَرَ فَأَبْصَرَ ، وَذَكَرَ فَاسْتَشْكَرَ ،  
 وَأَزْتَوَى مِنْ عَذَابٍ فُرِيقٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا ، وَ  
 سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا ، قَدْ خَلَعَ سَرَائِلَ الشَّهَوَاتِ ، وَتَخَلَّى  
 مِنَ الطُّمُومِ الْأَهْمَاءِ وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ ، فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَصَى  
 وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى ، وَصَارَ مِنْ مَفَانِجِ أَبْوَابِ الْهُدَى ، وَ  
 مَخَالِقِ أَبْوَابِ الرَّدَى ، قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ ،  
 وَعَرَفَ مَنَارَهُ ، وَطَمَعَ غِمَارَهُ ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْتَقِهَا ،  
 وَمِنَ الْحَبَالِ بِأَمْنِهَا ، فَهُوَ مِنَ الْبَقِيَّةِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ ،  
 قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُجَّانًا فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ  
 عَلَيْهِ ، وَنَصَبَ كُلَّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ ، مَصْبَاحَ ظُلُمَاتٍ ، كَشَافُ

عَشَوَاتٍ ، مِفْتَاحُ مَبَاهِتٍ ، دَفَاعُ مُعْضَلَاتٍ ، دَلِيلُ فُلُوتٍ ،  
 يَقُولُ فِيهِمْ ، وَبَكَتُ فِيْسَلُ ، قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاَسْتَخَاصَهُ ،  
 فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ ، وَأَوْنَادِ أَرْضِهِ ، قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ  
 فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ ، يَصِفُ الْحَقَّ وَيَجْعَلُ بِهِ ،  
 لَا يَدْعُ لِلْغَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّتْهَا ، وَلَا مِظَنَّةَ إِلَّا قَصَدَهَا ، قَدْ أَمَكَنَ  
 أَلْكِ تَابٍ مِنْ تَامِمِهِ ، فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ ، يَحُلُّ حَيْثُ جَلَّ ثَقَلُهُ ،  
 وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزِلُهُ . \*

از خطبه های انحضرت علیه السلام است (که در آن صفات کسبه خداوند اورا بسیار  
 دوست دارد و شخصی که اورا دشمن دارد بیان و مردم را بتا بست و پیروی آنم «عَلَيْهِمُ السَّلَام» ترنم  
 بندگان خدا، و مستحقین بندگان نزد خدا (که نظر رحمت حق تعالی شامل او است)  
 بنده ای است که خداوند اورا بر تسلط بنفس خویش ملکت و پاداری کرده است (عقل اورا  
 تقویت نموده تا از شهوات و خواهشهای نفس پیروی ننماید) پس (آن بنده) خزن و اندوهر را  
 شمار خود قرار داد (برای تحصيل رضا و خوشنودی حق اندیشه نمود تا موجبات آزادیست آورد) و  
 خوف و ترس (از عذاب الهی) را بر وی غلبه بخش گردانید (و بجهنگاه برخلاف دستور خدا  
 در رسول رفتار ننموده) پس چراغ هدایت (علوم و صفات الهی) در ویل اور روشن شد، و (با آن  
 از تاریکی نادانی و گمراهی رهایی یافته براه راست قدم نهاد، و سفره) ضیافت را برای روزیکه بآن  
 وارد میشود آماده ساخت (عبادت و بندگی نمود که پس از مرگ تهنی دست نباشد) و دود را بر خود نزول  
 کرد (مرگ را که بخیران دور می پندارند پیش روی خویش قرار داد و هرگز از آن غافل نبود و باکی نداشت که مرگ  
 اورا در بستر بیماری در یابد، یا او بر مرگ وارد شده در راه خدا کشته گردد) و سختی (مرگ) بر وی سهل و آسان



روز رستخیز را (پسید نوشته طاعت و بندگی) آسان گردانید (در خلقت آسمان و زمین و آنچه  
 در آن است) فکر اندیشه نمود ، پس میباشد (مبدء و معاد ، چنانکه در قرآن کریم (۴۱) و (۵۳)  
 میفرماید : سَتَجِدُنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ نَبْتَلَنَّهُمْ لَمْهُمْ أَتَّخِذُوا بَنِي  
 زُورٍ بَدَلًا كَمَا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّ خُزْنَائِي خُزْنٌ مُّزِينٌ (که نوشته آخرت است) پس  
 آنگاه گردود که خدای برحق اوست (و یاد از خدا کرد ، پس اعمال نیکو را (که نوشته آخرت است) پس  
 گردانید (هیچ چیز او را از ذکر خدا باز نداشت ، چنانکه در قرآن کریم (۲۳) و (۲۷) میفرماید : وَجَاءَ  
 آلَ اللَّهِ بِهِنَّ تِجَارَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ یعنی مردانی خداوند را تسبیح بنایند که بازگشتی در غیر  
 و فروشش آسان را از ذکر خدا باز نگیرد) و از آب پاکیزه و گوارائی که راههای ورود بر آن برای  
 او آسان شده بود سیراب است (از علوم و معارف الهی بهره مند گردید و برای استفاده از آن سرگردان  
 نماند ، بلکه آنچه بر او افافه میشد باسانی قبول نممود ، بخلاف تشنه ای بر سر نهرهای بزرگ دسترسی  
 آب ندارد ، راه بگوید تا باب دسترسی یافته باشد) پس در اولین باری که آتشامید سیراب  
 گردید (بعد از سیراب شدن از آب منوی تشنه نشود که باز آتشامیدن باز ماند گردد ، چون شتری  
 که پس از تشنگی آب برسد بسیار آتشامیده بر آب میخورد و چون آب دیگری رسید میل آن ندارد  
 یعنی پس از کسب علوم و معارف الهی چهل نمادانی برای اوفیت که تحصیل دانش محتاج باشد) و در  
 راه راست و هموار رفت (برای پر هیز کاران که اطاعت و بروری است پانهاد) جامعه های  
 شواست و خواهشهای نفس از حق بیرون کرده (بدینا آنچه در آفتاب است) و از همه منظور نما  
 خود را تهی نموده و منظوری ندارد و گریگی (که تحصیل دنیا و خوشنودی خداست) پس (مقتضی بعلم  
 صرف الهی شده) از کوری (چهل نمادانی) و از شرکت و معاشرت با نوا پرستان رهایی یافت  
 و خود از کلیه دای دنیای بدیست و رستگاری و تقاضای دنیای هلاکت گردید (راههای  
 دیگران شده و از گمراه کنعان جلوگیری کرد) راه خود را دیده و در آن رفقه و علامت و نشانه (پست  
 و رستگاری) خویش را شناخته و آنچه که در آن فرو رفقه (نخچه ها و دانه ها) از خود دور کرده و  
 بگمگشته ترین حلقه ماند و بنده و استوار ترین ریسمانها (قرآن کریم و قدرت سینه المصلین) چنگ زد

(در راه نجات و دستکاری یافته) پس یقین او (بحق) مانند یقین بنور و روشنی آفتاب است  
 (بهیچ شک و تردیدی در او راه نیابد، و چون از علوم حقه و معارف الهیه بهره مند گردیده و راههای مردم  
 شده) منفس خود را برای خدا قرار داده در بزرگترین کارها از هر جهت (که هر چه از او خواسته  
 شود انجام دهد و هر چه از او پرسیده شود پاسخ گوید) و هر فرعی را بسوی اصل آن بازگرداند (حکم  
 آرزو از وی استنباط و اجتهاد صحیح بدست آورد) او است چراغ تاریکیها و آشکار کننده امور  
 مشتبه که هویدایست و کلید بهمت (آموزنده احکام) و دفع کننده مشکلات (بهنی  
 دانی خود از مسائل دفع اشکال مینماید) و راههای بیانهای پنهان در (سائل غفیه) مینماید،  
 میگوید و (مطلب) میدهد (زانکه بنادانی و شکست بفرزاید) و خاموشی میگزیند که (از لغزش  
 گفتار و فتوای بناتق) سالم ماند (زانکه خاموشی او از روی نادانی باشد، خلاصه سخن گفتن و خاموشی را  
 در آنچه مقتضی است بکار آرد، پس هیوده سخن گوید و بیجهت خاموش نشیند) کردار خود را برای خدا  
 (از شرک و ریا و خودفانی) پاک گردانیده و حقیقتی هم او را برای خود اختیار کرده (از انواع  
 فیوضات و کمالات را با عطا فرموده) پس (با این صفات) او از جمله کائناتهای بین و اوتامدین است  
 (که دیگران از کان وجود او جوهر نفیسه علم و حکمت اخذ مینمایند و انظام آمدن و آسایش اهل زمین برکت و  
 او باقی و برقرار است) عدالت (راستی و درستی) را ملازم خود قرار داده (دوران دوری نموده و  
 هیچگاه در هیچ امر راه افراط یعنی تجاوز از حد و راه تفریط یعنی تقصیر و تأخیر در حق را پیش نگرفته) پس اهل مرقله  
 عدالت او آنستکه هوا و خواستهش نفس را از خود دور کرده (زیرا مودعها برای تکمیل قوه علمیه باید از  
 خواهشهای نفس بیرونی نموده از خود و خدا بیرون زدود) حق را بیان میکند (مردم را بکار نیکی امر نمود  
 و از کار بد باز میدارد) و خود بر طبق آن رفتار مینماید (زیرا کسیکه رفتارش موافق گفتار نباشد بناد  
 تأثیری ندارد و نمود توخ و سوزنش خداوند متعال میباشد، چنانکه در قرآن کریم (۳۱) (۳۲) فرموده:  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳۱) كَبُرَ مَقَالًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا  
 مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید چرا میگویند چیزی را که بجا نمیآورید، بزرگتر غیبت  
 و دشمنی نزد خدا «یعنی دوری از رحمت او» آنستکه بگویند چیزی را که طبق آن رفتار نکنید) نهایت

هیچ خیر و نیکی را ترک نکرده گمراخته آنست که آهنگ آن نموده و گمان هیچ خوبی را در ما ننموده مگر آنکه از او قصد کرده (سی و کوشش او آنست که در همه راههای خیر و نیکی قدم ننهد تا منتهی در جزر شنگاری بدست آورد هر چند بوسیده گمان باشد) و غمان خود را بکتاب (قرآن کریم) سپرده ، پس کتاب خدا جلودار و پیوای او است ، فرود میآید هر جا که بار قرآن فرود آمده و جایگیرد و هر جا که جایگاه آنست (در مسافت بسوی خدا از قرآن مفارقت و جدائی نموده و دستور و احکامش را همه پیرودی کرده است) \*

وَاٰخِرُ دَعْوَانَا اِنَّمَا وَلِيَّكَ يٰ اِيُّهَا الْمَلِكُ الْقَدِيْرُ ، فَاقْبَسْ جَهَانًا مِنْ جُحَاهِلٍ ، وَ  
 اَضَالِلَ مِنْ ضَلَالٍ ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ اَشْرَآكََا مِنْ جَبَائِلِ غُرُوْرٍ ،  
 وَتَوَلَّى زُوْرٍ ، قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلٰى اِرَاقَتِهِ ، وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلٰى  
 اَهْوَائِهِ ، يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَاْمِ ، وَهُمْ يَنْكِبُوْنَ كِبَرُ الْجَرَآئِمِ ،  
 يَقُوْلُ : اَفَيْتُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ رَفِيْهَا وَفَعِ ، وَ يَقُوْلُ : اَعَزَّلُ  
 اَلْيَدَعَ وَبَيْنَهَا اَضْطَجَعَ ، فَالْصُّوْرَةُ صُوْرَةُ اِنْسَانٍ ، وَ الْفَلْبُ  
 قَلْبُ حَيَوَانٍ ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدٰى فَبَلَّعَهُ ، وَ لَا بَابَ الْعَمٰى  
 فَصَدَّ عَنْهُ ، فَذٰلِكَ مَيِّتُ الْاَحْبَاءِ ، فَاَنْ تَذْهَبُوْنَ ؟ وَ اَنْتِ  
 تُوَفِّكُوْنَ ؟ وَ الْاَعْلَامُ قَائِمَةٌ ! وَ الْاٰيَاتُ وَاَضْحَى ! وَ الْمَنَارُ  
 مَنصُوبَةٌ ! فَاَنْ يَبْنَاهُ يَكُوْرُ ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُوْنَ وَ بَيْنَكُمْ عَمْرَةٌ  
 نَبِيِّكُمْ ؟ ! وَهُمْ اَزِمَّةُ الْحَيِّ ، وَ اَعْلَامُ الدِّيْنِ ، وَ اَلْسِنَةُ الصِّدْقِ  
 فَارْزُلُوْهُمْ بِاَحْسَنِ مَنَازِلِ الْفُرَاقِ ، وَ رِدُّوْهُمْ وَرُدُّوْا لَهُمُ الْعَطَاشَ .

أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوا عَنْ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) : « إِنَّا نُرِيْمُوتُ مِنْ مَوَاتٍ مَنَا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ ، وَبَيُّلَى مِنْ بَيِّلَى مَنَا وَلَيْسَ بِبَيِّلٍ » فَلَا تَقُولُوا إِنَّمَا لَانْعَرِفُونَ ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَيِّ فِيهَا تُنْكِرُونَ ، وَأَعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكَ عَلَيْهِ ، وَأَنَا هُوَ ، أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ ، وَأَتْرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ ، وَرَكَنْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ ، وَوَفَّقْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ، وَأَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي ، وَفَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفَعْلِي ، وَأَرَبْتُكُمْ كَرَامَةَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي ، فَلَا تَسْجَلُوا أَلْوَارِءَ فِيهَا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ ، وَلَا يَنْغَلِغِلُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ . \*

و بنده دیگری (را که خداوند دشمن دارد کسی است که) خود را عالم و دانشمند نامیده در صورتی که نادان است ، پس از نادانان نادانها و از گمراهان گمراهها فرار گرفته ( در گفتار و کردارش از آنها پیردی نموده ) و در اعمالی از ریهانهای فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده ( آنها را بگفتار و کردار نادرست خود فریب میدهد تا مجذوب او گردند ، چنانکه صیاد صید را فریب میدهد تا در دام افتد ) کتاب (قرآن کریم) را بر اندیشه های خود حمل نموده (تفسیر کرده) و (کسیکه قرآن را برای خود تفسیر نماید) حق را طبق خواسته های خویشش قرار داده ، مردم را از خطرهای بزرگ این بگوید و گمراهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان بیناید (دربار و خود نمائی) بگوید از شبهات (بر عقلی که شکوک و مشتبهاست) خودداری میکنم و حال آنکه و آنها افتاده است (حکم بکند و چون بخاک) شرع و موار آن نادان است هر حکم مشبه در نظر او درست میاید (و میگوید از بدعتها ( احکام برخلاف

قوانین شرع) کناره میگیرم و حال آنکه در میان آنها خوابیده است (هر کلمه که میگوید دعوت است)  
 پس صورت او صورت آدمی و دل و دل حیوان است ، باب هدایت در راه راست را میثاق  
 تا (در آن قدم نهاده) پیروی نماید و باب کوری و گمراهی را نشناخته تا از آن دوری گیرند ،  
 پس او مرده ای است در میان زنده ها ( زیرا مقصود از حیات ، بدست آوردن فضائی است که حسب  
 سعادت گردد و چون جاهل ، از آن فضائل بے بهره است برده ماند ، بلکه در حقیقت مرده است) پس  
 (از آنکه راه حق و باطل را ندانستند و تشخیصی که خداوند دوست یا دشمن میدارد نشناختند) گنج میروید (و  
 در کدام راه سیر میکنند که سزاوارتر باشد) و چگونه شمارا (از راه هدایت و درشتکاری) بر میگردانند  
 (یا در چه وقت و از کجا شمارا از راه راست منحرف نمایند) و حال آنکه پرچمها (ی حق) برپا است و  
 نشانها (ی نبوتی) آشکار و جوید او شمار (هدایت و درشتکاری) نصب شده است ، پس کجا شمارا  
 بچرخان و سرگردان گردانند ، بلکه چگونه چرخان و سرگردان هستید (که مصلحت بقیم در راه راست را  
 نمی بینید) و حال آنکه عمرت پیغمبر شما (انذار) در میان شماست و آنها پیشوایانی هستند که  
 مردم را براه حق میکشند (چنانکه شخص شمارا بدست گرفته براه میبرد) و زبانهای راستگو  
 میباشند (گفتارشان راست و درست است که احتمال خلاف در آن داده نمیشود و آنچه به پیغمبر  
 اكرم وحی شده برای مردم ترجمه و تفسیر نموده تا از باطن حق آشنایانند) پس آنها را به نیکوترین منزلها  
 قرآن فرود آورید (محبت و دوستی آنان را در دلهای خود جای دهید ، زیرا دل در میان منزلهای قرآن  
 « که عبارت است از منزل در مقام تصور و منزل در زبان بوسیله خواندن و منزل در کتب » بهترین  
 منزل است) و (چون ایشان سرچشمه علوم و معارف هستند) بوسیله آنان بشناسید (و از علم و  
 دانششان بهره مند گردید) مانند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه (بر سر آب) . \*  
 مردم این روایت را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم فراموش کردید (در بیخ و  
 بزرگواری عمرت خود فروموده : و ظاهراً مرده است آنکه از ما میمیرد و حال آنکه مرده (بعد از  
 مرگ) « که برای همه خلایق حتی برای پیغمبر و عمرت و حتی است » بابدان شالی ، بلکه بابدان اسلامی  
 در این عالم زنده اند و مانند زمان حیات میبینند و میشنود و سخن میگویند (و بر طبق عقیده نادرست  
 نادانان) بوسیله مرده است آنکه از ما بوسیله میشود و حال آنکه بوسیله مرده (بدن باقی

و در قرآن است : شَرَّاحُ : در توجیه تاویل این حدیث شریف « إِنَّهُ يُكُونُ مِنْ مَّاتٍ مِّثْلًا وَلَيْسَ  
 بِمِثْلٍ ، وَبَلَى مِنْ بَلَى مِثْلًا وَلَيْسَ بِبَلَى » که حضرت از پیغمبر اکرم نقل فرموده و از جمله آثار  
 مشکوٰۃ است . است بر حسب مذاق و سلیقه علمی خود هر یک سخن گفته و بر آن آفته ای اقامه نموده اند ،  
 لیکن جامعتر در ستمزین بخان را که روی دو پایه بر مان عقل و نقل استوار است مادر بالا بیان کردم  
 و پس از مزاجه کتب علمیه و مطالعه در اقوال علمای اعلام و جمع بن اخبار مختلفه ظاهر و هویدا میگردد ،  
 بنا بر این سزاوار نیست کسی از روی بی دوشی آنچه گفته شد انکار نماید ، و در این باب حضرت فرموده :  
 پس نگویند ( درباره عمرت پیغمبر اکرم ) آنچه را که فیثناسید ( بآن دانایستید ) زیرا بیشتر  
 حق در آن است که شما انکار مینمایید ( و بشکایتک غدا باین شمار سید ) معذوره دارید کسیر که شما  
 بر او حجت و دلیلی نیست ، و او نم ( پس عذری ندارد بر او در آنچه توقع مینمایند بگویند پروردگار ، آما با  
 آنچه کند انسته و نفهید بایم مواخذه و بازخواست مینائی ، زیرا این آنچه که برای رسنگاری شما بکار آید  
 بیان نموده در ارشاد و در انبائی کوتاهی نکردم ، لیکن شما از سخنانم پیروی ننمودید ) آیا در میان شما  
 بر طبق بارگرا نههای بزرگ ( قرآن کریم ) رفتار نکردم ؟ ( قرآن را بشنایا نمونم ) و آیا در میان  
 شما بارگرا نههای کوچک ( عترت پیغمبر اکرم حسن و حسین ) را نگذاشتم ( که نادی و راهنمای شما  
 باشند ) . و اینکه حضرت قرآن را نقل اکبر و عترت را نقل اصغر فرموده برای آنستکه قرآن سنده  
 رسالت و ولایت و آسایش دین و شریعت است ، پس اگر قرآن نبود رسالت و ولایت و دین  
 و ایمان ثابت نشده بود ، و دیگر آنکه از حدیث شریف نبوی « که بر صفت و درستی مضمون آن  
 عامه و خاصه متفقند » متابعت نموده و آن حدیث بنا بر آنچه ابو سعید خدری روایت کرده این  
 است : قَالَ النَّبِيُّ « صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » « إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ  
 أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ : كِتَابُ اللَّهِ جَنْبُلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ  
 عِزِّي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ » یعنی پیغمبر اکرم فرمود : من دو  
 چیز گرانبه میان شما میگذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است ، یکی کتاب خدا که آن ریسمانی است  
 از آسمان زمین کشیده شده یعنی از جانب خدا بخلق نازل گردیده و دیگری عترت و اهل بیت من است  
 و این دو از هم جدا نمیشوند تا من بر سر خوض در روز رستخیز دارم و گردنم همیشه باقی و برقرار خواهد بود

و پرچم و نشانه ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نگردد) و شما را بر بندود و مراتب  
 حلال و حرام و وقف ساختم ، و از عدل و دادگری خود با سبب عافیت را بشما بوشانیدم  
 ( راه را گردیدن از ظلم و ستمگری را بشما یاد دادم ) و با گفتار و کردار خویش معروف را ( که رشاد و خوشگویی  
 خدا و رسول در آنست ) گسترانیدم ( نشان دادم ) و اخلاق پسندیده خود را برای شما آشکار  
 کردم ( با اخلاق شایسته آشنایان نمودم ) پس رأی و تدبیر ( نادرست خود ) را در چیزیکه گفته آنرا  
 دیده بیش از نیاید و فکر و اندیشه بان راه ندارد و بکار نبرید ( در این باب از پیش خود سخنی نگویید )  
 زیرا در استنسان آن برای هیچکس ممکن نیست گریانها م و دومی و انهام هم مختص است با شما من که  
 خداوند آنها را برای این مقام معین فرموده ، پس اموصق معارف و علوم و پیروی از آنان بسبب استسکاری  
 و خوشبختی است و از پیش خود سخن گفتن و مزاحجه بغیر ایشان موجب گمراهی و بدبختی . \*

﴿ وَمِنْهَا ﴾ ( وَمِنْهَا : )

حَتَّى يَطْغَى الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَقْهُولَةٌ عَلَىٰ بَنِي آدَمَ ، تَنْفَخُ مِنْ دَهْهَا ،  
 وَتُؤِيدُهُمْ صَفْوَهَا ، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَهْمُهَا ۖ ۱۱  
 وَكَذَّبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ ، بَلْ هِيَ حِجَّةٌ مِّنْ لَّدُنِّي الْعَبَسِ يَنْطَقُونَهَا  
 بَرَهَةً ، ثُمَّ يَنْفِطُونَهَا جُمْلَةً . \*

قسمت از این خطبه ( خبر میدهد تسلط بنی آدیم بر مردم و انقراض دولت ایشان را  
 بزودی ) : \*

( بنی آدیم بر مردم مسلط شده شهریاران تصرف خویش را در آورند و مردان خدا پرست را کشته  
 زنانشان را اسیر کرده امواتشان را بفارت برند و هر که برای جلوگیری از ظلم و تعدی آنها قیام کند  
 مغلوب و کشته می شود ) تا اینکه گمان کنند ( دنیا پرست ظاهرین ) گمان میکنند که دنیا مستحق  
 بنی آدیم شده ( چنانکه شتر بقتال و نند بسته می شود ) و سود شتران آنها می رسد و بر آب صاف و

پاکیزه خود فردشان میاورد (خلاصه نیا مخصوص آنان است و دیگران ازان بی بهره اند) و تازیان  
و شیرش (قل و غارت و انواع غنیمت با وسیله آنان) ازان امت برداشته نمیشود ،  
و حال اینکه گمان کنند این امر دروغ پنداشته بلکه دولت بنی امینه دهره بردشان در  
زندگانی دنیا مانند آبی است (رودان) که اندکی میچشند ، پس (هنوز نیا شامیده) تمام  
آزاد بیرون میاندازند (بزودی دست ظلم و تعدی آنها کوتاه و گران برایشان تسلط شده و دولتشان  
منقرض میگردد) . \*

(۱۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: \*

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْضِمْ جَبَّارِيَةً مَرَقَطًا إِلَّا بَعْدَ  
تَمْهِيلٍ وَرَخَاءٍ ، وَلَمْ يَجْبِرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَوَّلٍ وَ  
بَلَاءٍ ، وَفِي دُونَ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَيْبٍ ، وَمَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ  
خَطْبٍ ، مُعْتَبَرٌ ! وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ إِلَّا يَلْبِيبُ ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ  
إِلَّا يَمِيعُ ، وَلَا كُلُّ ذِي نَاطِرٍ إِلَّا يَبْصِرُ ، فَيَا عَجَبًا ، وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ  
مِنْ خُطْبٍ هَذِهِ الْفَرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَّجِي فِي دِينِهَا ! لَا يَقْضُونَ  
أَثَرَنِي ، وَلَا يَقْنَدُونَ بِعَمَلٍ وَصِي ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِعَيْبٍ ،  
وَلَا يَعْقُونَ عَنْ عَيْبٍ ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَيَبْهَرُونَ  
فِي الشَّهَوَاتِ ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَاعَرَفُوا ، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ  
مَا أَنْكَرُوا ، مَفْزَعُهُمْ فِي الْأَعْضَالِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ ، وَنَعْوِيْلُهُمْ  
فِي الْبُهْمَاتِ عَلَى أَرَائِهِمْ ، كَانَ كُلُّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامًا



تَمَّيْهِ ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فَيَا بَرِّىْ يُعْزِى ثِقَاتٍ ، وَأَسْبَابُ مُحْكَمَاتٍ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در آن مردم را بجهت اختلاف دادن و عموماً برآرد و عقاید باطله و پیروی نکردن از پیغمبر و امام سرزنش میفرماید) :

پس از ادای حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر خاتم انبیاء (بدانید رسم دنیا بر این بود که) خداوند سبحان روزگار را هرگز نابود ننموده مگر پس از مصلحت دادن و خوشگذرانی و شکستگی استخوان هیچکدام از آنها (پیغمبران) را اصلاح نکرده مگر پس از شکلی و رنج (در زندگی) پس تا همیستگرمی ستمکاران نیکیا بوده مقرر روزی باشید که خدا دست ظلم و تعدی آنها را کوتاه نماید و سخنیانی که بآن رو آورده (شمار دریافت) و کارهای بزرگ و گرفتاریهایی که از آن پشت گردانیدید (رمانی یافتید) عبرت است (تا شمار آگاه گردانند که خداوند هیچ فرمی را در سختی نگذارد و عاقبت ، ستمکاران را از پای درآورد و هر نصیبت بلایی را زردالی است) و (لیکن) هرگز کار خردمند نیست (تا حقان را بفهمد) و هر گوشه داری شنوایت (تا حق را بشنود) و هر چشم داری بینایت (تا از بدن پشامد های روزگار عبرت گیرد ، و معلوم است برای درک حقان دلهای همیشمار و گوشهای شنوای چشمهای بینا لازم است ، ز این دلهای و گوشهای چشمها که حیوانات هم از آن دارند) پس شکفا و چگونه بشکفت نیایم از خطا و اشتباهکاری این فرقه های گوناگون که دلیلهای ایشان و ردیشان با یکدیگر اختلاف دارد (در هر امری اعتماد بر دلیلهای خود دارند و) از سنت پیغمبری پیروی نکرده بگردار و حیثیتی افتد این نمایند (اگر پیروی میکرد اختلاف در دیشان نبوده از عذاب الهی میرسیدند) و ایمان بقیب (خدا و روز رستخیز) نیآوردند و از زشتی (حرام و شبهه) خود داری نمینمایند (پس اگر بنا دیده گردیده و از زشتی خود داری میکردند بدلیلهای نادرست خود که موجب اختلاف در دیشان شد اعتماد داشتند) در شبهات (آنچه برایشان مشتبه است) طبق رای نادرست خود رفتار نموده از خواسته های نفس پیروی میکنند ، معروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته اند و منکر و ناشایسته پیش آنها چیز نیست که خودشان بد دانسته اند ، در شکلات بنا بکارشان خودشان هستند (در حل احکام مشکله

بخود مراجعه نموده و بنظر خویش بنظر فقار ننمایند اگر چه مخالف گفته خدا و رسول باشد ( و در امور پوشیده  
 ( معارف الهیه ) اعتقادشان بر رأیهای ( نادرست ) خودشان است ( اگر چه برخلاف عقل و دین  
 باشد ) گویا هر مردی از ایشان ( در امر دین ) در آنچه می بیند ( حکم برساند که بیان میکند ) پیشوای  
 خود است که بندهای استوار و دلائل محکم از خویش گرفته است ( و باینها استدلال بنمایند  
 و اعتقادش اینست که هر حکمی که برای نادرست خود اجتماع کرده مانند حکم الهی است ) . \*

(۱۴۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَرْسَلَهُ عَلَى بَنِي قِصْرِ مِنَ الرُّسُلِ ، وَطَوَّلَ خُطْبَةً مِنْ الْأَمَمِ ، وَ  
 أَغْنَاهُ مِنَ الْيَقِينِ ، وَاتَّشَارَ مِنَ الْأُمُورِ ، وَتَلَطَّ مِنَ الْحُرُوبِ ، وَ  
 أَلَدُنْيَا كَالسِّفَةِ الْتَوْرِ ، ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ ، عَلَى بَنِي أَصْفَرٍ  
 مِنْ وَدْفِهَا ، وَإِيَّائِمْ مِنْ شَرِّهَا ، وَأَغْوَرَادٍ مِنْ ثَمَائِهَا ، قَدَّرَ  
 مَنَارَ الْهُدَى ، وَظَهَرَ أَعْلَامُ الزُّدَى ، فَهِيَ مَبْتَهَمَةٌ لِأَهْلِهَا ،  
 غَايَةِ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا ، ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ ، وَطَعَامُهَا الْحِيفَةُ ،  
 وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ ، وَدَنَادَهَا السَّبْفُ ، فَأَعْبَرُوا عِبَادَ اللَّهِ ،  
 وَادْكُرُوا نَبِيَّكَ الْبَاؤُكَوَ إِخْوَانُكُمْ هَامُ تَهْنُونَ ، وَعَلَيْهَا  
 يُحَاسَبُونَ . وَلَهْمُ نِقَادَمَتِ بَكْرٍ وَلَا يَهُمُّ الْعُهُودُ ، وَلَا  
 خَلَّتْ فِيهَا بَنَتُكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَحْقَابُ وَالْقُرُونُ ، وَمَا أَنْتُمْ  
 الْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ يَبْعِدُ ، وَاللَّهِ مَا أَسْمَحَهُمُ

الرَّسُولَ شَيْئًا إِلَّا وَهًا أَنَا ذَا الْيَوْمِ مُسْمِعُكُمْ ، وَمَا أَنَا عَزَا الْيَوْمِ  
 يَدُونِ أُنْمَاءِهِمْ بِالْأَمْسِ ، وَلَا تَقُتْ لَهُمُ الْأَبْصَارُ ، وَلَا جَعَلَتْ  
 لَهُمُ الْآفَئِدَةُ فِي ذَلِكَ الْآوَانِ ، إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا  
 الزَّمَانِ . وَاللَّهُ مَا بَصُرْتُ بَعْدَهُمْ شَيْئًا جَهَاوُهُ ، وَلَا أَصْفِيَتْهُمْ  
 بِهِ وَجْهُهُ ، وَلَقَدْ نَزَلْتُ بِكُمْ الْبَيْتَ جَائِلًا لَخِطَائِمِهَا ، نِيحًا بِطَائِفِهَا ،  
 فَلَا بَعْثَ لَكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْخُرُورِ ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَى  
 أَجَلٍ مَعْدُودٍ . \*

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است (که در آن از نبوت پیغمبر اکرم در زمان نبوت  
 بحث و آن مردم را موعظه فرموده) : \*  
 خداوند متعال پیغمبر اکرم را برسات مبعوث گردانید و در نایکه هیچیک از انبیاء با  
 نمانده ، و بخواب رفتن فرق مختلفه مردم در تاریکی نادانی و گمراهی طولانی گشته بود  
 ( زیرا از زمان آدم تا نبوت حضرت عیسی از جانب حق تعالی پیغمبران برای هدایت خلق بی درپی میجسته  
 میشدند و از زمان حضرت عیسی تا نبوت حضرت مصطفی که پانصد سال طول کشید پیغمبری مبعوث  
 نشد ) و فتنه ها در سراسر دنیا بر پا گردیده کارها درهم و برهم گشته آتش جنگها افروخته  
 و نور و روشنائی دنیا پنهان شده ( زیرا پیغمبری نبود که مردم را در هدایت و معارف الهی که چراغ و  
 روشنائی هدایت و درستکاری است از او اخذ نمایند ) و نادریتهای آن آشکار گردیده ،  
 برگش زرد گشته ، و ( مردم ) از ثمره آن بهره و سودی نمیبردند و آتش فروخته و خشک شده  
 ( درخت علم و هدایت را خزان گرفته مردم در راه سعادت و درستکاری قدم نمیکشیدند و خبر و نیکی  
 باقی نمانده بود ) نشانه های هدایت و درستکاری محو و نابود و پرچمهای بلاکت و بدبختی آشکار شد

(راهنمایان راه حق و درستی از میان زفته و پیشران راه ضلالت و گمراهی بر سر کار بودند) پس دنیا  
 با منظره بدی بایشان بگریسته و بخوانان خود رو ترش کرده بود (که هرگز ز سختی بختا دانی آسایش  
 نداشتند) ثمرة اشش فساد و تباهکاری و طعناش گوشت مردار بود (زندگی اهل آن زمان  
 پر از فساد و خوراک بیشتر عر بها از بسیاری پریشانی گوشت مردار بود ، یا آنکه از راه غارتگری و دزدی  
 از مال یکدیگر عاثر میکردند که کم از گوشت مردار نبود) شمارشش خوف و ترس و رویه اش شمشیر بود  
 (اهل آن زمان همواره مضطرب و دگران و بزد و خورد و کشتن یکدیگر مشغول بودند ، خلاصه فتنه و فساد و  
 و نادانی و گمراهی و بیچارگی سراسر دنیا را فرا گرفته بود که حق تعالی رسول اکرم را مبعوث کرد ایند تا آنها را بر راه  
 راست راهنمایی فرموده سعادت و آسایش دنیا و آخرت را از برقرار نمود) پس عبرت بگیرد بندگان خدا  
 و بیاد بیاورید عطا نادرست و کارهای زشت پدران و برادران خود را که (چگونگی) در گرد  
 و گرفتار آنها هستند و بآنها (روزرستخیز) بازخواست میشوند (برای ربانی از آن چاره نانی باشد)  
 و بجان خودم سوگند از زمان شما تا ایشان روزگار درازی نمی نهد و میان شما و ایشان  
 سالها و قرنها نگذشت و شما امروز از روزیکه در اصلا ب آنها بودید و در نیستید (زمان شما  
 بآنان نزدیک است ، پس سبب فراموشی و یاد نکردن روزگارشان با اینکه اندک زمانی است از دنیا رفته  
 و از شما دور گشته اند چیست ؟) بخدا سوگند رسول اکرم چیزی را بکند شتگان شما نشنوائند  
 مگر آنکه من امروز شما گوشتزد می نامیم (پس برای مخالفت کردن و نافرمانی خدا و رسول نمیتوانید بگوئید :  
 کسی نبود ما را تبلیغ نماید) و گوشتهای شما امروز از گوشتهای آنها در دیروز پست تر نیست (پس  
 نمیتوانید عذر بیاورید که پیشینیان از ما شنوا تر بودند سخنان پیغمبر را شنیدند و ما سخنان تورا نیشنوم)  
 و در آن زمان دیده های آنان مینا و دلهانی داده نشده مگر آنکه در این زمان مانند آن دیده  
 و دلهای شما هم داده اند (پس نمیتوانید بگوئید : ما کور بوده و تورا ندیدیم آنطور که آنها بینا بوده و پیغمبر را میدیدند  
 و آنکه دلهایان بسیار نبوده و ما سخنان تورا بفهمیم بطوریکه آنها ندانسته سخنان او را میفهمیدند) و  
 سوگند بخدا شما بعد از ایشان بخیر می بینا و دانان شدید که آنها ندانسته باشند و بخیر می برگزیده  
 نداشتید که آنها از آن محروم و بی بهره مانده باشند (بلکه آنان آموختند آنچه شما آموختید و عطا  
 نمودند چیزی را که شما عطا کردند ، پس شما که بر آنها امتیازی ندارید جهت اینکه از خدا و رسول و امام زمان پیروی

نیکیند چیست ؟ ) و ( برادران برادر کردن ) بلیه ای ( فتنه و فساد معادیه دینی است ) بشما وارد گشته  
که ( آن بلیه مانند شتر سر کشی است که ) چهار شش و جولان و تنگ آن سست است ( و یک  
بر چنین شتری سوار گردد و بجزر زد بکشت ) پس آنچه ( ثروت بزرگی ) که گنایکاران بدان ، روز کردن زندگی  
بنمایند شمارانفریبند ( که تصور کنید همیشه باقی است ) زیرا آن مانند سایه ای است گسترده تا زمان  
معین ( که همیشه باقی نخواهد ماند و بزودی نابود میشود ) \*

(۸۹) ﴿وَمَنْ خُطِبَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَخْبَدُ لِلَّهِ الْخُرُفُفُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ ، وَالْخَالِقُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ ،  
الَّذِي لَا يَزِلُّ قَائِمًا دَائِمًا ، إِذْ لَا سَمَاءَ ذَاتُ أَبْرَاجَ ، وَلَا حُجُبَ  
ذَاتُ أَرْوَاحَ ، وَلَا لَيْلُ دَاجَ ، وَلَا بَحْرُ سَاجَ ، وَلَا جَبَلُ  
ذُو فِجَاجَ ، وَلَا فِجْ ذُو أَعْوَجَاجَ ، وَلَا أَرْضُ ذَاتُ مِهَادٍ ، وَلَا  
لَا خَلْقُ ذُو أَعْمَادٍ ، ذَلِكَ مُبْدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ ، وَلِلَّهِ  
الْخَلْقُ وَرَازِقُهُ ، وَالسَّمُ وَالْقَمَرُ ذَا بَيَانٍ فِي مَرْضَانِهِ ،  
يُبَيِّنَانِ كُلَّ جَدِيدٍ ، وَيُبَيِّرَانِ كُلَّ بَعِيدٍ ، قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ ،  
وَأَخْصَى أَثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ ، وَعَدَدَ أَنْفُسِهِمْ ، وَخَاسَنَهُ  
أَعْيُنُهُمْ ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الصَّيْرِ ، وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَ  
مُسَوِّدَعَهُمْ مِنَ الْأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ إِلَى أَنْ تَنْتَاهِيَ بِهِمُ  
الْغَايَاتُ . هُوَ الَّذِي شَدَّتْ قَتْنُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ

رَحْمَةٍ، وَأَتَعَتْ رَحْمَتُهُ لَأَوْلِيَاءِهِ فِي شِدَّةِ نَفْسِهِ، قَاهِرٌ مِنْ عَادَةِ،  
وَمُدِيرٌ مِنْ شَأْنِهِ، وَمُذِلٌ مِنْ ثَاوَاهُ، وَغَالِبٌ مِنْ عَادَاهُ، مَنْ  
تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ، وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ، وَ  
مَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ. \*

عِبَادَ اللَّهِ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا، وَحَاسِبُوا  
مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَتَنْقُضُوا قَبْلَ ضَبْحِ الْخَنَاقِ، وَتَنَادُوا  
قَبْلَ غُفَاةِ اللَّيْلِ، وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ  
لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در ذکر پاره از صفات حق تعالی و پند دادن  
بر مردم برای برداشتن توشه سفر آخرت): \*

سپاس خداوندی را سزااست که بدون دیده شدن بچشم (بوسیله عقول آثار  
و صنایع) شناخته شده است ( زیرا که بچشم میتوان دید و واجب را که محدود بحدی نیست  
نیست) و بدون فکر و اندیشه ایجاد کننده (عوالم) است ( زیرا فکر و اندیشه در نامعلوم بکار  
آید و جهل و نادانی بر ذات واجب محال است، پس چیزی را و نامعلوم نیست که برای دانستن  
آن اندیشه بکار آرد) خداوندی که باقی و برقرار است و همیشه بوده زمانیکه آسمان دارای  
برجها و منازل و جواهرها دارای درهای بزرگ (گرات متعلقه در جو که بوسیله قوه مجازیه در آن  
مجدوب میگردد نمیباشد) نبوده و نه شب تاریک و نه دریای آرام و نه کوه دارای راهها  
گشاده (دره های بزرگ واقع بین دو کوه) و نه راه فراخ و دارای اغوجاج و کجی (که بر طرف  
راه دارد) و نه زمین گسترده شده و نه مخلوق دارای توانائی و توانگری وجود داشته،

اداست آفریننده و اختراع کننده خلایق بی سابقه و مانند (یا از عدم نیستی بوجود و سعی آفریننده)  
 و (پس از فسادنا بودی آنها) وارث ایشان و باقی و برقرار، اداست مبدء و خلایق و روزی  
 دهنده آنها، خورشید و ماه در طلب رضای او (بر طبق اراده و حکمتش) میسر میکنند و هر تازه  
 را آکنده و هر دوری را نزد یکت میگردانند (با سیر آنها مدت عمر هر چیز بسر آمده زایل و نابود گردد)  
 روزی خلایق را قسمت کرده و آثار و کردار و وعد و نقتضا و خیانت چشمها (از روی پنهانی یا بجز  
 و آشکار نگاه کردن) و آنچه در سینه های آنان پنهان است (نگردانید و پنهانید) و بجای استقرار  
 و محمل آنها را در رحم مادران و ظاهر شدنشان (بدین آمدن) تا آخر کار ایشان را دانسته  
 (بجزئی و کلی حالات آنها از ابتدا تا انتهای آنهاست) اوست خداوندیکه در عین وسعت و رحمت با  
 عذابش بر دشمنان سخت است و در عین سختی عذاب، رحمتش و دستداران را فرا گرفته  
 (یعنی امری او را از امر دیگری باز میدارد) ساطع است بر هر که بخواد بر او غلبه جوید و هلاک میکند  
 کسی را که با او مخفی لغت کند و خوار میکند کسی را که از او دوری کند و غالب است بر کسی که با او  
 دشمنی ورزد، کفایت میکند هر که را که بر او توکل نماید (هر که کار خود با او گذارد امر دنیا و آخرت  
 او را انجام میدهد) و هر که را از او (چیزی) درخواست کند، عطا میفرماید و هر که با او قرض دهد  
 (از مال خود در راه او اتفاق نماید) قرض خویش را او خواهد فرمود (در دنیا و آخرت با او عیض میدهد)  
 و اینکه از اتفاق در راه او بقرض تعبیر شده برای آنست که بدینیم اتفاق در راه او عیض دارد، چنانکه  
 قرض مستلزم اداء و پرداخت است) و پاداش کسی که او را شاکر و سپاسگزار باشد خواهد داد.  
 بندگان خدا، خود مان را (در دنیا میزان عدل) بسنجید (در راه راست قدم نهاده  
 از خدا و رسول پیروی کنید) پیش از آنکه (در آخرت میزان عدل) بسنجیده شوید، و بحساب خویش  
 رسیدگی کنید (از کارهای زشت پشیمان شده توبه نمایند) پیش از آنکه حساب شمار او ارسا نماید  
 (که چاره نداشته باشد) و نفس بکشید (تا مانده همسید فرصت را از دست ندهید) پیش از تنگ  
 شدن و گرفتار راه گداز (رسیدن مرگ) و فرمان ببرید پیش از آنکه شمار این خوشبخت و زور (بنا بر)  
 ببرد، و بدانید کسی که از خویش بگفت، و یاری نشود (یعنی خداوند او را مساعدت و همراهی ننماید و  
 توبه عاقله او را بر نفس نامهش غلبه و توانائی نپذیرد) تا اینکه از جانب خود پند دهنده و جلوگیرنده (از)

معمای (برایش باشد ، منع کننده و پند و بندهای از غیر برای او نیساید) (برگاه خود شخص خوشن  
 پند نداده برای هدایت و رستگاری آماده نباشد ، گفتار دیگران در او سودی نخواهد بخشید ، این  
 جمله شاهه بآن است که استعانت و یاری فرستادن و دستمال در هر حال برای صلاح نفس  
 و دفع شیطان واجب و لازم است ، نه آنکه کسی در طاعت و عبادت انجور باشد تا سخن بسنجد بگردد)

✽ (بیماری خداوند متعال تمام شد جزء اول از ترجمه و شرح کتاب) ✽

### الْبَيْتُ

✽ در عصر شبانه بیست و ششم خجاری الاخرة سال هزار و سیصد و شصت پنج هجری ✽

✽ در تهران تعلیم علی التقی ✽ فیض الاسلام ✽ ✽ ✽ ✽ ✽

(۱) محمد (۲) محمد (۳) اسمعیل (۴) حسین (۵) زین العابدین  
 (۶) محمد جعفر (۷) محمد حسن (۸) محمد سعید (۹) محمد کاظم (۱۰) عبدالرضا  
 (۱۱) علی (۱۲) السیدنا ابی احمد (۱۳) السیدنا ابی زکریا  
 (۱۴) جمال الله (۱۵) علی (۱۶) حمزة (۱۷) اسمعیل (۱۸) محمد و  
 (۱۹) جشید (۲۰) اسمعیل

✽ السید ابوالبرکات الحنفی الشهدی ✽

(۲۱) حسن (۲۲) محمد (۲۳) حسین (۲۴) احمد (۲۵) محمد  
 (۲۶) عزیز (۲۷) حسین (۲۸) محمد (۲۹) علی (۳۰) حسین  
 (۳۱) علی (۳۲) عبداللہ (۳۳) الامام جعفر (۳۴) محمد (۳۵) علی  
 (۳۶) الحسن (۳۷) علی (۳۸) ابی طالب

✽ خداوند متعال سبب سلامم از تو جات حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شدتی پذیرم که توفیق بر شستن من و اول  
 ترجمه و شرح کتاب پنج بلاغه را باین بنده ظاهر (خوشنویس) این مرحوم حاج عبد الرحمن (غفر الله له) عبادت فرموده اند  
 که خوشنویس پنج جزو دیگران موفقی گردم ، شاید عبادتی طلب رحمت کند و توبه نمودی بایم گردد . اول از اعیان